



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

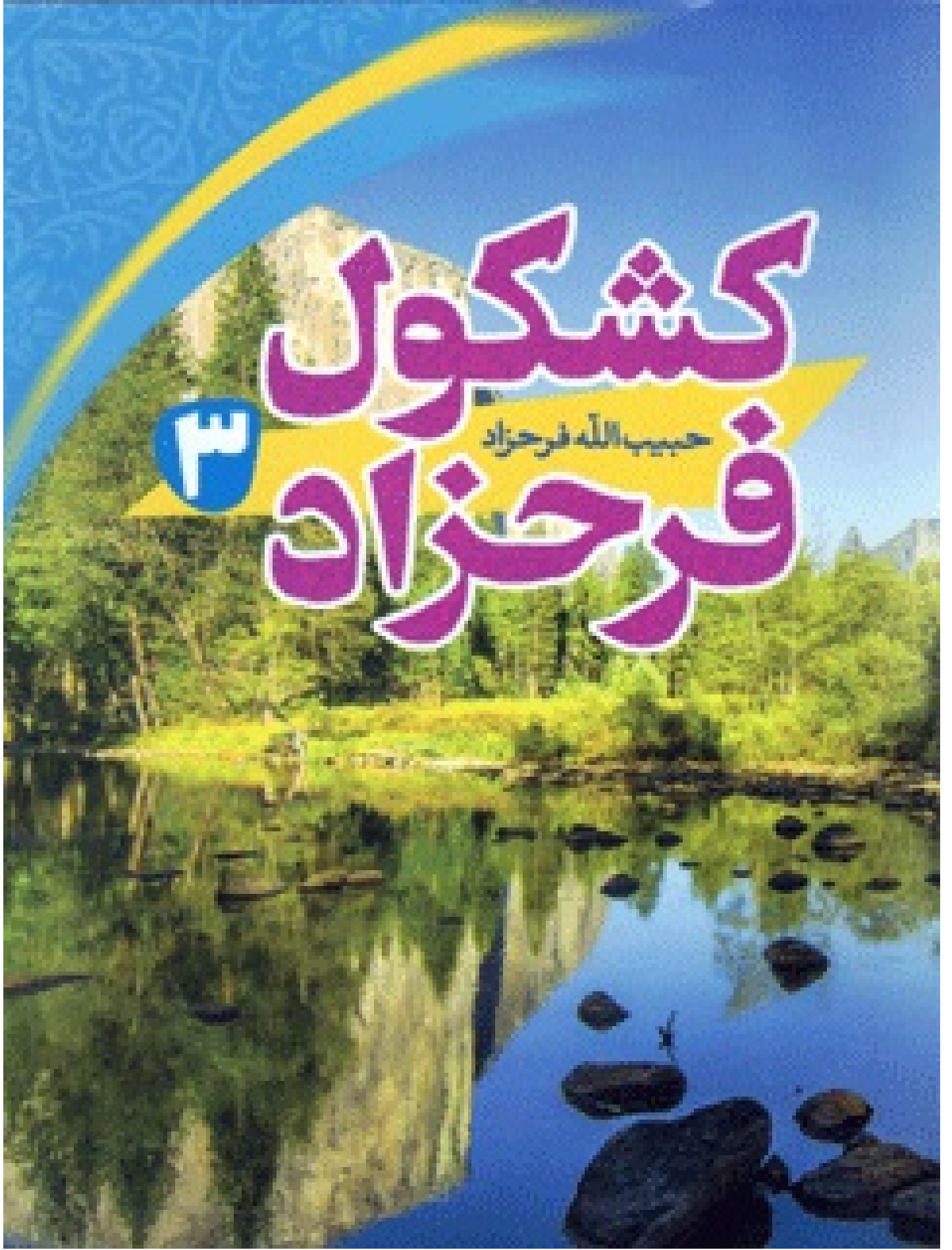


عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

کشکول فرحزاد

حبيب الله فرحزاد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کشکول فرحزاد 3

نویسنده:

حبیب الله فرحزاد

ناشر چاپی:

طوبای محبت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۸	کشکول فرحزاد ۳
۱۸	مشخصات کتاب
۱۸	اشاره
۲۲	فهرست مطالب
۴۰	پیش گفتار
۴۲	عظمت حضرت زهرا علیها السلام
۴۴	لطیفه
۴۴	مهر تأیید اعمال
۴۴	نیمی از عمر و کل عمر
۴۵	بیماری و بیداری
۴۵	کفایت روزی
۴۶	لطیفه
۴۶	صلوات در میزان سنجش اعمال
۴۷	لطیفه
۴۷	هنگام آزمون شیعیان
۴۸	دو بیتی
۴۹	در دامان خدا
۵۰	بهلول و ثروتمند
۵۰	توصیف خداوند
۵۱	حمام روح
۵۲	لطیفه
۵۲	چشم بصیرت!
۵۴	لطیفه

۵۴	تنها موحد
۵۴	بهلول و دیدن شیطان
۵۵	دعای نیمه شب دل شکستگان
۵۵	لطیفه
۵۷	حکمت های ناب
۵۸	قیمت انسان
۵۸	مسجد بهلول
۵۹	نگرانی برای عاقبت
۶۰	پیغمبر احمق
۶۰	بهشت زیر پای مادران
۶۱	لطیفه
۶۱	عنقای قاف
۶۲	حکمت و غنای خداوند
۶۳	برکات قرائت قرآن در خانه
۶۴	لطیفه
۶۴	درخواست از خدا
۶۵	حلوای محبت
۶۶	لطیفه
۶۶	شرم گناه
۶۷	اجر شهید
۶۷	لطیفه
۶۸	پاداش مؤمن در بیماری
۶۸	پشیمانی
۶۹	پاداش صبر در برابر ابتلا برای مؤمن
۶۹	داغ محبت
۷۰	کفران نعمت

- ۷۲ دروغ نشنیده
- ۷۲ پشت پرده اتفاقات
- ۷۳ کم عقلی انسان
- ۷۳ توکل حضرت ابراهیم علیه السلام به خداوند
- ۷۵ لطیفه
- ۷۵ جمع بین خیر دنیا و آخرت
- ۷۵ راه به دوست
- ۷۶ سر آمد اطاعت خداوند
- ۷۷ شاخه وابستگی ها
- ۷۷ اعتقاد به مشیت الهی
- ۷۹ گنج خویش!
- ۸۰ سه بینش متعال
- ۸۱ طریق عشق
- ۸۳ سر نوشت
- ۸۳ معنای توکل
- ۸۳ هم چون زنبور عسل
- ۸۴ میزان ارزش انسان نزد خداوند
- ۸۴ ملک الموت در قصر سلیمان
- ۸۶ چند نکته برای نکته خواهان
- ۸۷ لذت نماز
- ۸۷ تأثیر گفتار
- ۸۷ همه خیر در سه چیز!
- ۸۸ دم خروس
- ۸۹ توصیه به داوود علیه السلام
- ۸۹ نشان آدمیت
- ۹۰ لطف جبری

- سه واقعیت... ۹۱
- ایمان خالص ۹۱
- لطیفه ۹۲
- بی نیازی از طب ۹۲
- ده صفت پسندیدهٔ سگ ۹۳
- بندگی و معرفت خدا ۹۴
- آب علم و حکمت ۹۵
- از گلستان سعدی ۹۵
- انگشتر عقیق ۹۶
- لطیفه ۹۶
- دل مشغولی به آخرت ۹۷
- حاج هادی در مشهد مقدس ۹۷
- بزرگ تر از هر چیز ۹۸
- ذوق مناجات ۱۰۰
- تقرب به خدا ۱۰۱
- شیرهٔ همسر داری در توصیهٔ امیر المؤمنین علیه السلام ۱۰۱
- چند بیت زیبا از سعدی ۱۰۲
- درخواست های دنیایی ۱۰۳
- چند خصلت خوب کودکان ۱۰۴
- حال دنیا ۱۰۵
- مفهوم فروتنی در برابر پدر و مادر ۱۰۵
- منصب قضاوت برای پهلول ۱۰۶
- دعای حضرت یونس علیه السلام ۱۰۷
- دو بیتی ۱۰۸
- بهای محبت ۱۰۹
- طرف حساب ۱۰۹

- ۱۱۰ بزرگ مردی
- ۱۱۱ مهمان بساط حور العین
- ۱۱۱ حرمت مادر
- ۱۱۲ در پی دل دار
- ۱۱۳ سه مصیبت عبرت انگیز
- ۱۱۴ تبر گم شده
- ۱۱۵ اهتمام به ولایت
- ۱۱۶ لطیفه
- ۱۱۷ جان آدمی
- ۱۱۸ حقوق پدر بر فرزند
- ۱۱۹ حقوق فرزند بر پدر
- ۱۱۹ زمان مرگ
- ۱۲۱ صیقل دل
- ۱۲۲ عرضه خود بر خدا
- ۱۲۳ علم و حکمت
- ۱۲۴ صلوات بر حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۲۵ لطیفه
- ۱۲۵ نیکی به پدر و مادر بعد از حیات
- ۱۲۶ شعری از طبیب اصفهانی
- ۱۲۷ به سوی نماز
- ۱۲۸ دو گروه هلاک شونده
- ۱۲۹ سوخته عشق
- ۱۳۰ یکی از اولیای الهی
- ۱۳۲ چند بیت شعر
- ۱۳۳ پاداش مصائب
- ۱۳۳ پهلول و جمع خر ها

- ۱۳۴ درهای نیکی
- ۱۳۴ شعر
- ۱۳۵ هم دلی
- ۱۳۵ هفت پند مولانا
- ۱۳۶ تعاون در کار های خیر
- ۱۳۷ شکافته شدن دریا برای موسی علیه السلام
- ۱۳۹ هم نشینی با خدا
- ۱۴۰ ذِکْر ﴿رَوْوْفُ يَا رَحِيمٌ﴾
- ۱۴۱ لطیفه
- ۱۴۱ اهتمام به آخرت
- ۱۴۲ نعمت ابتلائات
- ۱۴۳ حُسن یار
- ۱۴۴ صبر و استقامت در برابر حق
- ۱۴۵ امیدوارم هیچ وقت نوبتی نشی!
- ۱۴۵ مشاهده ملکوت
- ۱۴۷ ناصر الدین شاه و مرد ذغال فروش
- ۱۴۸ درخواست صبر از خداوند متعال
- ۱۴۸ پذیرش ابتلائات
- ۱۴۹ گفت پیغمبر
- ۱۵۰ خیر خواهی
- ۱۵۱ حقیقت اخلاص و راه یابی به آن
- ۱۵۲ رایت عشق
- ۱۵۳ ندای هر بامداد
- ۱۵۴ روزی رسان
- ۱۵۵ آشنایی با نور
- ۱۵۵ باطن اعمال

- ۱۵۶ضعیفان؛ واسطه روزی
- ۱۵۶قیمت حاکم
- ۱۵۷نگاهی بلند
- ۱۵۷صلای عشق
- ۱۵۸زندان دنیا
- ۱۵۹مزد کارگر
- ۱۶۰ای که ز دیده غایبی!
- ۱۶۰آغاز فرج
- ۱۶۱وقتی بچه ها اشتباه می کنند
- ۱۶۲اسباب ورود به بهشت
- ۱۶۲نعمت های معنوی
- ۱۶۳شیخ محمد تقی بافقی
- ۱۶۷گفت پیغمبر
- ۱۶۹نشانه های اهل بهشت
- ۱۶۹حدیث کسا در نگاه آیت الله بهجت رحمه الله
- ۱۷۰شکر ها زین عشق
- ۱۷۱سخت ترین لحظات
- ۱۷۱بازگشت یونس به سوی قومش
- ۱۷۳همان گونه که زندگی می کنیم!
- ۱۷۴به تمنای وصال
- ۱۷۵عذاب زبان
- ۱۷۶چرا از خاک؟!
- ۱۷۷ما عدم هاییم!
- ۱۷۷نورانیت صلوات
- ۱۷۸شکار رفتن بهلول و هارون الرشید
- ۱۷۹در خانه این گونه باش!

- ۱۷۹ فقر واقعی
- ۱۸۰ مشغول صاحب خانه باش!
- ۱۸۱ شکر بر ابتلائات
- ۱۸۲ در جست و جوی ارزش ها
- ۱۸۵ نظر یک ریاضی دان درباره انسانیت
- ۱۸۶ خود شناسی
- ۱۸۶ بخشش یعقوب و یوسف
- ۱۸۷ لطیفه
- ۱۸۸ سر انجام مال حرام
- ۱۸۸ با من سحر کن!
- ۱۸۹ گستره علم امیر المؤمنین علیه السلام
- ۱۸۹ لطیفه
- ۱۹۰ مرثیه سرایی برای امام حسین علیه السلام
- ۱۹۱ به امید گشایش
- ۱۹۲ معراج انسان
- ۱۹۳ لطیفه
- ۱۹۳ راه نجات از فتنه ها
- ۱۹۵ سر چشمه خوبی ها
- ۱۹۶ درباره مثنوی
- ۱۹۸ لطیفه
- ۱۹۹ گفتار نیک
- ۱۹۹ لطیفه
- ۱۹۹ فراموش کردن روز غدیر!
- ۲۰۳ لطیفه
- ۲۰۳ ماه شعبان مده از دست!
- ۲۰۴ دیدار دوست

- ۲۰۵ ----- غرض ورزی
- ۲۰۵ ----- زاهد ظاهر پرست
- ۲۰۶ ----- لطیفه
- ۲۰۶ ----- زیاده روی در تعریف
- ۲۰۸ ----- حکایتی از ملا نصر الدین!
- ۲۰۹ ----- نا پایداری دنیا
- ۲۰۹ ----- بذل اخلاق
- ۲۱۰ ----- پرواز در آسمان ها
- ۲۱۰ ----- حقیقت زهد
- ۲۱۳ ----- در کوی عشق
- ۲۱۳ ----- سر انجام آسیه
- ۲۱۵ ----- لطیفه
- ۲۱۵ ----- برکات مؤمن برای اطرافیان
- ۲۱۶ ----- ظهور قدرت حق
- ۲۱۷ ----- گفت پیغمبر
- ۲۱۸ ----- پیوند شیعیان با ائمه علیهم السلام
- ۲۲۰ ----- درد عشق امام زمان علیه السلام
- ۲۲۰ ----- چرا به رفیق، رفیق می گویند؟
- ۲۲۱ ----- لطیفه
- ۲۲۱ ----- اهمیت دعای دیگران
- ۲۲۱ ----- حقیقت موت
- ۲۲۳ ----- شکسته دلی
- ۲۲۳ ----- وجوب محبت امیر مؤمنان علیه السلام
- ۲۲۴ ----- دوست ملا
- ۲۲۵ ----- وسوسه چیست؟
- ۲۲۵ ----- غلام سیه رو

- ۲۲۶ کین ورزی با اهل بیت علیهم السلام
- ۲۲۷ لطیفه
- ۲۲۷ بهترین منقبت
- ۲۲۸ محنت شیرین
- ۲۲۹ فضیلت ملایمت
- ۲۳۰ دیدار با برادران دینی
- ۲۳۰ گر چه زنده جاوید
- ۲۳۲ فؤاد کرمانی کیست؟
- ۲۳۳ بهلول و مرد شیاد
- ۲۳۴ استفاده از فرصت ها
- ۲۳۵ دو دستور العمل
- ۲۳۶ با امر حق
- ۲۳۶ دعائی زیبا برای بعد از هر نماز
- ۲۳۷ چند ضرب المثل فارسی
- ۲۳۸ مأمور هلاکت نمرود
- ۲۳۹ لطیفه
- ۲۳۹ ولایت خود را خالص گردان!
- ۲۴۰ یاد او کن!
- ۲۴۱ تلقین به خود
- ۲۴۲ لطیفه
- ۲۴۳ استدراج
- ۲۴۴ چند دو بیتی زیبا از خیام
- ۲۴۵ فضیلت قرائت قرآن
- ۲۴۶ کمک به فرزند
- ۲۴۶ تحول معنوی
- ۲۴۷ چند بیت زیبا

- ۲۴۸ برکات صحیفه سجادیه
- ۲۵۱ آزار همسر
- ۲۵۲ دانش بی ثمر
- ۲۵۲ چند دو بیتی زیبا از بابا طاهر
- ۲۵۳ بدترین مردم
- ۲۵۴ تقدیر امام علیه السلام از علما ربانی
- ۲۵۴ اضطرار و اختیار
- ۲۵۵ مقام ابو طالب
- ۲۵۶ لباس نو
- ۲۵۶ یک خانواده موفق
- ۲۵۶ عبادت داوود علیه السلام
- ۲۵۷ مثل آینه
- ۲۵۹ سه توصیه در معاشرت با دیگران
- ۲۶۰ لطیفه
- ۲۶۰ ده توصیه امیر المؤمنین علیه السلام به یارانش
- ۲۶۱ به سوی میهمانی
- ۲۶۲ تا که سلامت کنند!
- ۲۶۳ باب الحوائج!
- ۲۶۳ دل به سودای تو بستیم!
- ۲۶۴ فضیلت زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
- ۲۶۵ شناخت کلمات
- ۲۶۵ استاد راه
- ۲۶۶ تمسک به اهل بیت علیهم السلام
- ۲۶۷ حمام رفتن بهلول
- ۲۶۷ تشنگی آور به دست
- ۲۶۸ سرمای بهار

- ۲۶۸ رؤیت ملک الموت
- ۲۶۹ اشتباه زندگی نکن!
- ۲۷۰ ماه محرم و گریه برای امام حسین علیه السلام
- ۲۷۳ لطیفه
- ۲۷۳ شناخت خود
- ۲۷۴ مراحل تهذیب
- ۲۷۴ مراقبت در گفتار
- ۲۷۵ کشان کشان تا بهشت
- ۲۷۶ خدا زیباست!
- ۲۷۶ عدد دوازده
- ۲۷۷ دروغ گو و مرده
- ۲۷۸ هم نشینی با رفیق
- ۲۷۹ نیل به خواسته های دنیا و آخرت
- ۲۷۹ وصیت مرد کفن دزد
- ۲۸۱ ارزش پول
- ۲۸۱ محبوب های خداوند
- ۲۸۲ گم شدن ملا
- ۲۸۲ فرار از بخل و فرومایگان
- ۲۸۳ مناجاتی از مخزن الاسرار نظامی گنجوی
- ۲۸۳ انقطاع به سوی خدا
- ۲۸۴ لطیفه
- ۲۸۴ تربیت شده خداوند
- ۲۸۵ مالک و مملوک
- ۲۸۵ چند تک بیت
- ۲۸۷ لطیفه
- ۲۸۷ توفیقات الهی

- ۲۸۸ انس و محبت با مردم
- ۲۸۹ لطیفه
- ۲۸۹ چهار صفت بهشتیان
- ۲۹۰ غم عشق
- ۲۹۱ به همراه داشتن انگشتر عقیق یا فیروزه
- ۲۹۳ احمق تر از بهلول
- ۲۹۳ بهترین ها
- ۲۹۴ ضمانت استجابت دعا
- ۲۹۵ منابع
- ۳۰۲ درباره مرکز

سرشناسه : فرحزاد، حبیب الله، 1335-

عنوان و نام پدیدآور : کشکول فرحزاد جلد 3 / حبیب الله فرحزاد؛ تدوین و ویرایش اکبر اسدی.

مشخصات نشر : قم: طوبای محبت، 1398 -

مشخصات ظاهری : ج.؛ 5/14×5/21 س م.

شابک : ج. 1 978-600-366148-6 ؛ 300000 ریال: ج. 2 978-600-366-158-5 ؛ 300000 ریال: ج. 3: 978-600-366-191-2

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : ج. 3 (چاپ اول: 1398).

یادداشت : ج. 2 چاپ دوم: 1399 (فیپا).

یادداشت : کتابنامه.

شناسه افزوده : اسدی، اکبر، 1354-، گردآورنده، ویراستار

رده بندی کنگره : AC127

رده بندی دیویی : 089/فا

شماره کتابشناسی ملی : 5786194

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم زهرا روؤفی

ص: 1

اشاره

مطالب گوناگون

مؤلف: حبیب الله فرحزاد

تدوین و ویرایش: اکبر اسدی

انتشارات: طوبای محبت

تیراژ: 3000 نسخه

چاپخانه: طه

نوبت چاپ: اول 1398

شابک: 978-600-366-158-5

قیمت: 75000

نشانی: قم، بلوار سمیه، خیابان عباس آباد (شهیدین)، پلاک 112

09122534967 09126514329 025-37832143 025-37740066

مرکز توزیع بین المللی کتب و آثار اسلامی رسالت غدیر

www.tobaymohebat.ir

info@tobaymohebat.ir

tobaymohebat

tobayemohebat

ص: 4

فهرست مطالب

پیش گفتار...12

عظمت حضرت زهر علیها السلام...14

لطیفه...16

مهر تأیید اعمال...16

نیمی از عمر و کل عمر...16

بیماری و بیداری...17

کفایت روزی...17

لطیفه...18

صلوات در میزان سنجش اعمال...18

لطیفه...19

هنگام آزمودن شیعیان...19

دو بیتی...20

در دامان خدا...21

بهلول و ثروتمند...22

توصیف خداوند...22

حمام روح...23

لطیفه...24

چشم بصیرت!...24

لطیفه...26

تنها موحد...26

بهلول و دسدن شیطان...26

دعای نیمه شب دل شکستگان...27

لطیفه...27

حکمت های ناب...28

قیمت انسان...29

مسجد بهلول...29

نگرانی برای عاقبت...30

پیغمبر احمق...31

بهشت، زیر پای مادران...31

لطیفه...32

عنقاي قاف...32

حکمت و غنای خداوند...33

برکات قرائت قرآن در خانه...34

لطیفه...35

درخواست از خدا...35

حلوی محبت...36

لطیفه...37

شرم گناه...37

اجر شهید...38

لطیفه...38

پاداش مؤمن در بیماری...39

پشیمانی...39

پاداش صبر در برابر ابتلا برای مؤمن...40

داغ محبت...40

کفران نعمت...41

دروغ نشنیده...43

پشت پرده اتفاقات...43

کم عقلی انسان...44

توکل حضرت ابراهیم علیه السلام...44

لطیفه...46

جمع بین خیر دنیا و آخرت...46

راه به دوست...46

سر آمد اطاعت خداوند...47

شاخه وابستگی ها...48

اعتقاد به مشیت الهی...48

گنج خویش!...50

سه بیش متعال...51

طریق عشق...52

سرنوشت...54

معنای توکل...54

هم چون زنبور عسل...54

میزان ارزش انسان نزد خداوند...55

ملک الموت در قصر سلیمان...55

چند نکته برای نکته خواهان...57

لذت نماز...58

تأثیر گفتار...58

همه خیر در سه چیز!...58

دم خروس...59

توصیه به داوود علیه السلام...60

نشان آدمیت...60

لطف جبری...61

سه واقعیت...62

ایمان خالص...62

لطفه...63

بی نیازی از طب...63

ده صفت پسندیده سگ...64

بندگی و معرفت خدا...65

آب علم و حکمت...66

از گلستان سعدی...66

انگشتر عقیق...67

لطفه...67

دل مشغولی به آخرت...68

حاج هادی در مشهد مقدس...68

بزرگ تر از هر چیز...69

ذوق مناجات...71

تقرب به خدا...72

شیوه همسر داری...72

چند بیت زیبا از سعدی...73

درخواست های دنیایی...74

چند خصلت خوب کودکان...75

حال دنیا...76

مفهوم فروتنی در برابر پدر و مادر...76

ص: 6

منصب قضاوت برای بهلول...77

دعای حضرت یونس علیه السلام...78

دو بيتي...79

بهای محبت...80

طرف حساب...80

بزرگ مردی...81

مهمان بساط حور العين...82

حرمت مادر...82

در پی دل دار...83

سه مصیبت عبرت انگیز...84

تبر گم شده...85

اهتمام به ولایت...86

لطفه...87

جان آدمی...88

حقوق پدر بر فرزند...89

حقوق فرزند بر پدر...90

زمان مرگ...90

صیقل دل...92

عرضه خود بر خدا...93

علم و حکمت...94

صلوات بر حضرت زهرا علیها السلام...95

لطیفه...96

نیکی به پدر و مادر بعد از حیات...96

شعری از طیب اصفهانی...97

به سوی نماز...98

دو گروه هلاک شونده...99

سوخته عشق...100

یکی از اولیای الهی...101

چند بیت شعر...103

پاداش مصائب...104

بهلول و جمع خرها...104

در های نیکی...105

شعر...105

هم دلی...106

هفت پند مولانا...106

تعاون در کار های خیر...107

شکافته شدن دریا برای موسی علیه السلام...108

هم نشینی با خدا...110

ذکر «یا رَوْوْفُ یا رَحِیمُ»...111

لطیفه...112

اهتمام به آخرت...112

نعمت ابتلائات...113

حُسن یار...114

صبر و استقامت در برابر حق...115

امیدوارم هیچ وقت نوبتی نشی!...116

مشاهده ملکوت...116

ناصر الدین شاه و مرد ذغال فروش...118

درخواست صبر از خداوند متعال...119

پذیرش ابتلائات...119

گفت پیغمبر...120

خیر خواهی...121

حقیقت اخلاص و راه یابی به آن...122

ص:7

- رایت عشق...123
- ندای هر بامداد...124
- روزی رسان...125
- آشنایی با نور...126
- باطن اعمال...126
- ضعیفان؛ واسطهٔ روزی...127
- قیمت حاکم...127
- نگاهی بلند...128
- صلای عشق...128
- زندان دنیا...129
- مزد کارگر...130
- ای که ز دیده غایبی!...131
- آغاز فرج...131
- وقتی بچه ها اشتباه می کنند...132
- اسباب ورود به بهشت...133
- نعمت های معنوی...133
- شیخ محمد تقی بافقی...134
- گفت پیغمبر...138
- نشانه های اهل بهشت...140
- حدیث کسا در نگاه آیت الله بهجت...140
- شکر ها زین عشق...141

- سخت ترین لحظات...142
- بازگشت یونس به سوی قومش...142
- همان گونه که زندگی می کنیم!...144
- به تمنای وصال...145
- عذاب زبان...146
- چرا از خاک؟!...147
- ما عدم هاییم!...148
- نورانیت صلوات...148
- شکار رفتن بهلول و هارون الرشید...149
- در خانه این گونه باش!...150
- فقر واقعی...150
- مشغول صاحب خانه باش!...151
- شکر بر ابتلائات...152
- در جست و جوی ارزش ها...153
- نظر یک ریاضی دان درباره انسانیت...156
- خود شناسی...157
- بخشش یعقوب و یوسف...157
- لطیفه...158
- سر انجام مال حرام...159
- با من سحر کن!...159
- گستره علم امیر المؤمنین علیه السلام...160

مرثیه سرایی برای امام حسین علیه السلام...161

به امید گشایش...162

معراج انسان...163

لطیفه...164

راه نجات از فتنه ها...164

سر چشمه خوبی ها...166

درباره مثنوی...167

لطیفه...169

گفتار نیک...170

لطیفه...170

ص: 8

فراموش کردن روز غدیر!...170

لطفه...174

ماه شعبان مده از دست!...174

دیدار دوست...175

غرض ورزی...176

زاهد ظاهر پرست...176

لطفه...177

زیاده روی در تعریف...177

حکایتی از ملا نصر الدین!...179

نا پایداری دنیا...180

بذل اخلاق...180

پرواز در آسمان ها...181

حقیقت زهد...181

در کوی عشق...184

سر انجام آسیه...184

لطفه...186

برکات مؤمن برای اطرافیان...186

ظهور قدرت حق...187

گفت پیغمبر...188

پیوند شیعیان با ائمه علیهم السلام...189

درد عشق امام زمان علیه السلام...191

چرا به رفیق، رفیق می گویند؟... 191

لطیفه... 192

اهمیت دعای دیگران... 192

حقیقت موت... 192

شکسته دلی... 194

وجوب محبت امیر مؤمنان علیه السلام... 194

دوست ملا... 195

وسوسه چیست؟... 196

غلام سیه رو... 196

کین ورزی با اهل بیت علیهم السلام... 197

لطیفه... 198

بهترین منقبت... 198

محنت شیرین... 199

فضیلت ملایمت... 200

دیدار با برادران دینی... 201

گر چه زنده جاوید... 201

فؤاد کرمانی کیست؟... 203

بهلول و مرد شیاد... 204

استفاده از فرصت ها... 205

دو دستور العمل... 206

با امر حق... 207

دعائی زیبا برای بعد از هر نماز...207

چند ضرب المثل فارسی...208

مأمور هلاکت نمرود...209

لطیفه...210

ولایت خود را خالص گردان!...210

یاد او کن!...211

تلقین به خود...212

لطیفه...213

استدراج...214

چند دو بیتی زیبا از خیام...215

ص: 9

فضیلت قرائت قرآن...216

کمک به فرزند...217

تحول معنوی...217

چند بیت زیبا...218

برکات صحیفه سجاده...219

آزار همسر...222

لطیفه...223

توفیقات الهی...223

دانش بی ثمر...224

چند دو بیتی زیبا از بابا طاهر...224

بدترین مردم...225

تقدیر امام علیه السلام از علما ربانی...226

اضطرار و اختیار...226

مقام ابو طالب...227

لباس نو...228

یک خانواده موفق...228

عبادت داوود علیه السلام...228

مثل آینه...229

سه توصیه در معاشرت با دیگران...231

لطیفه...232

ده توصیه امیر المؤمنین علیه السلام...232

به سوی میهمانی... 233

تا که سلیمان کنند!... 234

باب الحوائج!... 235

دل به سودای تو بستیم!... 235

فضیلت زیارت امیر المؤمنین علیه السلام... 236

شناخت کلمات... 237

استاد راه... 237

تمسک به اهل بیت علیهم السلام... 238

حمام رفتن بهلول... 239

تشنگی آور به دست... 239

سرمای بهار... 240

رؤیت ملک الموت... 240

اشتباه زندگی نکن!... 241

محرم و گریه برای امام حسین علیه السلام... 242

لطیفه... 245

شناخت خود... 245

مراحل تهذیب... 246

مراقبت در گفتار... 246

کشان کشان تا بهشت... 247

خدا زیباست!... 248

عدد دوازده... 248

دروغ گو و مرده...249

هم نشینی با رفیق...250

نیل به خواسته های دنیا و آخرت...251

وصیت مرد کفن دزد...251

ارزش پول...253

محبوب های خداوند...253

گم شدن ملا...254

فرار از بخل و فرومایگان...254

مناجاتی از مخزن الاسرار...255

انقطاع به سوی خدا...255

ص: 10

لطیفه...256

تربیت شده خداوند...256

مالک و مملوک...257

چند تک بیت...257

انس و محبت با مردم...259

لطیفه...260

چهار صفت بهشتیان...260

غم عشق...261

همراه داشتن انگشتر عقیق و فیروزه...262

احمق تر از بهلول...264

بهترین ها...264

ضمانت استجاب دعا...265

منابع...266

ص: 11

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين

از دفتر وصال تو چون طفل خود نما *** یک حرف خوانده ایم و به صد جا نوشته ایم (1)

خدای مهربان را سپاس می‌گویم که نعمت انس با خود و اولیای گرامش را نصیب ما فرمود. نعمتی که از ادای شکرش عاجز و درمانده ایم.

همان‌گونه که بدن‌های ما خسته می‌شود و نیاز به تفریح و ورزش و استراحت دارد، دل‌ها و جان‌های مان هم خسته می‌شود و برای رفع خستگی نیازمند حکمت‌های تازه و متنوع است تا خستگی و خماری و افسردگی و یک‌نواختی و روزمرگی را از ما دور کند. امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

(إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَأَبْتَغُوا مَا طَرَأَتْفَ الْحِكْمَةَ؛) (2) همانا این دل‌ها همانند بدن‌ها افسرده می‌شوند، پس برای شادابی دل‌ها، سخنان زیبای حکمت‌آمیز را بجویید.

در میان این حکمت‌ها مطالب جذابی است که گاهی زندگی و سرنوشت انسان را دگرگون می‌کند و به سعادت ابدی می‌انجامد.

یکی از بزرگان اهل معنا می‌گوید: مدت‌ها به دنبال موعظه‌ای مؤثر بودم، تا این‌که میهمان کسی شدم. خادمی که پذیرایی می‌کرد، غذای ساده‌ای آورد و این جمله را گفت: «هرگاه آبی برای نوشیدن و نان جوی برای خوردن

ص: 12

1- شکیب اصفهانی

2- نهج البلاغه، حکمت 91

این جمله به قدری در من اثر گذاشت که محبت دنیا که ریشه همه رذائل است از دلم بیرون رفت.

بر این اساس بنده نیز از دیر باز گاهی که از کارهای روزانه خسته می شدم، برای رفع خستگی، از مطالب متنوع و حکمت های ناب بهره مند می شدم. این رویکرد به من نشاط فراوان می داد و مرا برای کارهای آینده سر حال و مهیا می کرد.

از همان زمان ها در این فکر بودم که مطالب جذاب و متنوع و حکمت آمیز، از حدیث و تاریخ و داستان و سخنان حکیمانۀ بزرگان و اشعار نغز و روح بخش را که در بردارندۀ پند و موعظه و لطیفه های شیرین است جمع آوری کنم و در کتابی به چاپ برسانم.

از این رو با مشورت دوستان و تلاش مستمر و پیگیر دوست صمیمی و عزیزم، جناب آقای اسدی، این مجموعه در چند جلد تنظیم و اکنون جلد سوم آن به شما علاقه مندان گرامی تقدیم می شود.

خداوند را بر این نعمت و نعمت های بی پایانش سپاس می گویم و امیدوارم خوانندگان عزیز از این مجموعه بهره کامل برده و ما را از دعای خیر خویش فراموش نکنند.

در پایان از همه دست اندر کاران چاپ و نشر این اثر سپاس گزارم.

قم مقدس / حبیب الله فرحزاد

زمستان 1398

ص: 13

عظمت حضرت زهرا علیها السلام

فضائل و عظمت حضرت زهرا علیها السلام برای ما قابل درک نیست. از نورِ عظمت خدا خلق شده است. حسابش با بقیه جداست. اولین و آخرین باید مطیع فرمان این بانو باشند.

مرحوم آیت الله بهاء الدینی می فرمود: «ام ابیها» یک کنیه تشریفاتی نیست. حضرت زهرا علیها السلام در ظاهر دختر پدر است، ولی در باطن مادر پدر است.

در حدیث کساء می خوانیم که هنگام نزول آیه تطهیر، پیامبر احساس ضعف بدنی می کند. به چه کسی پناه می برد؟ به حضرت زهرا علیها السلام.

حضرت زهرا علیها السلام سرّ الله است. به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گوید: من تو را در پناه خدا می آورم. ما نمی توانیم فضائل این بانو را درک کنیم.

یکی از صفات آن حضرت خیر رساندن به دیگران است. وقتی متوجه شدند که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم مهریه شان را 500 درهم قرار دادند، پیغام دادند که پدر جان، اگر مهریه من با بقیه زنان یکی باشد، پس فرق من با بقیه چیست؟ دوست دارم مهریه من شفاعت از گنه کاران امت شما باشد.

وقتی این درخواست را کرد، جبرئیل نازل شد و یک طاقه حریر از طرف خدای متعال آورد که روی آن نوشته شده بود:

(جَعَلَ اللَّهُ مَهْرَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ شَفَاعَةَ الْمُدْنِيِّينَ مِنْ أُمَّهٍ أَبِيهَا؛) (1) خداوند مهر فاطمه زهرا علیها السلام را شفاعت گنه کاران از امت پدرش قرار داد.

شب های جمعه تا اذان صبح برای مؤمنان دعا می کرد. امام حسن علیه السلام عرض کرد: مادر جان، فقط برای دیگران دعا کردی؟ حضرت فرمودند:

ص: 14

« (الْجَارَ ثُمَّ الدَّارَ؛) (1) نخست همسایه و آن گاه اهل خانه.»

اول شخصیتی که وارد بهشت می شود، حضرت زهرا علیها السلام است. خداوند به او وحی می کند:

(يَا فَاطِمَةُ سَلِينِي أُعْطِكَ وَ تَمَنِّي عَلَيَّ أَرْضِيكَ؛) ای فاطمه، از من بخواه تا به تو عطا کنم و از من درخواست کن تا خشنودت کنم.

و فاطمه علیها السلام در پاسخ می گوید:

(إِلَهِي أَنْتَ الْمُنَى وَ فَوْقَ الْمُنَى أَسْأَلُكَ أَنْ لَا تُعَذِّبَ مُحِبِّي وَ مُحِبِّي عِزَّتِي بِالنَّارِ؛) الهی، تو آرزوی من و بالا- تر از آرزوی منی. از تو درخواست می کنم که دوست من و دوست عترتم را عذاب نکنی!

خداوند به او وحی می کند:

(يَا فَاطِمَةُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ اِرْتِفَاعِ مَكَانِي لَقَدْ آتَيْتُ عَلَيَّ نَفْسِي مِنْ قَبْلِ أَنْ أُخْلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْفِي عَامٍ أَنْ لَا أُعَذِّبَ مُحِبِّيكَ وَ مُحِبِّي عِزَّتِكَ بِالنَّارِ؛) (2) ای فاطمه، به عزت و جلال و مقام ارجمندم، دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان ها و زمین به ذات خود سوگند خورده ام که دوستان تو را و دوستان عترت تو را با آتش عذاب نکنم.

سر فصل کتاب آفرینش زهراست *** روح ادب و کمال و بیش زهراست

روزی که گشایند در باغ بهشت *** مسئول گزینش و پذیرش زهراست

ص: 15

1- علل الشرائع، ج 1، ص 182

2- بحار الأنوار، ج 27، ص 140

می گفت: رفتم دکتر.

از من می پرسد: کسی در خانواده شما از بیماری روانی رنج می برد؟

می گویم: نه، خدا را شکر همه لذت می بریم.

مهر تأیید اعمال

امام کاظم علیه السلام کلید راه یابی به محضر ائمه علیهم السلام و ملحق شدن به آنان را بر آوردن نیازهای برادران دینی و احسان به آنها دانسته و فرموده اند:

(إِنَّ خَوَاتِيمَ أَعْمَالِكُمْ قَضَاءُ حَوَائِجِ إِخْوَانِكُمْ وَالْإِحْسَانُ إِلَيْهِمْ مَا قَدَّرْتُمْ، وَإِلَّا لَمْ يُقْبَلْ مِنْكُمْ عَمَلٌ. حِنُّوا عَلَى إِخْوَانِكُمْ، وَازْحَمُوهُمْ تَلْحَقُوا بِنَا؛) (1) مهر تأیید کارهای شما، بر آوردن نیازهای برادران تان و نیکی کردن به آنان است، تا آن جا که می توانید. وگرنه هیچ کاری از شما پذیرفته نمی شود. با برادران تان مهربان باشید و به آنان رحم کنید تا به ما بییونید.

نیمی از عمر و کل عمر

یک نفر که علم نحو و ادبیات می دانست در کشتی بود. به کشتی بان گفت: تو علم نحو خوانده ای؟ گفت: نه. گفت: نیمی از عمرت بر فناست.

روز دیگر تند بادی پدید آمد. کشتی داشت غرق می شد. کشتی بان به او گفت: تو علم شنا آموخته ای؟ گفت: نه. گفت: کل عمرت بر فناست!

این حکایت حال بسیاری از ماست که به آن چه داریم دل خوش و

ص: 16

مغروریم. فکر می‌کنیم همه چیز داریم. غافل از آن که بسیاری از چیزهای دیگری را که به آن‌ها نیازمندیم نداریم.

بیماری و بیداری

حسرت و زاری که بیماری است *** وقت بیماری همه بیداری است

آن زمان که می‌شوی بیمار تو *** می‌کنی از جرم استغفار تو

می‌نماید بر تو زشتی گنه *** می‌کنی نیت که باز آیم به ره

عهد و پیمان می‌کنی که بعد از این *** جز که طاعت نبودم کاری گزین

پس یقین گشت این که بیماری تو را *** می‌بخشد هوش و بیداری تو را

پس بدان این اصل را ای اصل جو *** هر که را درد است او بُر دست بو (1)

کفایت روزی

آن چه در روزی انسان است، «کفایت» است، نه «کثرت» و نه «قلّت». فراوانی روزی، موجب طغیان و بیهودگی، و کمی آن، موجب بدبختی می‌شود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سعادت انسان را در گرو روزی کافی دانسته و فرموده اند:

ص: 17

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَسْلَمَ، وَرُزِقَ كِفَافًا، وَفَتَعَهُ اللَّهُ بِمَا آتَاهُ؛) (1) هر که اسلام آورد و به قدر کفاف روزی یابد و خداوند به آن چه به وی می دهد قانعش سازد، رستگار می شود.

در روایات اسلامی، بهترین روزی، روزی کافی دانسته شده است. بر همین اساس، روزی اندک کافی، بهتر از فراوانِ غافل کننده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

(مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ قَطُّ إِلَّا بُعِثَ بِجَنَّتَيْهَا مَلَكَانِ يُنَادِيَانِ يُسْمِعَانِ أَهْلَ الْأَرْضِ إِلَّا الثَّقَلَيْنِ : يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، هَلُمُّوا إِلَى رَبِّكُمْ ! فَإِنَّ مَا قَلَّ وَكَفَى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَ أَلْهَى ؛) (2) هیچ گاه خورشید سر بر نزند، مگر آن که در کناره های آن، دو فرشته برخیزند و به گونه ای ندا دهند که جز جن و انس دیگر زمینیان را نیز بشنوند: «ای مردم! به سوی پروردگارتان بشتابید؛ که آن چه کم باشد و کفایت کند، بهتر از آن است که بسیار باشد و فریب گری کند.

لطیفه

می گفت: بابا بزرگم پنج سال پیش تو کما بود. دکترها قطع امید کرده بودند. رفتم سر تختش تو گوشش قیمت قبر و کفن و دفن را زمزمه کردم.

الآن بعد پنج سال ماشالا از منم سر حال تره!

صلوات در میزان سنجش اعمال

یکی از چیزهایی که میزان حسنات را سنگین می کند، صلوات بر محمد

ص: 18

1- صحیح مسلم، ج 2، ص 730، ح 125؛ سنن الترمذی، ج 4، ص 576، ح 2348.

2- الاختصاص، ص 234؛ بحار الأنوار، ج 103، ص 34، ح 64.

و آل محمد است. محمد بن مسلم از امام باقر و یا صادق علیهم السلام نقل می کند که فرمودند:

(مَا فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ أَثْقَلَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ إِنَّ الرَّجُلَ لِيُوضَعَ عَمَلُهُ فِي الْمِيزَانِ فَيَمِيلُ بِهِ فَيَخْرُجُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَيَضَعُهَا فِي مِيزَانِهِ فَيَرْجَعُ بِهِ؛) (1) چیزی در میزان سنجش اعمال، سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست. در قیامت اعمال فردی را می آورند و در میزان سنجش قرار می دهند. می بینند سبک است. آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صلوات هایی را که بر او و آتش فرستاده است آورده و در میزان عمل این فرد قرار می دهد که موجب سنگینی آن می گردد.

این ذکر را صبح و شب، در هر حالی فراموش نکنید. ذکری کامل تر از این ذکر نداریم.

لطیفه

می گفت: هر موقع دندونم درد می گیره، زنگ می زنم چهار تا کلینیک قیمت می پرسم، خودش خوب میشه...

خیلی درکش بالاست...

بهش افتخار می کنم!

هنگام آزمون شیعیان

امام صادق علیه السلام فرمودند:

(اِمْتَحِنُوا شِيعَتَنَا عِنْدَ ثَلَاثٍ عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ كَيْفَ مُحَافِظَتُهُمْ)

ص: 19

عَلَيْهَا، وَعِنْدَ أَسْرَارِهِمْ كَيْفَ حَفِظْتُهُمْ لَهَا مَا عِنْدَ عَدُوِّنَا، وَإِلَى أَمْوَالِهِمْ كَيْفَ مُوَأَسَّاتُهُمْ لِإِخْوَانِهِمْ فِيهَا؛ (1) شیعیان ما را در سه هنگام بیازمایید: هنگام نماز که چگونه آن را پاس می دارند، و در اسرار که چگونه آن را در نزد دشمنان ما پنهان می دارند، و در دارایی هاشان که چگونه برادران شان را در آن سهم می کنند.

شیعیان واقعی را باید با این سه ویژگی شناخت. صرف این که کسی بگوید من شیعه اهل بیت علیه السلام هستم، پذیرفتنی نیست.

دو بیتی

حجاج به بیت خالق لم یزلی *** خواندند خدای را به آوای جلی

آن قدر در خانه حق کوبیدند *** تا آن که سر از خانه برون کرد علی

بالا تر از آنی که بگویم چون کن *** خواهی جگرم بسوز و خواهی خون کن

من صورتم از خویش ندارم خبری *** نقاش تویی عیب مرا بیرون کن

زمانه بر سر جنگ است یا علی مددی *** مدد ز غیر تو ننگ است یا علی مددی

ص: 20

گشاده کار دو عالم به یک اشاره توست *** به کار ما چه درنگ است یا علی مددی

یارب مکن از لطف پریشان ما را *** هر چند که هست جرم و عصیان ما را

ذات تو غنی بوده و ما محتاجیم *** محتاج به غیر خود مگر دان ما را

عیب است بزرگ بر کشیدن خود را *** وز جمله خلق برگزیدن خود را

از مردمک دیده باید آموخت *** دیدن همه کس را و ندیدن خود را

در دامان خدا

مرحوم حاج اسماعیل دولابی می فرمود: مؤمن مانند بچه دو ساله ای است که روی پاهای پدر و در بغل او نشسته است و به این فکر می افتد که بلند شود و بازی و جست و خیز کند و به هر جا که دلش می خواهد برود. پدر هم مانع نمی شود و ضمن این که مراقب اوست، وی را آزاد می گذارد.

بچه پس از آن که برخاست و مقداری این طرف و آن طرف دوید، خسته می شود و در می یابد که هیچ جا بهتر از دامان پدرش نیست، لذا دوباره به آغوش او باز می گردد و همان جا که در آغاز نشسته بود می نشیند.

مؤمن نیز پس از آن که به اختیار خود، برای رسیدن به خواسته هایش

مقداری تقلاً نمود و خود را خسته کرد، پی می برد که هیچ جا بهتر از دامان خدا و اولیای او نیست؛ لذا به اختیار خود به آغوش خدا و اولیانش باز می گردد و به مقدرات الهی تن می دهد و به قضای الهی تسلیم می شود.

ارزش ما به این است که با اختیار خود، خود را تسلیم خدا و اولیانش کنیم.

بهلول و ثروتمند

شخص ثروتمندی خواست بهلول را در میان جمعی به سخره بگیرد.

به بهلول گفت: هیچ شباهتی بین من و تو هست؟

بهلول گفت: البته که هست.

مرد ثروتمند گفت: چه چیز ما به هم دیگر شبیه است؟

بهلول جواب داد: دو چیز ما شبیه یک دیگر است، یکی جیب من و کله تو که هر دو خالی است و دیگری جیب تو و کله من که هر دو پر است.

توصیف خداوند

ای همه هستی ز تو پیدا شده *** خاک ضعیف از تو توانا شده

زیر نشین علمت کاینات *** ما به تو قائم چو تو قائم به ذات

هستی تو صورت پیوند نی *** تو به کس و کس به تو مانند نی

آن چه تغییر نپذیرد تویی *** و آن که نمر دست و نمیرد تویی

ما همه فانی و بقا بس تو راست *** ملک تعالی و تقدس تو راست

خاک به فرمان تو دارد سکون *** قبه خضرا تو کنی بیستون

رفتی اگر نامدی آرام تو *** طاقت عشق از کشش نام تو

تا کرمت راه جهان بر گرفت *** پشت زمین بار گران بر گرفت

هر که نه گویای تو خاموش به *** هر چه نه یاد تو فراموش به

آب بریز آتش بیداد را *** زیر تر از خاک نشان باد را

دفتر افلاک شناسان بسوز *** دیده خورشید پرستان بدوز

تا به تو اقرار خدایی دهند *** بر عدم خویش گویای دهند

غنچه کمر بسته که ما بنده ایم *** گل همه تن جان که به تو زنده ایم

منزل شب را تو دراز آوری *** روز فرورفته تو باز آوری

روشنی عقل به جان داده ای *** چاشنی دل به زبان داده ای

غمزه نسرين نه ز باد صباست *** کز اثر خاک تو اش تویاست

پرده سوسن که مصابیح توست *** جمله زبان از پی تسبیح توست

بنده نظامی که یکی گوی توست *** در دو جهان خاک سر کوی توست

خاطرش از معرفت آباد کن *** گردش از دام غم آزاد کن

حمام روح

مرحوم آیت الله بهاء الدینی می فرمود: علی علیه السلام می فرماید: مَثَلُ نَمَازٍ، مَثَلُ حَمَامٍ در خانه است. (1) اگر آدمی در شبانه روز، پنج مرتبه حمام برود و باز آلوده به کثافت باشد، حمام نرفته است، معراج نبوده است و نماز او صادقانه نبوده است.

اگر کلمه (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) را یک مرتبه صادقانه بگوییم، موحد و خدا پرست هستیم و اگر کسی خدا پرست شد، طهارت از شرک پیدا می کند. منتها متوجه هستیم که داریم دروغ می گوئیم و دروغ بافی می کنیم.

ص: 23

لطیفه

می گفت: هر چی اختراع می شه برای راحتی خانم هاست:

لباس شویی!

ظرف شویی!

اتو!

همزن!

آبمیوه گیری!

سبزی خورد کن!

جارو برقی!

و خیلی چیزای دیگه...!

ولی برای راحتی مردا فقط یه پیژامه درست شده که آدم روش نمی شه باهاش تا دم در بره!

تازه مهمون هم که میاد باید عین برق و باد عوضش کنی !!!

یا کشش در میره،

یا خشتکش پاره می شه.

خانم خونه هم هر موقع می خواد توالت رو تمیز کنه، پیژامه آفاشون رو می پوشه تا لباس خودش کثیف نشه!

چشم بصیرت!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(مَا مِنْ عَبْدٍ اِلَّا وَفِي وَجْهِهِ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا اَمْرَ الدُّنْيَا، وَعَيْنَانِ فِي قَلْبِهِ

يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ الْآخِرَةِ، فَإِذَا ارَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَّ عَيْنَيْهِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَأَبْصَرَ بِهِمَا مَا وَعَدَهُ بِالْغَيْبِ؛ (1) هیچ بنده ای نیست، مگر آن که دو چشم در چهره اش دارد که با آن ها، امور دنیا را می بیند و دو چشم در دلش که با آن ها امور آخرت را مشاهده می کند. پس هر گاه خدا، خیر بنده ای را بخواهد، دو چشمی را که در دل اوست، می گشاید و او با آن ها، آن چه را خداوند در عالم غیب وعده اش را داده است می بیند و به وسیله غیب (دو چشم دل) به غیب ایمان می آورد.

هم چنین فرمودند:

(مَنْ يَرَعِبُ فِي الدُّنْيَا فَطَالَ فِيهَا أَمَلُهُ ، أَعْمَى اللَّهُ قَلْبَهُ عَلَى قَدَرِ رَغْبَتِهِ فِيهَا؛) (2) هر کس به دنیا گراید و آرزوهای دنیوی اش، دور و دراز گردد، خداوند به اندازه گرایش او به دنیا، دلش را کور می گرداند.

امیر المؤمنین علیه السلام هم فرمودند:

(أَوْصِيَكُمْ بِمُجَابَنَةِ الْهَوَى؛ فَإِنَّ الْهَوَى يَدْعُو إِلَى الْعَمَى ، وَهُوَ الضَّلَالُ فِي الْآخِرَةِ وَالدُّنْيَا؛) (3) شما را به دوری گزیدن از هوای نفس، سفارش می کنم؛ چرا که هوای نفس، به کوری دل و بینش فرا می خواند و آن، موجب گم راهی در آخرت و دنیا است.

ص: 25

1- کنز العمال، ج 2، ص 42.

2- تحف العقول، ص 60.

3- دعائم الإسلام، ج 2، ص 350

روزی شخصی وارد یک آسیاب گندم شد.

دید آسیاب به گردن الاغ بسته شده و الاغ می چرخید و آسیاب کار می کرد و به گردن الاغ یک زنگوله آویزان بود.

از آسیابان پرسید: برای چه به گردن الاغ زنگوله بسته اید؟!

آسیابان گفت: برای این که وقتی ایستاد بدانم کار نمی کند.

مرد دوباره پرسید: خب، اگر الاغ ایستاد و سرش را تکان داد چه؟

آسیابان گفت: خواهشاً این پدر سوخته بازی ها را به الاغ یاد نده!

تنها موحد

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: به تحقیق در روی زمین هیچ کس جز ابراهیم، خدای واحد را عبادت نمی کرد. و اگر غیر او شخصی موحد وجود داشت، خدای تعالی در این آیه او را به ابراهیم اضافه می نمود:

(إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَّلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛) (1) به راستی ابراهیم، پیشوایی مطیع خدا و حق گرای بود و از مشرکان نبود.

و او بر این تنهایی به خواست خدا صبر کرد و پس از سال ها خدای تبارک و تعالی پاداش صبر او را با اعطای اسحاق و اسماعیل عطا کرد و او به آن ها مأنوس شد و در آن هنگام سه نفر شدند. (2)

بهلول و دیدن شیطان

روزی مردی زشت و بد اخلاق از بهلول سؤال نمود:

ص: 26

1- سوره نحل، آیه 120.

2- تفسیر العیاشی، ج 2، ص 274؛ بحار الأنوار، ج 12، ص 12.

خیلی میل دارم که شیطان را ببینم.

بهلول گفت: اگر آئینه در خانه نداری در آب زلال نگاه کن، شیطان را خواهی دید.

دعای نیمه شب دل شکستگان

از یک خروش یا رب شب زنده دارها

حاجت روا شوند هزاران هزارها

یک آه سرد سوخته جانی سحرزند

در خرمن وجود جهانی شرارها

آری دعای نیمه شب دل شکستگان

باشد کلید قفل مهمات کارها (1)

لطیفه

مردی پس از طلاق گرفتن همسرش با او تماس گرفت و گفت:

خانم ببخشید! اشتباه کردم! لطفاً مرا ببخش و به خانه برگرد!!

زن در جواب گفت: آیا در کنارت یک لیوان داری؟

مرد گفت: بله، دارم!!

زن گفت: اکنون آن را محکم بر زمین بکوب.

مرد چنان کرد که زن گفته بود.

سپس زن گفت: حالا که دیدی آن لیوان شکسته و هزار تکه شده، آیا می توانی تکه هایش را جمع کنی و دوباره بسازی؟!

مرد در پاسخ گفت: نه، نشکسته، لیوان استیل بود.

وزن پاسخ داد: عالی بود. عصر بیا دنبالم!

- بهترین عطیه خدا به زاهد و عابد این است که زهد و عبادتش را از آن ها بگیرد و آن ها خود را دست خالی ببینند.
- بزرگ ترین مزد این است که خدا فهم انسان را بزرگ کند تا درک کند و اقرار نماید که خدایا، آن گونه که حق شناختن تو بود، ما تو را شناختیم و آن چنان که حق عبادت تو بود، عبادت تو را به جا نیاوردیم.
- اگر لباس تقوی بر تن کنیم، به بهشت می رویم . لباس تقوی یعنی خدا را در زندگی شریک کنیم.
- هر وقت کار خیری پیش آمد، به کسی نگو که آن را انجام دهد، تا جایی که قدرت داری خودت آن را انجام بده و آن را غنیمت بدان.
- در حرکت باش، اما حرکت نداشته باش. مثل کسی که در کشتی نشسته است و کشتی امواج دریا را می شکافد و پیش می رود، دلت و باطن آرام و ثابت و بدنت در حرکت و در کار باشد.
- خوشحال کردن شخص محزون، چه با بذل مال، چه با حرف و سخن، و چه با نشستن پهلوئی او، کفاره گناهان است.
- امام زمان علیه السلام که بیاید، معاملات کم می شود. همه رو به ایثار می روند، با هم دوست می شوند، همه می بینند سفره مال یک نفر است، زندگی بخش یک نفر است، نورانیت همه از یک جاست، ارواح یکی هستند. آن وقت دیگر داد و ستد و من و تویی از بین می رود، همه آسوده می شوند، همه چیز خوب می شود.

قیمت انسان

هدف و مقصد و نیت و همت هر کس معیار ارزشی و نمره اوست. امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

(قَدْرُ الرَّجُلِ قَدْرُ هِمَّتِهِ؛) (1) ارزش شخص به اندازه همت اوست.

تا در طلب گوهر کانی، کانی *** و در هوس لقمه نانی، نانی

این نکته رمز اگر بدانی به یقین *** هر چیز که در جستن آنی، آنی (2)

چرا امام حسین علیه السلام ثار الله شد و خون بهای او خداست؟ چون فانی در خداست.

مسجد بهلول

روزی مسجدی می ساختند. بهلول سر رسید و پرسید: چه می کنید؟

گفتند: مسجد می سازیم.

گفت: برای چه؟

پاسخ دادند: برای چه ندارد، برای رضای خدا.

بهلول می خواست میزان اخلاص بانیان خیر را به خودشان بفهماند.

محرمانه سفارش داد سنگی تراشیدند و روی آن نوشتند: «مسجد بهلول» و شبانه آن را بالای سر در مسجد نصب کرد.

سازندگان مسجد روز بعد آمدند و دیدند بالای در مسجد نوشته شده است «مسجد بهلول». ناراحت شدند.

ص: 29

1- بحار الأنوار، ج 75، ص 14.

2- مولوی.

بهلول را پیدا کردند و به باد کتک گرفتند که زحمات دیگران را به نام خودت تمام می کنی؟!

بهلول گفت: مگر شما نگفتید که مسجد را برای خدا ساخته ایم؟

فرضاً مردم اشتباه کنند و گمان کنند که من مسجد را ساخته ام، خدا که اشتباه نمی کند.

نگرانی برای عاقبت

یکی از ویژگی های مؤمن این است که همیشه اندیشناک آخرت خود است. نگران است که مبادا لغزشی پیدا کند و عاقبت و آخرتش خراب شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ خَائِفاً مِنْ سُوءِ الْعَاقِبَةِ لَا يَتَيَقَّنُ الْوُصُولَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ حَتَّى يَكُونَ وَقْتُ نَزْعِ رُوحِهِ وَظُهُورِ مَلِكِ الْمَوْتِ لَهُ؛) (1) مؤمن، پیوسته از بد فرجامی هراسان است و تا زمان جان کندن و ظاهر شدن فرشته مرگ بر او، یقین ندارد که به رضوان الهی خواهد رسید.

هم چنین فرمودند:

(إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ الزَّمَانَ الطَّوِيلَ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ يُحْتَمُّ لَهُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ. وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ الزَّمَانَ الطَّوِيلَ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، ثُمَّ يُحْتَمُّ عَمَلُهُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛) (2) گاه آدمی زمانی دراز عمل اهل بهشت را انجام می دهد؛ اما سر انجامش به عمل اهل دوزخ ختم می شود. و گاه انسان روزگاری دراز مرتکب اعمال دوزخیان می شود؛ اما عاقبتش به

ص: 30

1- التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام، ص 239، ح 117؛ بحار الأنوار، ج 71، ص 366.

2- کنز العمال، ج 1، ص 116، ح 545

عمل بهشتیان می انجامد.

این است که همواره باید از سوء عاقبت به خدا پناه ببریم و از او عاقبت به خیری طلب کنیم.

پیغمبر احمق

مردی را که ادعای پیغمبری می کرد، نزد معتصم عباسی آوردند. معتصم گفت: شهادت می دهم تو پیغمبر احمقی هستی. گفت: آری، از آن که بر قوم شما مبعوث شده ام و هر پیامبری از نوع قوم خود می باشد!

بهشت زیر پای مادران

معاویة بن جاهمه می گوید: خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم و گفتم: ای پیامبر خدا، می خواهم با شما در راه خدا و برای زندگی آخرت جهاد کنم.

فرمود: «(وَيَحَاكُ، أَحْيَاءُ أُمَّكَ؛) وای بر تو! آیا مادرت زنده است؟» گفتم: بله، ای پیامبر خدا! فرمود: «(فَأَرْجِعْ إِلَيْهَا فَبَرِّهَا؛) برگرد و به او نیکی کن!»

سپس روبه روی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستادم و گفتم: ای پیامبر خدا، می خواهم با شما در راه خدا و برای زندگی آخرت جهاد کنم.

فرمود: «وای بر تو! آیا مادرت زنده است؟». گفتم: بله، ای پیامبر خدا!

فرمود: «(وَيَحَاكُ، الزَّمَّ رَجُلَهَا فَتَمَّ الْجَنَّةُ؛) (1) وای بر تو! همیشه مواظب مادرت باش که بهشت، همان جاست».

هم چنین فرمودند:

(الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ؛) (2) بهشت، زیر پاهای مادران است.

ص: 31

1- میزان الحکمه، ج 10، ص 713

2- کنز العمال، ج 16، ص 461، ش 45439.

روزی ملا نصر الدین به دهکده ای می رفت. در بین راه زیر درخت گردوئی به استراحت نشست و در نزدیکی اش بوته کدوئی را دید.

ملا به فکر فرورفت که چگونه کدوی به این بزرگی از بوته کوچکی به وجود می آید و گردوی به این کوچکی از درختی به آن بزرگی؟

سرش را به آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! آیا بهتر نبود که کدو را از درخت گردو خلق می کردی و گردو را از بوته کدو؟

در این حال، گردوئی از درخت بر سر ملا افتاد. برق از چشم هایش پرید و سرش را با دو دست گرفت و با ترس از خدا گفت:

پروردگارا! توبه کردم که بعد از این در کار الهی دخالت کنم؛ زیرا هر چه را خلق کرده ای، حکمتی دارد. اگر جای گردو با کدو عوض شده بود من الآن زنده نبودم!

هیچ کار خدا بی حکمت نیست.

عنقای قاف

عنقای قاف را هوس آشیانه بود *** غوغای نینوا همه در ره بهانه بود

جایی که خورده بود می، آن جا نهاد سر *** دردی کشی که مست شراب شبانه بود

یک باره سوخت ز آتش غیرت، هوای عشق *** موهوم پرده ای اگر اندر میانه بود

در یک طبق به جلو، جانان نثار کرد *** هر در شاهوار کش اندر خزانه بود

نامد به جز نوای حسینی، به پرده راست *** روزی که در حریم الست این ترانه بود

بالله! که جا نداشت به جز بی نشان در او *** آن سینه ای که تیر بلا را نشانه بود

کوری نظاره کن که شکستند کوفیان *** آینه ای که مظهر حسن یگانه بود

نی نی، که وجه باقی حق را هلاک نیست *** صورت به جاست، آینه گز رفت، باک نیست (1)

حکمت و غنای خداوند

مرحوم حاج اسماعیل دولابی می فرمود: تمام خلق پیش علم خدا سفیه اند و او حکیم است. تنها اوست که می داند چه چیزی برای ما خوب است و چه چیزی بد. اختلاف هم در همین جاست. هر چه را که ما می خواهیم به ما نمی دهد. هر چه را که خودش صلاح می داند می دهد. لذا خلق ما تنگ است و اخم های مان دائماً توی هم است. به همین خاطر آن چیزی را هم که خدا می دهد نمی بینیم.

خدا نکند انسان از دست یکی خلقتش تنگ باشد. هر چه او کار خوب انجام دهد نمی بیند، بلکه بر عکس هم می بیند. انسان چون سفیه است، چیزهایی را که برایش مضر است می خواهد و یا چیزی را می خواهد که نفعی برایش ندارد.

ص: 33

ولی خدا برای مخلوقاتش چیزهای خوب می خواهد؛ زیرا او حکیم است. ریشهٔ اختلاف هم این جاست.

اگر کودکی بگوید چاقویی به من بدهید، حتی اگر التماس و گریه هم بکند، به او نمی دهید. خالص تر از گریهٔ بچه چیست؟ در مقایسه با علم خدا، سایر مخلوقات سفیه و نادان اند. انبیا چون اقرار کردند عالم اند.

هر چه در طول عمر نصیب تان شده، همانی است که خدا برای تان بریده است. فکر نکنید که در راه چیزی از آن کم شده است. هر آن چه که به شما نرسیده، اساساً مال شما نبوده، هر چند دعا کرده باشید. نه شیطان، نه اهل زمین و نه هیچ کس دیگر، گوشه ای از سهم شما را نبرده است. این را از و اخلاق خدا به دست می آوریم و از این که هستی خدا غنی است. کسی که غنی و حکیم است ظلم نمی کند.

بیش تر ظلم ها از روی احتیاجات بشر است. حتی فرعون که ادعای خدایی کرد، از روی احتیاج بود. او می خواست خدا باشد، تا دیگر محتاج کسی نباشد و نمی دانست که غنا در محتاج بودن به خداست.

حتی اگر ثروتمندی مال و قدرت داشت، ولی ظلم کرد، معلوم می شود که محتاج است. غنی مطلق ظلم نمی کند.

برکات قرائت قرآن در خانه

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(إِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كُتِرَ فِيهِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ كَثُرَ خَيْرُهُ وَ اتَّسَعَ أَهْلُهُ وَ أَصْنَاءُ

ص: 34

لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تَصْدِيءُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا؛ (1) خانه ای که در آن قرآن فراوان خوانده شود، خیر آن بسیار گردد، و به اهل آن وسعت داده شود، و برای آسمانیان بدرخشد، چنان که ستارگان آسمان برای زمینیان می درخشند.

سعی کنیم برنامه قرائت قرآن را در خانه هایم دایر کنیم و فرزندان مان را از کودکی با قرآن مأنوس کنیم که برکات مادی و معنوی فراوانی خواهد داشت و اهل آن خانه مورد توجه خدای تعالی قرار خواهند گرفت.

لطیفه

استاد دانشگاه داشت برگه یکی از شاگردانش را تصحیح می کرد. دید نوشته است: جواب در پشت صفحه!

رفت پشت صفحه.

دید نوشته است: اگر بلد بودم، همان جا می نوشتم!

آوردت این جا خلوت باشد تا بگم جان مادرت رحم کن!

درخواست از خدا

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

(لا تَسْأَلُوا إِلَّا اللَّهَ سُبْحَانَهُ، فَإِنَّهُ إِنْ أَعْطَاكُمْ أَكْرَمَكُمْ، وَإِنْ مَنَعَكُمْ خَارَ لَكُمْ؛) (2) جز از خدای سبحان چیزی نخواهید؛ زیرا خداوند اگر چیزی به شما عطا کند، با احترام می دهد و اگر ندهد بهترش را به شما عطا می فرماید.

بنا بر این، آیا ارزش دارد که انسان دست حاجت پیش هر کس و نا کسی

ص: 35

1- الکافی، ج 2، ص 610.

2- غرر الحکم، ح 10425

دراز کند و موجب ذلت و خواری خود را فراهم کند.

اما درخواست از خدا و اولیای او برای انسان عزت است. انسان را عزیز می کند. بدانیم خداوند هیچ کس را از در خانه اش محروم باز نمی گرداند.

حلوای محبت

افسوس بر آن دیده که روی تو ندیده است *** یا دیده و بعد از توبه روی نگریده است

گر مدعیان نقش ببینند پری را *** دانند که دیوانه چرا جامه دریده است

آن کیست که پیرامن خورشید جمالش *** از مشک سیاه دایره نیمه کشیده است

ای عاقل اگر پای به سنگیت بر آید *** فرهاد بدانی که چرا سنگ بریده است

رحمت نکند بر دل بیچاره فرهاد *** آن کس که سخن گفتن شیرین نشنیده است

از دست کمان مهرة ابروی تو در شهر *** دل نیست که در بر چو کبوتر نطپیده است

در وهم نیاید که چه مطبوع درختی *** پیداست که هرگز کس از این میوه نچیده است

سرّ قلم قدرت بی چون الهی *** در روی تو چون روی در آینه پدید است

ص: 36

ما از توبه غیر از تو نداریم تمنا *** حلوا به کسی ده که محبت نچشیده است

با این همه باران بلا بر سر سعدی *** نشگفت اگرش خانه چشم آب چکیده است

لطیفه

در دادگاه قاضی اعلام کرد:

این آقا با بیل زنش را کشته و به اعدام محکوم شد.

یکی بلند شد به متهم گفت:

خیلی نامردی!

قاضی گفت: آقا بشین سر جات؛ به شما چه مربوطه؟

یارو گفت: دو سال همسایشم. میگم بیل داری؟ میگه نه.

شرم گناه

مردی از اهل حبشه، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا! گناهان من بسیار است. آیا در توبه به روی من باز است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آری. راه توبه بر همگان هموار است و تو نیز می توانی قدم در این راه بگذاری».

مرد حبشی از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت، اما مدتی نگذشت که بازگشت و گفت: ای رسول خدا، آیا آن گاه که من معصیت می کرده ام، خداوند مرا می دیده است؟ فرمود: «آری».

مرد حبشی، آهی سرد از سینه بیرون داد و گفت: توبه، جرم گناه را محو

می کند و بنده را از آتش دوزخ نجات می دهد؛ اما با شرم گناه چه می توان کرد؟!

آن گاه فریادی کشید و در دم جان داد. (1)

اجر شهید

پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(مَنْ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ شَهِيداً وَ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ؛) (2) هر کس بگوید «درود خداوند بر محمد و آل محمد» خداوند به او مزد هفتاد و دو شهید ارزانی می دارد و از گناهانش هم چون روزی که از مادر متولد شده است بیرون می آید.

این احادیث را دست کم نگیرید. اعتقاد و باور خیلی مهم است. کسی که واقعاً نیتش خالص باشد، از آن بهره مند می شود. ممکن است عملی به ظاهر کوچک به نظر برسد، اما ارزش فوق العاده ای داشته باشد. یاد پیغمبر و آل او برای خدا خیلی عزیز است.

لطیفه

از معجزه های زبان فارسی هم این است که این جمله را هر جور بنویسی معنا می دهد:

باشه میام پس.

پس میام باشه.

میام باشه پس.

ص: 38

1- کیمیای سعادت، ج 2، ص 654.

2- روضة الواعظین، ج 2، ص 323.

باشه پس میام.

پس باشه میام.

پاداش مؤمن در بیماری

محمد بن منکدر می گوید: عون بن عبد الله بن مسعود بیمار شد. به عیادتش رفتم. گفت: مایلی حدیثی از عبد الله بن مسعود برایت باز گویم؟ گفتم: بله، تمایل دارم. گفت: عبد الله بن مسعود می گفت: زمانی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم. لبخندی زد. گفتم: یا رسول الله، برای چه تبسم کردی؟! فرمود:

(عَجِبْتُ لِلْمُؤْمِنِ وَ جَزَعَهُ مِنَ السُّقْمِ وَ لَوْ يَعْلَمُ مَا لَهُ فِي السُّقْمِ مِنَ الثَّوَابِ لِأَحَبِّ أَنْ لَا يَزَالَ سَقِيًّا حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛) (1) از مؤمن و بی تابی اش از بیماری در شگفتم. اگر او می دانست که در بیماری چه پاداشی دارد، دوست داشت پیوسته بیمار باشد تا آن هنگام که به لقای پروردگار خویش بیوندد.

پشیمانی

انسان ها زود پشیمان می شوند؛

گاه از گفته های شان،

گاه از نگفته های شان،

اما سراغ ندارم کسی را

که از «مهربانی» پشیمان شده باشد.

خوشا به حال آنان که خوب می دانند «مهربانی» منطقی ترین گفت و گوی زندگی است!

ص: 39

پاداش صبر در برابر ابتلا برای مؤمن

امام صادق علیه السلام فرمودند:

(مَنْ ابْتُلِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِبَلَاءٍ فَصَبَرَ عَلَيْهِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ أَلْفِ شَهِيدٍ؛) (1)

هر مؤمنی به بلایی گرفتار شود و صبر کند، اجر هزار شهید برای اوست.

هم چنین امام باقر علیه السلام فرمودند:

(لَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ مَا لَهُ فِي الْمَصَائِبِ مِنَ الْأَجْرِ لَتَمَنَّى أَنْ يُقْرَضَ بِالْمَقَارِيضِ؛) (2) اگر مؤمن می دانست که در مصیبت ها چه پاداشی برای او نهفته است، آرزو می کرد که با قیچی تگه تگه شود.

انسان اگر به لباس ایمان آراسته شد، همه چیز برای او خیر است. اگر مصیبت و بلا ببیند، اگر گرفتار مشکلاتی شود؛ چون در دایره ایمان قرار دارد، همه برای او سازنده و کمال آفرین است. از این رو انسان مؤمن در زندگی هیچ گونه نگرانی ندارند.

داغ محبت

مشنوی دوست که غیر از تو مرا یاری هست *** یا شب و روز به جز فکر توأم کاری هست

به کمند سر زلفت نه من افتادم و بس *** که به هر حلقه مویت گرفتاری هست

گر بگویم که مرا با تو سر و کاری نیست *** در دیوار گواهی بدهد کاری هست

ص: 40

1- الکافی، ج 2، ص 92

2- الکافی، ج 2، ص 255، ح 15.

هر که عییم کند از عشق و ملامت گوید *** تا ندیدست تو را بر منش انکاری هست
صبر بر جور رقیبت چه کنم گر نکنم *** همه دانند که در صحبت گل خاری هست
نه من خام طمع عشق تو می ورزم و بس *** که چو من سوخته در خیل تو بسیاری هست
باد خاکی ز مقام تو بیاورد و ببرد *** آب هر طیب که در کلبه عطاری هست
من چه در پای تو ریزم که پسند تو بود *** سر و جان را نتوان گفتم که مقداری هست
من از این دلق مرقع به در آیم روزی *** تا همه خلق بدانند که ز تازی هست
همه را هست همین داغ محبت که مراست *** که نه مستم من و در دور تو هشیاری هست
عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند *** داستانی است که بر هر سر بازاری هست (1)

کفران نعمت

شکر نعمت های الهی و قدر دانی از آن ها در سیره اهل بیت علیهم السلام بسیار نمایان است. عمرو بن شمر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

(إِنِّي لَأَلْعَقُ أَصَابِعِي مِنَ الْمَادِمِ حَتَّى أَخَافَ أَنْ يَرَى خَادِمِي أَنَّ ذَلِكَ

ص: 41

مِنْ جَشَعٍ وَ لَيْسَ كَذَلِكَ؛) آن قدر انگشتان خود را از نانخورش می لیسم که بیم دارم خادمم گمان کند دچار حرص و طمع گشته ام، ولی این طور نیست.

بعد فرمودند: قومی در «ثرثار» زندگی می کردند که به اهل ثرثار معروف بودند. خداوند نعمت را بر آن ها تمام کرده بود و آن ها از مغز گندم نان سفید می پختند و آن قدر غرق در نعمت بودند که کودکان خود را با نان سفید استنجا می کردند. تا آن جا که از انبوه نان های نجس تبه ماندی به وجود آمد.

روزی مرد صالحی از آن جا عبور می کرد. دید زنی برای تمیز کردن بچه به جای کهنه از نان استفاده می کند. به او گفت: وای بر شما! از خدایی بترسید که تغییر دادن نعمت شما برای او آسان است.

آن زن گفت: گویا تو ما را از گرسنگی و قحطی می ترسانی. تا وقتی نهر ثرثار ما جریان دارد، ما از گرسنگی بیمی نداریم.

خداوند عزّ و جل از این کردار آن ها به خشم آمد و نهر ثرثار را خشک نمود و بارانی بر آن ها نبارید و زمین چیزی نرویانند. پس هر چه نان داشتند به مصرف رساندند. وقتی به گرسنگی دچار شدند، به آن نان های نجس هم محتاج شدند و برای رفع گرسنگی آن ها را با ترازو میان خود تقسیم کردند! (1)

مراقب باشیم که خدای نا کرده به کفران نعمت خدا مبتلا نشویم و قدر دان همه نعمت های خداوند باشیم، تا خداوند نعمتش را بر ما بیفزاید. هم چنان که ائمه علیهم السلام به این امر اهتمام داشتند.

ص: 42

دروغ نشینده

دوزن با هم حرف می زدند. ناگهان یکی از آن دو که بی وقفه حرف می زد و تقریباً اجازه حرف زدن به دیگری نمی داد، گفت: و حالا باید برایت بگویم که دیروز چه چیزهایی از دهان همسایه ات درباره تو شنیدم. دوستش گفت: این دروغ است.

زن پر حرف تعجب کرد و با ناراحتی گفت: من که هنوز چیزی نگفتم، چطور ادعا می کنی که من دروغ می گویم؟!

دوستش جواب داد: من اصلاً نمی توانم تصور کنم که تو چیزی شنیده باشی. برای این که به هیچ کس اجازه حرف زدن نمی دهی!

پشت پرده اتفاقات

وقتی کاری انجام نمی شه، حتماً خیری توش هست.

وقتی مشکل پیش بیاد، حتماً حکمتی داره.

وقتی تو زندگیت، زمین بخوری حتماً چیزی است که باید یاد بگیری.

وقتی بیمار میشی، حتماً جلوی یک اتفاق بدتر گرفته شده.

وقتی دیگران بهت بدی می کنند، حتماً وقتشه که تو خوب بودن خودت را نشون بدی.

وقتی اتفاق بد یا مصیبتی برات پیش میاد، حتماً داری امتحان پس میدی.

وقتی همه درها به رویت بسته میشه، حتماً خدا می خواد پاداش بزرگی بابت صبر و شکیبایی بهت بده.

وقتی سختی پشت سختی میاد، حتماً وقتشه روح متعالی بشه.

وقتی دلت تنگ میشه، حتماً وقتشه با خدای خودت تنها باشی...

نیت انسان در ارزش عمل بسیار تعیین کننده و تأثیر گذار است. تا آن جا که یک نیت غیر عاقلانه، ارزش عمل خوب انسان را ضایع می کند. امام باقر علیه السلام فرمودند:

(مَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا قِلَّةُ الْعَقْلِ؛) میان حق و باطل چیزی جز کمی عقل فاصله نیست.

گفته شد: « وَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؛ چگونه چنین است ای فرزند پیامبر!؟ » فرمودند:

(إِنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ الْعَمَلَ الَّذِي هُوَ لِلَّهِ رِضًا فَيُرِيدُ بِهِ غَيْرَ اللَّهِ فَلَوْ أَنَّهُ أَخْلَصَ لِلَّهِ جَاءَهُ الَّذِي يُرِيدُ فِي أَسْرَعٍ مِنْ ذَلِكَ؛) (1) بنده عملی می کند که خوشنودی خدا در آن است. اما او آن را برای خدا انجام نمی دهد. در صورتی که اگر عمل خویش را خالص برای خدا انجام می داد، آن مقصودی که عمل را برای آن انجام داده بود، نیز برای او به زودی حاصل می گشت.

توکل حضرت ابراهیم علیه السلام به خداوند

نمرود دستور داد در اطراف کوفه هیزم را جمع کنند. این هیزم را در قریه ای به نام «قطنانا» در کنار نهر «کوئا» فراهم آوردند. نمرود فرمان داد در آن جا آتشی افروختند تا ابراهیم را در آن بیندازند.

خواستند ابراهیم علیه السلام را در میان آتش بیندازند، ولی آتش به قدری زیاد و سوزان بود که نتوانستند نزدیک آن بروند.

ص: 44

ابلیس آمد و برای آن ها منجینی درست کرد و ابراهیم را در آن گذاشتند و به آتش انداختند.

ابراهیم علیه السلام در بین زمین و آسمان بود که جبرئیل آمد و به او گفت: «(هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ؛ آیا حاجتی داری؟)» گفت: «(أَمَا إِلَيْكَ فَلَا حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ؛) اما به تونه! خداوند خود مرا کفالت می کند و نگهبان من است.»

بعد از آن میکائیل آمد و گفت: «(إِنْ أَرَدْتَ أَخْمَدْتُ النَّارَ فَإِنَّ خَزَائِنَ الْأَمْطَارِ وَالْمَيَاهِ بِيَدِي؛) اگر بخواهی این آتش را خاموش می کنم، که خزائن آب ها و باران ها به دست من است.» گفت از شما نمی خواهم.

سپس فرشته باد آمد و گفت: «اگر بخواهی این ها را از این جا پراکنده می سازم.» گفت: نمی خواهم.

جبرئیل گفت: «(فَأَسْأَلُ اللَّهَ؛) پس از خداوند درخواست کن!»

گفت: «(حَسْبِيَ مِنْ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي؛) همین که خداوند حال مرا می داند برای من کافی است و نیازی به درخواست نیست.» [\(1\)](#)

کسی که به خدا توکل کند، در هیچ شرایطی هیچ گونه نگرانی ندارد؛ چون پشش بسیار محکم است و پشتیبانی هم چون خدا دارد. کسی مثل حضرت ابراهیم علیه السلام با آن توکل عجیب که از معرفت عمیق به خداوند حکایت دارد، زیر بار جبرائیل و میکائیل هم نمی رود. چنین توکلی شگفت آور است. از همین است که خداوند ابراهیم را خلیل و دوست بسیار صمیمی و نزدیک خود قرار داده است.

ص: 45

می گفت: داشتم امتحان می دادم یک مرتبه استاد مان آمد!

گفتم: استاد، تو را خدا یه کمکی بکنید!

یه لبخند مرموزی زد و دست کرد تو جیش و یک پانصد تومانی گذاشت روی برگم!

داغونم کرد!

جمع بین خیر دنیا و آخرت

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ جَمَعَ اللَّهُ لَهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الرِّضَا بِالْقَضَاءِ وَالصَّبْرُ عِنْدَ الْبَلَاءِ وَالِدُّعَاءُ عِنْدَ الشَّدَّةِ وَالرِّخَاءِ؛) (1) سه ویژگی است که در هر کس باشد، خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او جمع کرده است. آن سه عبارت اند از: راضی بودن به قضای الهی؛ صبر و مقاومت در برابر گرفتاری ها؛ و دعا به هنگام سختی و آسایش.

راه به دوست

از سر کوی تو هر کوبه ملالت برود *** نرود کارش و آخر به خجالت برود

کاروانی که بود بدرقه اش حفظ خدا *** به تجمل بنشیند به جلالت برود

سالک از نور هدایت ببرد راه به دوست *** که به جایی نرسد گر به ضلالت برود

ص: 46

کام خود آخر عمر از می و معشوق بگیر *** حیف اوقات که یک سر به بطالت برود

ای دلیل دل گم گشته خدا را مددی *** که غریب از نبرد ره به دلالت برود

حکم مستوری و مستی همه بر خاتمت است *** کس ندانست که آخر به چه حالت برود

حافظ از چشمه حکمت به کف آور جامی *** بو که از لوح دلت نقش جهالت برود

سر آمد اطاعت خداوند

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

(رَأْسُ كُلِّ طَاعَةِ الرَّضَا بِمَا صَنَعَ اللَّهُ إِلَى الْعَبْدِ فِيهَا أَحَبُّ وَفِيهَا كَرَهُ) (1)

منشأ و سر آمد اطاعت الهی راضی بودن به آن چه خدا در باره بنده اش مقرر می فرماید، چه مورد پسند طبع باشد و چه نا پسند.

وقتی انسان به داده های خداوند راضی بود و هر آن چه را خداوند برای او مقدر فرموده است امضا کرد، هیچ گاه از خدا گله و شکایتی ندارد و آن چه را خدا نصیب او کرده است هدیه و عطیه ای از سوی دوست می داند و لذتی می برد که در خیال ما نمی گنجد. و حافظ چه زیبا گفته است:

نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر *** که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است

ص: 47

غم جهان مخور و پند من مبر از یاد *** که این لطیفه عشقم ز رهروی یاد است

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای *** که بر من و تو در اختیار نگشاد است

شاخه وابستگی ها

پادشاهی دو شاهین گرفت و آن ها را به مربی پرندگان سپرد تا آموزش شکار ببینند.

اما یکی از آن ها از روی شاخه ای که نشسته بود پرواز نمی کرد.

پادشاه اعلام کرد هر کس شاهین را درمان کند، پاداش خوبی می گیرد.

کشاورزی موفق شد!

پادشاه از او پرسید:

چگونه درمانش کردی؟

کشاورز گفت: شاخه ای که به آن وابسته شده بود را بریدم...!

گاهی اوقات باید شاخه عادت ها و باور های غلط را ببریم تا بتوانیم رها زندگی کنیم.

اعتقاد به مشیت الهی

مرحوم حاج اسماعیل دولابی می فرمود: اگر چیزی از دنیا نصیب شما نشد، بدانید که مال شما نبوده است. اگر خواستگاری دختری رفتید و نصیب شما نشد پکر نشوید. در مشیت و مقدرات الهی این مال شما نبوده است. اگر درست شد، خدا خواسته است. و اگر درست نشد، خدا نخواسته است.

ص: 48

اگر با مشیّت خدا آشنا شوید و عقیده داشته باشید، غصه های دنیا کنار می رود. «شد شد، نشد نشد.» در هر حال می گوئیم: به چشم. هر دو اطاعت خداست. بعضی اوقات همه مقدمات فراهم است و معامله ای صورت نمی گیرد و در بعضی اوقات همه مقدمات و جهات خراب است، ولی بالاخره معامله ای انجام می گیرد.

این مشیّت الهی است. همه دنیا و آخرت مشیّت الهی است. شما با صاحب مشیّت آشنا هستید. این مشیّت است که به قلب شما اعتماد داده است. هر جا که نشد، طاقت داری و هر جا که شد، خیلی خوشحال نمی شوی و خیلی شلوغ نمی کنی؛ چون به یک مشیّت امید داری و با آن زندگی می کنی. بهره ای از آن دارید. نشانه آن این است که صابرید و طاقت دارید.

او برای ما این چنین تقدیر کرده است. وقتی دانستیم او برای ما درست کرده است، خیلی راحت می شویم. راحت می خوری و می پوشی و می شنوی و خوب هم نگاه می کنی. جمال او هم برایت تجلّی می کند.

پیش از این وقتی به همسرمان نگاه می کردیم و خیال می کردیم خودمان تهیّه کرده ایم، زشت بود. از دیشب تا به حال که به نظرمان آمده است او را خدا برای مان بریده است، تماشا دارد. خانه مان چه زیبا شده است، همان خانه ای که از آن خسته شده بودم.

رفیقانت را خدا و مشیّت برایت بریده است - رفقای خوب را - مخصوصاً شما که همه زیبا پسند و رفیق پسندید. همه این ها را خدا و ائمه علیهم السلام برای مان بریده اند.

اقرار به مشیّت، تمامی آسمان و زمین را زینت می دهد.

آدمی چیزی را که مشیت برایش بریده است، با جان و دل می گیرد. اگر چه تلخ یا شور باشد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

(أَغْضِ عَلَى الْقَدَى وَإِلَّا لَمْ تَرْضَ أَبَدًا) (1) خار و ناراحتی مصائب را ندیده گیر و گرنه همیشه باید ناراحت باشی.

کنج خویش!

چشم فرو بسته اگر وا کنی *** در تو بود هر چه تمنا کنی

عافیت از غیر نصیب تو نیست *** غیر تو ای خسته طیب تو نیست

از تو بود راحت بیمار تو *** نیست به غیر از تو پرستار تو

همدم خود شو که حیب خودی *** چاره خود کن که طیب خودی

غیر که غافل ز دل زار توست *** بی خبر از مصلحت کار توست

بر حذر از مصلحت اندیش باش *** مصلحت اندیش دل خویش باش

چشم بصیرت نگشایی چرا؟ *** بی خبر از خویش چرایی چرا؟

صید که در مانده ز هر سو شده است *** غفلت او دام ره او شده است

تاره غفلت سپرد پای تو *** دام بود جای تو ای وای تو

خواجه مقبل، که ز خود غافل *** خواجه نه ای بنده نا مقبلی

از ره غفلت به گدایی رسی *** ور به خود آیی به خدایی رسی

پیر تهی کیسه بی خانه ای *** داشت مکان در دل ویرانه ای

روز به در یوزگی از بخت شوم *** شام به ویرانه درون هم چو بوم

ص: 50

گنج زری بود در آن خاکدان *** چون پری از دیده مردم نهان

پای گدا بر سر آن گنج بود *** لیک از غفلت به غم و رنج بود

گنج صفت خانه به ویرانه داشت *** غافل از آن گنج که در خانه داشت

عاقبت از فاقه و اندوه و رنج *** مرد گدا مرد و نهان ماند گنج

ای شده نالان ز غم و رنج خویش *** چند نداری خبر از گنج خویش؟

گنج تو باشد دل آگاه تو *** گوهر تو اشک سحر گاه تو

مایه امید مدان غیر را *** کعبه حاجات مخوان دیر را

غیر ز دل خواه تو آگاه نیست *** ز آن که دلی را به دلی راه نیست

خواهش مرهم ز دل ریش کن *** هر چه طلب می کنی از خویش کن (1)

سه بینش متعال

لقمان به فرزندش فرمود:

يَا بُنَيَّ ثِقْ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ سَلْ فِي النَّاسِ هَلْ مِنْ أَحَدٍ وَثِقَ بِاللَّهِ فَلَمْ يُنْجِهْ يَا بُنَيَّ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ثُمَّ سَلْ فِي النَّاسِ مَنْ ذَا الَّذِي تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ فَلَمْ يَكْفِهِ يَا بُنَيَّ أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّهِ بِهِ؛ (2)

ای فرزندم، وثوق و اعتمادت به خدا باشد، و سپس از مردم سؤال کن. آیا شده است کسی وثوق و اعتماد به خدا داشته باشد، ولی خدا او را نجات ندهد؟

ای فرزندم، بر خدای عزوجل توکل کن، آن گاه از مردم بپرس.

ص: 51

1- فخر الدین عراقی

2- بحار الأنوار، ج 68، ص 156

کیست آن کس که به خدا توکل نماید و خدا امور او را کفایت نکند؟!

ای فرزندم، بینش و گمانت به خدا نیکو باشد، و آن گاه از مردم سؤال کن.

کیست آن کس که گمان خود را به خدا نیکو نماید و رفتار خدا را مطابق با گمانش نبیند.

واقعاً اگر کسی این سه باور و بینش در نهادش باشد، چه نگرانی در زندگی می تواند داشته باشد؟ با خیال راحت و خاطری آسوده زندگی می کند و از آینده هیچ بیمی به خود راه نمی دهد و همه چیز بر وفق مراد اوست؛ چون خدا را بهترین وکیل و پشتیبان می داند.

طریق عشق

طریق عشق جانا بی بلا نیست *** زمانی بی بلا بودن روا نیست

اگر صد تیر بر جان تو آید *** چو تیر از شست او باشد خطا نیست

از آن جا هر چه آید راست آید *** تو کژ منگر که کژ دیدن روا نیست

سر مویی نمی دانی ازین سر *** تو را گر در سر مویی رضا نیست

بلا کش، تا لقای دوست بینی *** که مرد بی بلا مرد لقا نیست

میان صد بلا خوش باش با او *** خود آن جا کو بود هرگز بلا نیست

ص: 52

کسی کو روز و شب خوش نیست با او *** شبش خوش باد کان کس مرد ما نیست

که باشی تو که او خون تو ریزد *** وگر ریزد جز اینت خون بها نیست

دوای جان مجوی و تن فرو ده *** که درد عشق را هرگز دوا نیست

درین دریای بی پایان کسی را *** سر مویی امید آشنا نیست

تو از دریا جدایی و عجب این *** که این دریا ز تو یک دم جدا نیست

تو او را حاصلی و او تو را گم *** تو او را هستی اما او تو را نیست

خیال کژ مبر این جا و بشناس *** که هر کو در خدا گم شد خدا نیست

ولی روی بقا هرگز نبینی *** که تا ز اول نگردی از فنا نیست

چو تو در وی فنا گردی به کلی *** تو را دایم و رای این بقا نیست

ز حیرت چون دل عطار امروز *** درین گرداب خون یک مبتلا نیست (1)

ص: 53

1- عطار

سر نوشت

این سخن با آب زر باید نوشت *** گر رود سر برنگردد سرنوشت

سرنوشت من کز اول حق نوشت *** خوش نویس است او نخواهد بد نوشت

بسیاری از مقدرات اصلاً در اختیار ما نیست. مهم آن است که به خوش نویسی حق تعالی باور داشته باشیم. مثل عقیلۀ بنی هاشم که فرمود: «(مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً؛) جز زیبایی ندیدم.»

معنای توکل

از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد: «توکل چیست؟» فرمودند:

(أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ شَيْئاً؛) (1) این که با داشتن خدا از هیچ چیز ترس نداشته باشی.

هم چون زنبور عسل

در زندگی هم چون زنبور عسل باش؛

وقتی می خورد، پاکیزه می خورد،

وقتی از خود چیزی باقی می گذارد،

پاکیزه به جای می گذارد،

وقتی بر شاخه ای نشیند، آن را نمی شکند!

ص: 54

میزان ارزش انسان نزد خداوند

امام صادق علیه السلام فرمودند:

(مَنْ أَرَادَ أَنْ يُعْرِفَ كَيْفَ مَنَزِلَتُهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيُعْرِفْ كَيْفَ مَنَزِلَةُ اللَّهِ عِنْدَهُ فَإِنَّ اللَّهَ يُنْزِلُ الْعَبْدَ مِثْلَ مَا يُنْزِلُ الْعَبْدُ اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ؛) (1) کسی که می خواهد بفهمد چه ارزشی نزد خدا دارد، ببیند خدا نزد او چقدر ارزش دارد. خداوند مقام و منزلت بنده را در نزد خود به همان نسبتی قرار می دهد که بنده منزلت خدا را نزد خودش قرار داده است.

اگر امر دائر شد بین خدا و غیر خدا ببیند کدام طرف را مقدم می دارد.

ملک الموت در قصر سلیمان

از امام رضا علیه السلام روایت شده است که سلیمان علیه السلام روزی به یاران خود گفت: خداوند تبارک و تعالی به من مُلکی بخشیده است که بعد از من سزاوار احدی نخواهد بود. باد و جن و انس و پرندگان و وحوش مسخر من هستند و من دانا به سخن پرندگان هستم و خداوند از هر چیز به من عطا کرده و همه آن چه را که از صبح تا شام شادی و سرور مرا تمام می کند به من بخشیده است.

دوست دارم فردا وارد قصر خود شوم و به بالا ترین نقطه قصر بروم و از آن جا به ممالک تحت حکومت خود نظارت کنم. پس به هیچ کس اجازه ندهید که بر من وارد شود. غلامانش اطاعت کردند.

فردا سلیمان عصای خود را به دست گرفت و به بالا ترین نقطه قصر خود صعود کرد و در حالی که به عصای خود تکیه زده بود، به ممالک خود

ص: 55

نظر نمود و در عین حال از لذت و شادمانی آن چه خداوند به او عطا کرده بود مسرور بود.

ناگهان نگاهش به جوانی زیبا روی و خوش پوش افتاد که از زوایای قصر به جانب او می آمد. وقتی نزدیک شد، سلیمان گفت: چه کسی تو را به این قصر راه داده است؟! من می خواستم امروز با خود خلوت کنم، با اجازه چه کسی وارد شدی؟

جوان گفت: پروردگار و صاحب این قصر مرا به درون راه داده و به اذن او بر تو وارد شده ام.

سلیمان گفت: پروردگار این قصر سزاوار تر از من است به آن. تو کیستی؟ گفت: من ملک الموت هستم. سلیمان گفت: به چه منظوری آمده ای؟ گفت: برای قبض روح تو آمده ام.

سلیمان گفت: آن چه را مأمور آن هستی به انجام برسان. امروز روز شادمانی و سرور من است و خدای عزّ و جل ابا نمود از این که من سروری غیر از لقاء و دیدار او داشته باشم. پس ملک الموت او را در حالی که به عصا تکیه داشت قبض روح نمود.

سلیمان مدت طولانی در حالی که مرده بود، به عصا تکیه زده و ایستاده بود و مردم به او نگاه می کردند و می پنداشتند او زنده است و از هیبت او کسی جرأت نداشت به او نزدیک شود.

به زودی درباره او اختلاف افتاد. بعضی گفتند: سلیمان این مدت طولانی بدون آن که بخورد یا بیاشامد یا بخوابد یا خسته شود، به عصای خود تکیه زده، همانا او پروردگار ماست و واجب است که او را عبادت کنیم!

گروهی گفتند: سلیمان ساحر است و در چشمان ما این چنین جلوه کرده که مدت هاست به عصا تکیه زده، در حالی که چنین نیست.

لیکن مؤمنین گفتند: سلیمان بنده خدا و پیامبر است و خداوند هر طور بخواهد امر او را تدبیر می کند.

چون چنین اختلافی روی داد، خداوند موریانه را به سوی عصای سلیمان فرستاد. وقتی موریانه درون عصای او را جوید، عصا شکست و سلیمان از بالای قصر با صورت به زمین افتاد و مردم و جن دانستند که او مرده است و جنیان به این جهت از موریانه سپاس گزار شدند و هر جا موریانه ای باشد، در آن جا آب و گل هم موجود است. (1)

چند نکته برای نکته خواهان

برای کسی که می فهمد، هیچ توضیحی لازم نیست.

و برای کسی که نمی فهمد، هر توضیحی اضافه است.

آنان که می فهمند عذاب می کشند.

و آنان که نمی فهمند عذاب می دهند!

مهم نیست که چه مدرکی دارید،

مهم این است که چه درکی دارید.

مغز کوچک و دهان بزرگ میل ترکیبی بالایی دارند.

کلماتی که از دهان شما بیرون می آید، ویرین فروشگاه شعور شماست!

پس وای بر جماعتی که لب را بی تامل وا کنند؛

ص: 57

1- عیون أخبار الرضاء علیه السلام، ج 1، ص 265؛ بحار الأنوار، ج 14، ص 136.

چرا که کم داشتن و زیاد گفتن مثل نداشتن و زیاد خرج کردن است!

پس نگذارید زبان شما از افکارتان جلو بزند!

لذت نماز

مرحوم آیت الله بهجت می فرمودند: احساس لذت در نماز، یک سری مقدمات خارج از نماز دارد و یک سری مقدمات در خود نماز. آن چه پیش از نماز و در خارج از نماز باید مورد ملاحظه باشد و عمل شود، این است که انسان گناه نکند و قلب را سیاه و دل را تیره نکند.

معصیت، روح را مکدر می کند و نورانیت دل را می برد؛ و در هنگام نماز نیز باید مراقب باشد تا غیر خدا داخل نشود، یعنی فکرش را از غیر خدا منحرف کند و توجهش به غیر خدا مشغول نشود؛ و اگر به طور غیر اختیاری توجهش به جایی منحرف شد، به محض التفات پیدا کردن باید قلبش را از غیر خدا منحرف کند.

تأثیر گفتار

گفتار خوب و بد قوی ترین تأثیر را دارد؛ می تواند عالمی را به آتش بکشد، و می تواند صلح و محبت و دوستی ایجاد کند و آبی بر آتش باشد.

عالمی را یک سخن ویران کند *** روبهان مرده را شیران کند

به شیرین زبانی و لطف و خوشی *** توانی که پیلی به مویی کشی

همه خیر در سه چیز!

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

ص: 58

(جَمِيعَ الْخَيْرِ كُلِّهِ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ اَلنَّظَرِ وَ اَلسُّكُوتِ وَ اَلكَلَامِ .

فَكُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اِعْتِبَارٌ؛ فَهُوَ سَهْوٌ،

وَ كُلُّ كَلَامٍ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لَغْوٌ،

وَ كُلُّ سُكُوتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرَةٌ فَهُوَ غَفْلَةٌ.

فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ نَظْرُهُ عَبْرًا وَ سُكُوتُهُ فِكْرًا وَ كَلَامُهُ ذِكْرًا وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ وَ اَمِنَ النَّاسُ شَرَّهُ! (1)

همه نیکی در سه خصلت گرد آمده است: نگاه، سکوت، سخن.

هر نگاهی که در آن پند آموزی نباشد، اشتباه است؛

هر سخنی که در آن یاد آوری نباشد، بیهوده است؛

و هر سکوتی که در آن اندیشه نباشد، غفلت است.

پس خوشا آن که نگاهش عبرت، سکوتش تفکر، و سخنش یاد آوری باشد و بر خطای خویش بگرید و مردم از شر او آسوده باشند.

دم خروس

یک روز شخصی خروس ملا را دزدید و در کیسه اش گذاشت. ملا که دزد را دیده بود، او را تعقیب نمود و به او گفت: خروسم را بده! دزد گفت: من خروس تو را ندیده ام.

ملا- دفعتم! دم خروس را دید که از کیسه بیرون زده بود. به همین جهت به دزد گفت: درست است که تو راست می گویی، ولی این دم خروس که از کیسه بیرون آمده است چیز دیگری می گوید.

ص: 59

توصیه به داوود علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمودند:

(أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا دَاوُدُ، بِي فَافْرَحْ، وَبِذِكْرِي فَتَلَذَّذْ، وَبِمُنَاجَاتِي فَتَنَعَمْ، فَعَنْ قَرِيبٍ فَعَنْ قَلِيلٍ أُخْلِي الدَّارَ مِنَ الْفَاسِقِينَ وَاجْعَلْ لِعَنْتِي عَلَى الظَّالِمِينَ؛) (1) خداوند عز و جل به داوود علیه السلام وحی کرد: «ای داوود! به من شادمان باش، و با یاد من لذت ببر و با مناجات با من بهره مند شو که به زودی خانه را از تبهکاران خالی می کنم و نفرین و لعنت خویش را بر ستم کاران قرار می دهم.

نشان آدمیت

تن آدمی شریف است به جان آدمیت *** نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی *** چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

خور و خواب و خشم و شهوت شغب است و جهل و ظلمت *** حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت

به حقیقت آدمی باش وگرنه مرغ باشد *** که همین سخن بگوید به زبان آدمیت

مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی *** که فرشته ره ندارد به مقام آدمیت

ص: 60

اگر این درنده خوبی از طبیعتت بمیرد *** همه عمر زنده باشی به روان آدمیت

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند *** بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت *** به در آی تا ببینی طیران آدمیت

نه بیان فضل کردم که نصیحت تو گفتم *** هم از آدمی شنیدیم بیان آدمیت (1)

لطف جبری

مرحوم حاج اسماعیل دولابی می فرمود: خیر را جبراً به ما داده اند. جبر است، ولی جبر لطف، نه جبر قهر. خداوند آن قدر احسان می کند که چاره ای جز تن دادن به بندگی او نمی ماند. «(الْإِنْسَانُ عَبِيدٌ لِلْإِحْسَانِ)» (2) انسان بنده احسان است.»

خدا آن قدر به او خوبی می کند که چاره ای جز تسلیم کردن خود به خدا برایش باقی نمی ماند. کار خدا عطا و دادن است و کار عبد تحویل گرفتن و شکر کردن.

انسان بنده احسان است. وقتی انسان احسان خدا را دید، عبد خدا می شود. عبد که شد از خدا راضی می شود و تشکر می کند.

ص: 61

1- رهی معیری

2- بحار الانوار، ج 71، ص 117.

سه واقعیت...

سه واقعیت محض و یک نکته سرنوشت ساز:

1. هیچ وقت با کسی بیش تر از جنبه اش شوخی نکن؛ حرمت ها شکسته می شود.
2. هیچ وقت به کسی بیش تر از جنبه اش خوبی نکن؛ تبدیل به وظیفه می شود.
3. هیچ وقت به کسی بیش تر از جنبه اش عشق نورز؛ بی ارزش می شوی.

اما یک نکته؛ از ذهن تا دهن فقط یک نقطه فاصله است؛ پس تا ذهنت را باز نکردی، دهنت را باز نکن!

ایمان خالص

امام صادق علیه السلام فرمودند:

(لا- يَمَحُضُ رَجُلٌ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَأَبِيهِ وَامِّهِ وَوَلَدِهِ وَأَهْلِهِ وَمَالِهِ وَمِنْ النَّاسِ كُلِّهِمْ؛) (1) ایمان کسی برای خدا خالص نمی شود، تا آن که خداوند، نزدش از خودش، پدرش، مادرش، فرزندانش، خانواده اش، و از همه مردم محبوب تر باشد.

باید سر دوراهی های ایمان خودمان را محک بزنیم، ببینیم بین خدا و غیر خدا، هر چند جان مان باشد، کدام را انتخاب می کنیم.

ص: 62

اول دبستان؛ تو دیگه اومدی مدرسه نمی توانی هر غلطی می خواهی بکنی!

اول راهنمایی؛ تو دیگه دبستانی نیستی که هر غلطی می خواهی بکنی!

اول دبیرستان؛ تو دیگه راهنمایی نیستی که هر غلطی می خواهی بکنی!

دانشگاه؛ تو دیگه بچه مدرسه ای نیستی که هر غلطی می خواهی بکنی!

مجردی؛ تو دیگه بچه نیستی که هر غلطی می خواهی بکنی!

متأهلی؛ تو دیگه مجرد نیستی که هر غلطی می خواهی بکنی!

پیری؛ تو دیگه پات لب گوره نمی توانی هر غلطی که می خواهی بکنی!

اون دنیا؛ این جا دیگه زمین نیست که هر غلطی می خواهی بکنی ...

و... این گونه بود که ما هیچ غلطی نتوانستیم بکنیم!

بی نیازی از طب

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام به فرزند خود امام حسن علیه السلام فرمودند:

(يَا بُنَيَّ أَلَا أَعَلَمْتُكَ أَرْبَعَ خِصَالٍ تَسْتَعْنِي بِهَا عَنِ الطَّبِّ؛) پسر من! آیا تو را چهار نکته نیاموزم که به کمک آن ها از طب بی نیاز شوی؟

گفت: چرا، ای امیر مؤمنان! فرمود:

(لا- تَجْلِسَ عَلَى الطَّعَامِ إِلَّا وَأَنْتَ جَائِعٌ، وَلَا تَقُمْ عَنِ الطَّعَامِ إِلَّا وَأَنْتَ تَشْتَهِيهِ، وَجُودَ المَصْنَعِ، وَإِذَا نِمْتَ فَأَعْرِضْ نَفْسَكَ عَلَى الخَلَاءِ. فَإِذَا اسْتَعْمَلْتَ هَذَا اسْتَعْنَيْتَ عَنِ الطَّبِّ؛) (1) بر سفره نمی نشینی، مگر آن هنگامی که گرسنه ای؛ و از سفره بر نمی خیزی، مگر در آن حال که

ص: 63

هنوز میل خوردن داری؛ خوب بجو؛ و چون خواستی بخوابی قضای حاجت کن. اگر این چهار نکته را به کار بستی، از طب بی نیاز می شوی.

هم چنین فرمودند:

(مَنْ أَكَلَ الطَّعَامَ عَلَى النَّقَاءِ، وَأَجَادَ الطَّعَامَ تَمَضُّعاً، وَتَرَكَ الطَّعَامَ وَهُوَ يَشْتَهِيهِ، وَ لَمْ يَحْسِسِ الْغَائِطَ إِذَا أَتَى؛ لَمْ يَمْرَضِ إِلَّا مَرَضَ الْمَوْتِ؛)
[\(1\)](#)

هر کس که در گرسنگی کامل، غذا بخورد، غذا را خوب بجود، در حالی که هنوز میل خوردن دارد، غذا را وا گذارد، و چون احساس قضای حاجت کرد، آن را محبوس ندارد، به هیچ بیماری جز بیماری مرگ مبتلا نمی شود.

ده صفت پسندیده سگ

حضرت علی علیه السلام می فرماید: در سگ ده صفت پسندیده است که مؤمن به داشتن یکی از آن صفات سزاوار است.

1. سگ در میان مردم قدر و منزلتی ندارد. یعنی تعین ندارد. خودش را نمی گیرد و تکبر ندارد. عنوانی برای خودش ندارد. و این حالت مسکینان و بیچارگان است.

2. سگ مال و ملکی ندارد. و این صفت کسانی است که وابسته به مال دنیا نیستند.

3. سگ را خانه و لانه ای معین نیست، هر کجا که برود می رود. و این علامت متمکنان است.

ص: 64

1- مکارم الأخلاق، ج 1، ص 314، ح 1003؛ بحار الأنوار، ج 66، ص 422، ح 37

4. سگ اغلب اوقات گرسنه است. و این عادت صالحان است. خدا گرسنگی را دوست دارد.

5. اگر سگ صد تازیانه از دست صاحبش بخورد، باز صاحب خانه را رها نمی کند. و این صفت مریدان است که صفت اولیا است.

6. سگ بیش تر شب را بیدار است، و به جز اندک نمی آرامد. و این حالت محبتان است. کسی که عاشق خداست، معمولاً شب نمی خوابد.

7. اگر سگ رانده شود و ستم کشد و او را از خانه بیرون اندازند، بدون دل گیری باز می گردد. و این نشان فروتنان است.

8. به هر خوراکی که صاحبش به او دهد راضی است. و این حالت قناعت کنندگان است.

9. بیش تر مواقع سگ لب فرو بسته و خاموش است، حرف نمی زند، گاهی یک پارسی می کند. و این صفت خائفان است.

10. وقتی می میرد، ارثی از او باقی نمی ماند. و این حالت زاهدان است. (1)

بندگی و معرفت خدا

مرحوم آیت الله بهاء الدینی می فرمود: باید نفس را اصلاح کرد و اصلاح نفس وقتی ممکن است که معرفت به خدای تعالی پیدا شود و معرفت به خدای تعالی از بندگی خدای تعالی به دست می آید.

هر کس کلاهی سر مردم بگذارد، کلاه خود گذارده است. این از اشتباهاتی است که نمی فهمد. خدا همه را به اصلاح خود موفق کند، که اصلاح نفس به نفع خود انسان است.

ص: 65

می فرمود: بندگی خدا فقط نماز و روزه نیست؛ انسان باید در هر حرکتی حساب خدا را داشته باشد. مثلاً اگر برای رضای خدا این جا آمده اید، این هم مثل عبادت و نماز است. یعنی هر کاری باید برای خدا باشد. باید از راه بندگی خدا رفت.

آب علم و حکمت

حکیمی در بیابان به چوپانی رسید و گفت: چرا به جای تحصیل علم، چوپانی می کنی؟

چوپان در جواب گفت: آن چه خلاصه دانش هاست یاد گرفته ام.

حکیم گفت: خلاصه دانش ها چیست؟

چوپان گفت: پنج چیز است:

1. تا راست تمام نشده، دروغ نگویم.
 2. تا مال حلال تمام نشده، حرام نخورم.
 3. تا از عیب و گناه خود پاک نگردم، عیب مردم نگویم.
 4. تا روزی خدا تمام نشده، به در خانه دیگری نروم.
 5. تا قدم به بهشت نگذاشته ام، از هوای نفس و شیطان، غافل نباشم.
- حکیم گفت: حقا که تمام علوم را دریافته ای، هر کس این پنج خصلت را داشته باشد، از آب علم و حکمت سیراب شده است.

از گلستان سعدی

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز *** کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

ص: 66

این مدعیان در طلبش بی خبران اند *** کان را که خبر شد خبری باز نیامد

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم *** وز هر چه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر *** ما هم چنان در اول وصف تو مانده ایم

انگشتر عقیق

امام صادق علیه السلام فرمودند:

(الْعَقِيقُ حِرْزٌ فِي السَّفَرِ؛) (1) انگشتری عقیق موجب ایمنی در سفر خواهد بود. هم چنین از پدران شان روایت کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

(تَحْتَمُوا بِالْعَقِيقِ يَسَارِكُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا فِي أَمْنٍ مِنَ الْبَلَاءِ؛) (2) برای دست خود انگشتری عقیق اختیار کنید که خدا شما را برکت خواهد داد، و از هر بلائی ایمن باشید.

لطیفه

می گفت: هم زمان با رسیدن بابام، مهمانان هم رسیدند.

یک جعبه شیرینی برامون آورده بودند.

مامانم که فکر کرده بود شیرینی را بابام خریده، چید تو ظرف و آورد تعارف کرد به مهمان ها!

ص: 67

1- ثواب الأعمال، ص 174.

2- ثواب الأعمال، ص 174.

حالا هی می گه تو رو خدا ببخشید ما هیچ وقت از این شیرینی ها نمی خریدیم. نمی دونم چی شده که شوهرم از این شیرینی ها خریده! شرمندم...!

دل مشغولی به آخرت

امام علی علیه السلام در نامه ای به ابن عباس نوشتند:

(دَعَّ مَا فَاتَكَ مِنَ الدُّنْيَا فَلَا تُكْثِرْ عَلَيْهِ حُزْنَاً، وَ مَا أَصَابَكَ مِنْهَا فَلَا تُنْعِمْ بِهِ سُرُوراً، وَلِيَكُنْ هَمُّكَ فِيمَا بَعَدَ الْمَوْتِ، وَ السَّلَامُ؛) (1) آن چه را که از دنیا از دست رفته، وا بگذار و بر آن چندان غم مخور، و در آن چه از آن به تو رسیده، بسیار شادمانی مکن. آری، دل مشغولی ات باید در باره پس از مرگ باشد. وَ السَّلَامُ!

حاج هادی در مشهد مقدس

مرحوم حاج اسماعیل دولایی می فرمود: یک بار مرحوم حاج هادی ابهری که از عاشقان مجنون اهل بیت علیهم السلام بود و با هم دوست بودیم، به سراغ من آمد تا با هم به مشهد مشرف شویم. گفتم: من کاری دارم. شما بروید، من هم ان شاء الله به شما ملحق می شوم. از طرفی کمی هم مایل بودم در این سفر زیارتی تنها باشم.

چند روز بعد به راه افتادم. وقتی اتوبوس مان در مشهد به گاراژ رسید، دیدم حاج هادی گوشه گاراژ ایستاده و چپق می کشد و دود چپقش هم راست بالا می رود. حاج هادی شامه اش بیدار بود و روی محبتی که به اهل بیت و دوستان شان داشت هر جا بودم، مرا با بو کشیدن تشخیص می داد و پیدا می کرد.

از دیدن حاج هادی اول به فکر فرو رفتم که نشد تنها به زیارت مشرف شوم، ولی بلافاصله دیدم که خود حضرت رضا علیه السلام حاج هادی را

ص: 68

به استقبال فرستاده اند.

حاج هادی با خلق تنگ گفت: حالا- می آیی؟ گفتم: مگر چه شده است؟ گفت: چه می خواستی بشود. فهمیدم در زیارت حضرت حالات سفر های گذشته اش را نداشته است. به او گفتم: خوب حضرت رضا علیه السلام حق ندارد بگوید: شما خنده های تان را می برید جا های دیگر و گریه های تان را می آورید پیش ما؟

حاج هادی زد زیر خنده. تا خندید گفتم: این خنده را حفظ کن و با همین حال برو حرم و یک طواف بکن. رفت و وقتی بازگشت، دیدم خلشش باز شده و به خواسته اش رسیده است.

سعی کنید وقتی به زیارت ائمه علیهم السلام مشرف می شوید، با خلق باز و دل راضی و خشنود از خدا وارد حرم شوید.

بزرگ تر از هر چیز

روزی حضرت موسی علیه السلام رو به بارگاه ملکوتی خداوند کرد و از در گاهش درخواست نمود:

بار الها؛ می خواهم بدترین بنده ات را ببینم.

ندا آمد: صبح زود به در ورودی شهر برو.

اولین کسی که از شهر خارج شد، بدترین بنده من است!

حضرت موسی صبح روز بعد به در ورودی شهر رفت.

پدری با فرزندش، اولین کسانی بودند که از شهر خارج شدند.

پس از بازگشت، رو به درگاه خداوند کرد و ضمن تقدیم سپاس از اجابت خواسته اش، عرضه داشت:

ص: 69

بار الها؛ حال می خواهم بهترین بنده ات را بینم!

ندا آمد: آخر شب به در ورودی شهر برو.

آخرین نفری که وارد شهر شود، بهترین بنده من است.

هنگامی که شب شد، حضرت موسی به در ورودی شهر رفت.

دید آخرین نفری که از در شهر وارد شد، همان پدر و فرزندش است!

با تعجب و درماندگی به درگاه خداوند، عرضه داشت:

خداوند! چگونه ممکن است که بدترین و بهترین بنده ات یک نفر باشد!؟

ندا آمد: ای موسی، این بنده که صبح هنگام می خواست با فرزندش از شهر خارج شود، بدترین بنده من بود.

اما هنگامی که نگاه فرزندش به کوه های عظیم افتاد، از پدرش پرسید:

بزرگ تر از این کوه ها چیست؟

پدر گفت: زمین.

فرزند پرسید: بزرگ تر از زمین چیست؟

پدر پاسخ داد: آسمان ها.

فرزند پرسید: بزرگ تر از آسمان ها چیست؟

پدر در حالی که به فرزندش نگاه می کرد، اشک از دیدگانش جاری شد و گفت: فرزندم، گناهان پدرت از آسمان ها نیز بزرگ تر است!

فرزند پرسید: پدر بزرگ تر از گناهان تو چیست؟

پدر که دیگر طاقتش تمام شده بود، به ناگاه بغضش ترکید و گفت:

عزیزم! مهربانی و بخشندگی خدای بزرگ، از تمام هر چه هست، بزرگ تر و عظیم تر است!

آتش عشقم بسوخت خرقة طاعات را *** سیل جنون در ربود رخت عبادات را
مسأله عشق نیست در خور شرح و بیان *** به که به یک سو نهند لفظ و عبارات را
دامن خلوت ز دست کی دهد آن کس که یافت *** در دل شب های تار ذوق مناجات را
هر نفسم چنگ و نی از تو پیامی دهد *** پی نبرد هر کسی رمز و اشارات را
خاک نشینان عشق بی مدد جبرئیل *** هر نفسی می کنند سیر سماوات را
دوش تفرج کنان خوش ز حرم تا به دیر *** رفتم و کردم تمام سیر مقامات را
غیر خیالات نیست عالم و ما کرده ایم *** از دم پیر مغان رفع خیالات را
بر سر بازار عشق کس نخرد ای عزیز *** از تو به یک جو هزار کشف و کرامات را
وحدت از این پس مده دامن رندان ز دست *** صرف خرابات کن جمله اوقات را (1)

ص: 71

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که خدای متعال به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود:

(إِنْ أَرَدْتَ أَنْ أَكُونَ إِلَيْكَ أَقْرَبُ مِنْ كَلَامِكَ إِلَى لِسَانِكَ وَمِنْ رُوحِكَ الْحَسَدِكَ فَأَكْثِرِ الصَّلَاةَ عَلَيَّ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛) (1)

اگر دوست داری به تو نزدیک تر از کلامت به زبانت باشم، و از روح به بدنت به تو نزدیک تر باشم، بر پیامبر امی صلی الله علیه و آله و سلم فراوان صلوات بفرست.

این یعنی قرب به معنای اعلی، یعنی ای موسی، اگر قرب اعلا را می خواهی، بر حبیب من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم زیاد صلوات بفرست.

برای نجات بشر کافی است که این پیوند بین ما و پیغمبر ایجاد شود. پیغمبر در قرب اعلا و از همه به خدا نزدیک تر است. یکی از چیز هایی که ما را به پیغمبر پیوند می زند، یاد ایشان و دعا و صلوات بر پیغمبر و آل اوست. ما یاد می کنیم، و این وسیله بین ما ایجاد می شود.

شیوه همسر داری در توصیه امیر المؤمنین علیه السلام

امیر مؤمنان علی علیه السلام در وصیت و سفارش به فرزندش محمد حنفیه فرمودند:

(إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تُتْلِكَ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا فَافْعَلْ فَإِنَّهُ أَدْوَمُ جَمَالِنَا وَأَرْخَى لِبَاهِمَا وَأَحْسَنُ حَاهَا فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ

ص: 72

بِقَهْرَمَانَةٍ فَدَارَهَا عَلَى كُلِّ حَالٍ وَأَحْسِنِ الصُّحْبَةَ لَهَا لِيَصْفُوَ عَيْشُكَ؛ (1)

چنان چه بتوانی همسرت را جز در امور مربوط به خودش اختیار ندهی، همین کار را بکن؛ زیرا این هم برای جمال و بزرگواری او بهتر است و هم برای آسودگی خاطر و راحتی حالش؛ چون زن همانند شاخه گل و ریحان، بسیار لطیف و زود رنج است، قهرمان و دلاور نیست.

بنابراین، همیشه با او به مدارا و نرمی رفتار کن، و با زبان خوش و روی باز با وی پیامیز تا زندگی تان با آرامش و صفا بگذرد.

مرد باید در هر شرایط با همسر خود مدارا کند و با بهترین شیوه با او معاشرت و هم زیستی کند تا زندگی برای او با صفا و با نشاط باشد.

این یک نکته کلیدی بسیار مهم در زندگی زناشویی توأم با آرامش و صفاست.

مدارا با همسر یعنی کوتاه آمدن، گیر ندادن، انعطاف داشتن، تحمیل نکردن، تحکم نداشتن، گذشت و چشم پوشی، و در یک کلمه رفاقت و صمیمیت.

البته تمام این ها باید در حدود شرع باشد. یعنی نباید زیر بار خواسته های نا مشروع رفت، آن هم با ملایمت و مهربانی، نه تندی و خشونت.

چند بیت زیبا از سعدی

خدا را بر آن بنده بخشایش است *** که خلق از وجودش در آسایش است

بنده همان به که ز تقصیر خویش *** عذر به درگاه خدای آورد

ص: 73

ور نه سزاوار خداوندیش *** کس نتواند که به جای آورد

ای کریمی که از خزانه غیب *** گبر و ترسا وظیفه خور داری

دوستان را کجا کنی محروم *** تو که با دشمن این نظر داری

گر کسی وصف اوز من پرسد *** بی دل از بی نشان چه گوید باز

عاشقان کشتگان معشوق اند *** بر نیاید از کشتگان آواز

کرم بین و لطف خداوندگار *** گنه بنده کرده است و او شرمسار

درخواست های دنیایی

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

(لَا تُشْعِرْ قَلْبَكَ الْهَمَّ عَلَى مَا فَاتَ، فَيَشْعَلَكَ عَمَّا هُوَ آتٍ؛) (1) برای آن چه از دست رفته است، اندوه به دل خود راه مده، که تورا از آن چه می آید، باز می دارد.

امام حسن علیه السلام هم می فرمایند:

(اجْعَلْ مَا طَلَبْتَ مِنَ الدُّنْيَا فَلَمْ تَظْفَرْ بِهِ، بِمَنْزِلَةِ مَا لَمْ يَخْطُرْ بِإِلَيْكَ؛) (2)

آن چه را که از دنیا می جویی و بدان دست نمی یابی، هم چون چیزی قرار ده که به ذهنت خطور نکرده است.

ص: 74

1- غرر الحکم، ج 6، ص 345، ح 10434.

2- کشف الغمّه، ج 2، ص 198؛ بحار الأنوار، ج 78، ص 111، ح 6.

دنیا آن قدر و ارزش و اهمیت ندارد که دل انسان مشغول به آن باشد و برای از دست رفتنش اندوهگین شود. اگر انسان بخواهد به خاطر دنیا اندوه داشته باشد، همه عمر را باید به اندوه بگذراند؛ چون دنیا پر از ابتلا و رنج و بلا و چیز های دست نیافتنی است.

در آرزوی دنیا به سر کردن، بر باد دادن عمر عزیز است. بهتر آن که برای از دست رفتن، یا به دست نیامدن دنیا و آمال و آرزو های دنیوی محزون نشویم و آن را نادیده بگیریم.

امام صادق علیه السلام در بیان پند های لقمان به فرزندش فرمودند:

(لا- تَأْسَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنَ الدُّنْيَا، فَإِنَّ قَلِيلَ الدُّنْيَا لَا يَدُومُ بَقَاؤُهُ، وَكَثِيرُهَا لَا يُؤْمَنُ بِلَاؤُهُ؛) (1) بر آن چه از دنیا از دست رفته، غمگین مباش؛ زیرا اندک دنیا پاینده نیست و فراوانش، از بلا و گرفتاری ایمنی ندارد.

چند خصلت خوب کودکان

اول این که همیشه بی دلیل شاد هستند.

دوم این که همیشه سر شان به کاری مشغول است.

سوم این که وقتی چیزی را می خواهند تا به دست نیاورند دست از اصرار بر نمی دارند.

چهارم این که به هیچ چیز دل نمی بندند.

پنجم این که وقتی با هم دعوا می کنند، سریع آشتی می کنند و از هم کینه به دل نمی گیرند.

و ششم این که به راحتی گریه می کنند.

ص: 75

حال دنیا را بپرسیدم من از فرزانه ای؟ *** گفت: یا آب است، یا خاک است، یا پروانه ای!

گفتمش احوال عمرم را بگو، این عمر چیست؟ *** گفت: یا برق است، یا باد است، یا افسانه ای!

گفتمش این ها که می بینی، چرا دل بسته اند؟ *** گفت: یا خواب اند، یا مستند، یا دیوانه ای!

گفتمش احوال جانم را پس از مردن بگو؟ *** گفت: یا باغ است، یا نار است، یا ویرانه ای!

مفهوم فروتنی در برابر پدر و مادر

خداوند در قرآن فرموده است:

(وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ؛) (1) و از روی مهربانی، در برابر آنان خوار و فروتن باش!

امام صادق علیه السلام در بیان معنای این آیه فرمودند:

(لَا تَمَلَأْ عَيْنَيْكَ مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهِمَا إِلَّا بِرَحْمَةٍ وَرِقَّةٍ، وَلَا تَرْفَعْ صَوْتَكَ فَوْقَ أَصْوَاتِهِمَا، وَلَا يَدَّكَ فَوْقَ أَيْدِيهِمَا، وَلَا تَقْدِّمْ قُدَامَهُمَا؛) (2) نگاهت را جز از سر مهر و دل سوزی به آنان خیره مکن، و صدایت را از صدای آن ها بلند تر مگردان، دستت را از دست آن ها بالا تر نبر، و از آن ها جلو نیفت.

ص: 76

1- سورة إسرائ، آیه 24

2- الکافی، ج 2، ص 158، ح 1.

منصب قضاوت برای بهلول

هارون الرشید درخواست نمود کسی را برای قضاوت در بغداد انتخاب نمایید. اطرافیان او همه با هم گفتند: عادل تر از بهلول سراغ نداریم. او را انتخاب نمایید.

خلیفه دستور داد بهلول را نزد او بیاورند. بعد از دیدار با بهلول به او پیشنهاد قاضی شدن در بغداد را داد. بهلول گفت: من شایسته این مقام نیستم و صلاحیت انجام چنین کاری را ندارم.

هارون الرشید گفت: تمام بزرگان بغداد تو را انتخاب کرده اند، چگونه است که تو قبول نمی کنی؟!

بهلول پاسخ داد: من از اوضاع و احوال خودم بیش تر اطلاع دارم و این سخن یا راست است، یا دروغ. اگر راست است، من به دلیلی که گفتم شایسته این مقام نیستم. و اگر هم دروغ باشد که شخص دروغ گو صلاحیت قضاوت کردن ندارد!

هارون الرشید اصرار فراوان کرد. بهلول از هارون درخواست کرد که یک روز به او مهلت دهند تا فکر کند.

فردا صبح اول طلوع، بهلول بر چوبی نشست و در خیابان ها فریاد می زد: اسبم رم کرده، تا زیر سمش گرفتار نشده اید، بروید کنار. مردم گفتند: بهلول دیوانه شده است!

خبر دیوانگی بهلول به خلیفه عباسی رسید. هارون الرشید لبخند تلخی زد و گفت: او دیوانه نشده است، او به خاطر حفظ دینش از دست ما فرار کرده تا در حقوق مردم دخالتی نداشته باشد!

حتی زمانی که از غذای خلیفه برای او می آورند می گفت: این غذا را به سگ ها بدهید بخورند، حتی اگر آن ها هم بفهمند مال خلیفه است، نخواهند خورد!

دعای حضرت یونس علیه السلام

ذکر (لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) معروف به ذکر یونسیه، دعائی است که حضرت یونس در شکم ماهی کرد و از آن جا نجات پیدا کرد. این ذکر آثار بسیار عجیبی دارد و به خصوص برای اندوه زدایی بسیار مؤثر است.

بسیار از بزرگان معرفت بر این ذکر عنایت ویژه داشته اند و آن را به شاگردان شان توصیه می فرمودند. در فضیلت و آثار این ذکر هم روایاتی به ما رسیده است. از جمله، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(لَقَدْ كَانَ دُعَاءُ أَخِي يُونُسَ عَجَبًا أَوْلُهُ تَهْلِيلٌ ، وَأَوَاسٍ طُهُ تَسْبِيحٌ ، وَآخِرُهُ إِقْرَارٌ بِالذَّنْبِ : « لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ » . مَا دَعَا بِهِ مَهْمُومٌ وَلَا مَغْمُومٌ وَلَا مَكْرُوبٌ وَلَا مَدْيُونٌ فِي يَوْمٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ إِلَّا اسْتَجِيبَ لَهُ ؛) (1) دعای برادرم یونس، دعایی شگفت بود: آغازش «لا-إله إلا الله»، میانش تسبیح خدا، و پایانش اقرار به گناه بود: «معبودی جز تو نیست. پاکی تو! راستی که من از ستم کاران بودم.» هر نگران، یا غمناک، یا دردمند، یا بدهکاری، سه بار در روز این دعا را بخواند، دعایش مستجاب می شود.

ص: 78

امام صادق علیه السلام هم فرمودند:

(عَجِبْتُ لِمَنْ اغْتَمَّ كَيْفَ لَا يَفْزَعُ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ يَقُولُ: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ»؛) (1) در شگفتم از کسی که اندوهگین است، که چرا به این سخن خدای متعال پناه نمی برد: «معبودی جز تو نیست. پاکی تو! راستی که من از ستم کاران بودم»؛ چرا که شنیدم خداوند عز و جل می فرماید: «پس دعای او را برآورده کردیم و او را از اندوه رهانیدیم، و مؤمنان را نیز این چنین نجات می دهیم.

دو بیتی

دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ *** ای هیچ برای هیچ بر هیچ مپیچ

دانی که پس از عمر چه ماند باقی *** مهر است و محبت است و باقی همه هیچ (2)

ای مگس حضرت سیمرغ نه جولان گه توست *** عرض خود می بری و زحمت ما می داری

توبه تقصیر خود افتادی از این در محروم *** از که می نالی و فریاد چرا می داری (3)

ص: 79

1- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 392، ح 5836؛ الخصال، ص 218، ح 43.

2- مولانا

3- حافظ

بهای محبت

از امام رضا علیه السلام نقل شده است که در قصه یوسف علیه السلام فرمودند: زندان بان به یوسف گفت: من تو را دوست می دارم. یوسف گفت: هر مصیبتی که تا امروز به من رسیده است، از ناحیه دوستی و محبت بوده است.

عمه ام مرا دوست می داشت و برای آن که مرا نزد خود نگاه دارد، به من نسبت دزدی داد. پدرم مرا دوست می داشت و به این ترتیب حسد برادرانم را برانگیخت. همسر عزیز مصر مرا دوست می داشت و باعث زندانی شدن من گردید.

آن گاه یوسف در زندان به خدای تعالی شکایت برد و گفت: پروردگارا، به چه سبب مستحق زندان شدم؟ خداوند به او وحی کرد: تو خود زندان را برگزیدی، آن زمان که به درگاهم عرضه داشتی: (رَبِّ السَّجُنِّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ؛) (1) پروردگارا، زندان نزد من محبوب تر است، از آن چه این زنان مرا به آن دعوت می کنند.» مگر تو نبودی که عافیت از معصیت را ترجیح دادی؟ (2)

طرف حساب

شخصی را قرض بسیار آمده بود. تاجری کریم را در بازار به او نشان دادند که احسان می کند.

آن شخص، تاجر سخاوت مند را در بازار یافت و دید که به معامله مشغول است و بر سر ریالی چانه می زند.

ص: 80

1- سوره یوسف، آیه 33

2- تفسیر القمی، ج 1، ص 354؛ النور المبین فی قصص الأنبياء والمرسلین، ص 169

وقتی آن صحنه را دید، پشیمان شد و بازگشت.

تاجر چشمش به او افتاد و فهمید که برای حاجت و کاری آمده است.

به دنبال او رفت و گفت: با من کاری داشتی؟

شخص گفت: برای هر چه آمده بودم بی فایده بود.

تاجر فهمید که برای پول آمده است.

به غلامش اشاره کرد و کیسه ای سکه زر به او داد.

آن شخص تعجب کرد و گفت: آن چانه زدن با آن تاجر چه بود و این بذل و بخشش چه؟

تورا که این همه گفت و گوی است بر درمی، چگونه از تو توقع کند کس گرمی؟

تاجر گفت: آن معامله با یک تاجر بود، ولی این معامله با خداست!

در کار خیر طرف حسابم با خداست. او خیلی خوش حساب است.

بزرگ مردی

مرحوم حاج اسماعیل دولابی می فرمود: از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است که سرورِ اولین و آخرین صلی الله علیه و آله و سلم، تورا با این سخن ادب آموخته است:

(أَعْفُ عَمَّن ظَلَمَكَ، وَصِلْ مَنْ قَطَعَكَ، وَأَعْطِ مَنْ حَرَمَكَ؛) (1) از کسی که بر تو ستم کرده است، در گذر. با کسی که از تو قطع رابطه کرده است، ارتباط برقرار کن. و به کسی که تورا از عطاء خویش محروم داشته است، عطا کن!

ص: 81

این خلاف مزاج انسان است. معلوم می شود فایده بزرگی در این معامله خوابیده است. این که به کسی که به تو خوبی کرده است، خوبی کنی خوب است. اما خوب بزرگ و علامت مردانگی این است که به کسی که به تو بدی کرده است خوبی کنی. اگر این کار را بکنی، بزرگ می شوی.

این اخلاق خداست. خدا با ما همین کار را می کند. ما با خدا و اولیایش بدی می کنیم، ولی آن ها جلو عطا و فضل شان را نمی گیرند و محروم مان نمی کنند. این ها که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است، صفت خدا و اولیای اوست که به ما یاد می دهد و می خواهد ما را هم اخلاق خدا کند. این کار خیلی پر قیمت است.

اگر دیروز که ضعیف و محروم بودی، کسی به تو ظلم کرد و احتیاجت را به تو نداد، حالا که قدرت و امکانات یافتی شکرش این است که او را عفو کنی و حوائجش را بر آوری. این برای مزاج بشر سنگین است، اما برای دوستان اهل بیت علیهم السلام چندان سنگین نیست.

مهمان بساط حور العین

مرحوم شیخ عباس تهرانی که یکی از عالمان ربانی بود، از دنیا رفت. یکی از دوستانش او را در خواب دید و پرسید: حال تان چطور است؟ آیا جای شما خوب است؟ در پاسخ این دو بیت را شنید:

من خسته راه چون جنین می باشم *** مهمان به بساط حور عین می باشم

امشب ز پذیرفتن تو معذورم *** اندوه مخور ز مؤمنین می باشم

حرمت مادر

امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: مردی خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به ایشان

عرض کرد: «(یا رسولَ اللّٰهِ مَا مِنْ عَمَلٍ قَبِيحٍ إِلَّا قَدْ عَمِلْتَهُ، فَهَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟) یا رسول اللّٰه، هیچ کار زشتی نیست که نکرده باشم. آیا راه توبه و بازگشت برایم وجود دارد؟»

حضرت فرمودند: «(فَهَلْ مِنْ وَالِدَيْكَ أَحَدٌ حَيٌّ؟) آیا از پدر و مادرت کسی زنده هست؟» عرض کردم: پدرم. فرمودند: «(فَاذْهَبْ فَبِرِّهْ؛) برو و به او نیکی کن!»

وقتی آن مرد رفت، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمودند: «(لَوْ كَانَتْ أُمَّهُ؟) (1) کاش مادرش می بود!»

امام صادق علیه السلام هم فرمودند: مردی خدمت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: «(یا رسولَ اللّٰهِ، مَنْ أَبُّ؟) ای رسول خدا، به چه کسی نیکی کنم؟»

فرمودند: به مادرت. عرض کرد: سپس به چه کسی؟ فرمودند: به مادرت. عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ فرمودند: به مادرت. عرض کرد: سپس به چه کسی؟ فرمودند: به پدرت. (2)

از این بیانات معلوم می شود که حرمت مادر بالا تر از حرمت پدر است. و احسان و نیکی به مادر نسبت نیکی و احسان بر پدر اولویت دارد. اگر امر دائر شد بر اینک نخست پدر را اجابت کنیم یا مادر را، اجابت مادر مقدم است.

در پی دل دار

خداوند فرموده است: (وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللّٰهِ). (3) یعنی رسول اللّٰه در

ص: 83

1- بحار الأنوار، ج 74، ص 82، ح 88

2- الکافی، ج 2، ص 159.

3- سورة حجرات، آیه 7

خود شماسست، در هستی شماسست. باید با جان مان ارتباط برقرار کنیم. باید در درون جان مان به دنبال آن حضرت بگردیم. اگر به خودمان راه پیدا کنیم، پیامبر را آن جا می یابیم. و عطار چه زیبا گفته است:

ای دل اگر عاشقی در پی دل دار باش *** بر در دل روز و شب منتظر یار باش

دلبر تو دائماً بر در دل حاضر است *** رو در دل بر گشای حاضر و بیدار باش

دیده جان روی او تا بنیند عیان *** در طلب روی او روی به دیوار باش

ناحیت دل گرفت لشگر غوغای نفس *** پس تو اگر عاشقی عاشق هشیار باش

نیست کس آگه که یار کی بنماید جمال *** لیک تو باری به نقد ساخته کار باش

در ره او هر چه هست تا دل و جان نفقه کن *** توبه یکی زنده ای از همه بیزار باش

گر دل و جان تو را دُرّ بقا آرزوست *** دم مزین و در فنا همدم عطار باش (1)

سه مصیبت عبرت انگیز

امام زین العابدین علیه السلام فرمودند:

(مَسْكِينُ ابْنِ آدَمَ! لَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثُ مَصَائِبَ لَا يَعْتَبِرُ بِوَاحِدَةٍ

ص: 84

مِنْهُنَّ، وَلَوْ اعْتَبَرَ لَهَانَتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ وَأَمْرُ الدُّنْيَا؛) بینوا آدمی! هر روز سه مصیبت به او می رسد و حتی از یکی از آن ها پند نمی گیرد که اگر پند می گرفت، سختی ها و کار دنیا بر او آسان می شد:

(فَأَمَّا الْمُصِيبَةُ الْأُولَى: فَالْيَوْمُ الَّذِي يَنْقُصُ مِنْ عُمْرِهِ، وَإِنْ نَالَهُ نَقْصَانٌ فِي مَالِهِ اغْتَمَّ بِهِ، وَالذَّرْهَمُ يَخْلُفُ عَنْهُ وَالْعُمْرُ لَا يَرُدُّهُ شَيْءٌ؛) اما مصیبت نخست؛ روزی است که از عمر او کم می شود. در صورتی که اگر از مال او چیزی کم گردد، اندوهگین می شود، حال آن که درهم (مال) جایگزین دارد، اما عمر از دست رفته جبران نمی شود.

و الثَّانِيَةُ: أَنَّهُ يَسْتَوْفِي رِزْقَهُ، فَإِنْ كَانَ حَلَالًا حُسِبَ عَلَيْهِ، وَإِنْ كَانَ حَرَامًا عُوقِبَ عَلَيْهِ؛) اما مصیبت دوم این است که روزی اش را به طور کامل دریافت می کند که اگر از راه حلال باشد باید حساب پس دهد و اگر از راه حرام باشد کیفر می بیند.

(و الثَّالِثَةُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ؛) اما مصیبت سوم؛ از این ها بزرگتر است. عرض شد: آن چیست؟ فرمودند:

(مَا مِنْ يَوْمٍ يُمَسِّي إِلَّا وَقَدْ دَنَا مِنَ الْآخِرَةِ مَرَحَلَةً، لَا يَدْرِي عَلَى الْجَنَّةِ أَمْ عَلَى النَّارِ؛) [\(1\)](#) هیچ روزی را به شب نمی رساند، مگر این که یک منزل به آخرت نزدیک شده است، اما نمی داند به سوی بهشت یا به سوی آتش؟!)

تبرگم شده

مردی صبح از خواب بیدار شد و دید تبرش نا پدید شده است.

ص: 85

شک کرد که همسایه اش آن را دزدیده باشد.

برای همین، تمام روز او را زیر نظر گرفت. متوجه شد که همسایه اش در دزدی مهارت دارد، مثل یک دزد راه می رود، مثل دزدی که می خواهد چیزی را پنهان کند، پیچ پیچ می کند.

آن قدر از شکش مطمئن شد که تصمیم گرفت به خانه برگردد، لباسش را عوض کند و نزد قاضی برود و شکایت کند.

اما همین که وارد خانه شد، تبرش را پیدا کرد.

زنش آن را جا به جا کرده بود.

مرد از خانه بیرون رفت و دوباره همسایه اش را زیر نظر گرفت و دریافت که او مثل یک آدم شریف راه می رود، حرف می زند، و رفتار می کند...!

همیشه این نکته را به یاد داشته باشیم که ما انسان ها در هر موقعیتی معمولاً آن چیزی را می بینیم که دوست داریم ببینیم!

لطفاً دیدمان را به زندگی عوض کنیم... آن وقت خواهیم دید که زندگی مان عوض می شود...!

اهتمام به ولایت

مرحوم آیت الله بهاء الدینی می فرمود: ولایت، مورد توجه حق و پیغمبر خداست. پیغمبر خدا از روز اول به این مسأله که قدرت مسلمین باید در دست رجل الهی باشد و مرد الهی باید اسلام را پیاده کند، اهتمام داشت.

مسأله خلافتِ مولی علی علیه السلام برای این است که احکام شرع و قوانین

اسلامی باید به دست مرد الهی اجرا شود.

تمام حوادث ناگوار که از مبدأ تاریخ اسلام تا امروز، متوجه مسلمین شده است، برای این است که حکومت به دست رجل الهی نبوده است.

نعمت ولایت بر منافقین و بر چپ و راست و شرق و غرب هم رحمت است و یکی از فواید آن، این است که در وجود، آرامش ایجاد می کند.

آن قدر که اهتمام به ولایت هست، به نماز نیست.

سفارش های پیامبر درباره اهل بیت به مصلحت اجتماع بوده است، نه این که پیامبر رعایت اهل بیت علیهم السلام را کرده باشد.

بالاخره یک روز باید مرد الهی در این جهان حکومت کند و شما آثار حکومت الهی را مشاهده کنید. تمام قدرت ها باید جمع شوند و قدرت ولایی را تأیید کنند، تا همه قدرت های شیطانی نابود شوند.

و این معنایی است که پیامبر خدا از اول به آن اهتمام داشت. پیامبر خدا و ائمه و اولیا، کار خود را کردند؛ لکن اجتماع نتوانست قدرت الهی را حس کند. مردان الهی و حق پرست، باید این حکومت را به دست گیرند تا بشر تکامل پیدا کند.

لطیفه

طرف با شنیدن اذان ظهر افطار کرد.

به او گفتند: چرا افطار کردی؟!

گفت: خوب اذان گفتند.

به او گفتند: این اذان ظهر بود!

گفت: واقعاً؟!... چقدر شبیه اذان مغرب بود!

ص: 87

جسم ما در عالم کوچک و محدود است، ولی جان و روح ما از عالم بالا و از نفخه الهی است. خدای مهربان در حدیث قدسی می فرماید:

(لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَ لَكِنْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ؛) (1)

زمین و آسمان من گنجایش مرا ندارند، لکن قلب بنده مؤمنم گنجایش مرا دارد.

قلب انسان محل تجلی و نزول حق تعالی است.

ظاهر آن اختران قوام ما *** باطن ما گشته قوام سما

حضرت امیر علیه السلام می فرمایند:

أَتْرَعُمُ أَنْكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ *** وَ فَيَكَا انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ (2)

تو پنداری همین جرم صغیری *** جهانی در نهادت هست پنهان

عطار نیشابوری هم در اشعاری نغز در این باره می گوید:

روز و شب این هفت پرگار ای پسر *** از برای توست در کار ای پسر

طاعت روحانیون از بهر توست *** خلد و دوزخ عکس لطف و قهر توست

ص: 88

1- عوالی اللئالی العزیزیه، ج 4، ص 7.

2- ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین، ج 7، ص: 219

قدسیان جمله سجود کرده اند *** جزو و کل غرق وجودت کرده اند
از حقارت سوی خود منگر بسی *** زانک ممکن نیست بیش از تو کسی
جسم تو جزوست و جانت کل کل *** خویش را عاجز مکن در عین ذل
کل تو در تافت جزوت شد پدید *** جان تو بشتافت عضوت شد پدید
نیست تن از جان جدا، جزوی از اوست *** نیست جان از کل جدا، عضوی از اوست
چون عدد نبود در این راه وحد *** جزو و کل گفتمی نباشد تا ابد
صد هزاران ابر رحمت فوق تو *** می ببارد تا فزاید شوق تو
چون در آید وقت رفعت های کل *** از برای توست خلعت های کل

حقوق پدر بر فرزند

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ به سؤال از حق پدر بر فرزندش فرمودند:

(لَا يُسْمِيهِ بِاسْمِهِ وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ وَلَا يَسْتَسَبُّ لَهُ؛) (1) او را به اسم صدا نزنند، جلو تر از او راه نرود، پیش از او ننشینند، و

ص: 89

برایش دشنام نخرد.

یعنی کاری نکند که دیگران به پدرش بد بگویند، یا بر او لعنت بفرستند.

مردی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: پدرم می خواهد مال مرا از آن خود کند. فرمودند: «(أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ)؛ (1) تو و مال تو از آن پدرت هستی.»

حقوق فرزند بر پدر

امام صادق علیه السلام فرمودند:

(تَجِبُ لِلْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ : اخْتِيَارُهُ لِرِوَالِدَتِهِ ، وَ تَحْسِينُ اسْمِهِ ، وَ الْمُبَالَغَةُ فِي تَأْدِيبِهِ)؛ (2) فرزند سه حق بر گردن پدرش دارد: مادر خوبی برایش انتخاب کند، نام نیکویی بر او بگذارد، و در تربیت او بکوشد.

می بینیم که حقوق فرزندان مان بر ما از پیش از ولادت آنان آغاز می گردد، و به هنگام ولادت و تا تلاش برای تربیت آن ها ادامه پیدا می کند. نسلی سالم و خوب، و انسانی تربیت یافته باید تحویل جامعه داد.

اگر همه به این امور اهتمام داشته باشند، جامعه ای ایده آل و مورد نظر مکتب متعالی اسلام خواهیم داشت.

زمان مرگ

ای انسان! زمان مرگت پریشان نباش و به جسم با ارزش خود اهمی نداشتی باش! چرا که مسلمین کار های لازم را می کنند:

لباس های تازت در می آورند، غسلت می دهند، کفنت می کنند، از

ص: 90

1- کنز العمال، ح 45933.

2- بحار الأنوار، ج 78، ص 236، ح 67.

خانه ات بیرون می کنند و تورا به خانه جدیدت (قبر) می برند؛

خیلی ها برای تشییع جنازه ات کارهای شان را تعطیل کرده و حاضر می شوند؛ از وسایل شخصی ات خلاصی انجام می گیرد.

کلید هایت، کتاب هایت، کیف و کفش هایت، لباس هایت، ... و اگر خانواده ات توفیق یابند شاید آن ها را صدقه کنند.

مطمئن باش مردم و دنیا بر تو حسرتی نمی خورند. تجارت و اقتصاد، استمرار می یابد. شغل و وظیفه تو به دیگری واگذار می گردد.

اموال و دارایی هایت تقسیم می شود و ورثه آن ها را تصاحب می کنند. در حالی که تو از «ریز ریز» آن ها حساب گرفته می شوی!

اولین چیزی که از تو ساقط می شود اسم توست؛ لذا وقتی می میری می گویند: «جنازه». تورا به نامت صدا نمی زنند! وقتی می خواهند بر تو نماز بخوانند می گویند: «جنازه» کجاست؟ تورا به نامت صدا نمی زنند! و زمانی که می خواهند تورا دفن کنند می گویند: «میت» را نزدیک کنید. تورا به اسم صدا نمی زنند.

پس مواظب باش؛ چهره، اموال، نسب و قبیله و پست و مقامت تورا نفریبد! چقدر این دنیا بی ارزش است و آن چه در پیش رو داریم چقدر عظیم می باشد. بعد از وفات، سه نوع اندوه بر تو خواهد بود:

1. کسانی که شناخت سطحی از تو دارند می گویند: بیچاره!

2. دوستان چند ساعت و یا نهایتاً چند روز برایت اندوهگین می شوند و سپس به شوخی و خنده های خود می پردازند.

3. عمیق ترین اندوه و غم داخل خانه خواهد بود. خانواده ات یک هفته،

دو هفته، یک ماه، دو ماه و یا نهایتاً یک سال غمگین می شوند و سپس تو را در بایگانی خاطرات قرار می دهند!

و این چنین داستان تو در بین مردم تمام می شود و داستان حقیقی تو شروع می شود: «آخرت».

جمال، مال، سلامتی، فرزندان، ... از تو زائل شد. از خانه و کاشانه ات جدا شدی! و از همسرت نیز ... زندگی واقعی شروع شد.

و سؤال این است: «برای قبر و آخرت خود چه آماده نموده ای؟»

این حقیقتی است که جای تأمل دارد.

حریص باش بر: «فرائض، نوافل، صدقه پنهانی، عمل صالح، نماز، تهجد...» شاید نجات یابی!

صیقل دل

تا روح و جان ما شفاف و آینه نشود، حقایق را آن طور که باید نشان نمی دهد. باید صاف و تمیز شد تا حقایق را دید.

پس چو آهن گر چه تیره هیکلی *** صیقلی کن صیقلی کن صیقلی

تا دلت آینه گردد پر صور *** اندر او هر سو ملیحی سیمبر

آهن ار چه تیره و بی نور بود *** صیقلی آن تیرگی از وی زدود

صیقلی دید آهن و خوش کرد رو *** تا که صورت ها توان دید اندر او

ص: 92

گر تن خاکی غلیظ و تیره است *** صیقلش کن زانک صیقل گیره است

تا در او اشکال غیبی رو دهد *** عکس حوری و ملک در وی جهد

صیقل عقلت بدان دادست حق *** که بدو روشن شود دل را ورق (1)

عرضه خود بر خدا

مرحوم حاج اسماعیل دولابی می فرمود: خودت را، هر چه هستی، خوب یا بد، با صدق بر خدا عرضه کن. به فقر و عجز و جهل خودت در برابر خدا اعتراف کن. نعمت های خدا بر خودت را بر شمار و از ادای شکر آن ها به عجز خود اعتراف کن.

اگر نعمت های مادی و معنوی را بشماری، خود را مدیون همه اهل آسمان ها و زمین می یابی و از ادای دین آن ها خود را عاجز می بینی. آن گاه عجز خود را به خدا عرضه کن و از او بخواه که تو را از زیر بار این دین بیرون بیاورد. آن وقت او به تو الهام می کند که شکر او را به جای آوری.

اگر دست از آرزو های دور و دراز برداری و به موجودی خود نگاه کنی، انصاف خواهی داد که غرق فضل و عطای خدا هستی و بابت زحماتی که خلق برای تولید و به دست تو رساندن آن چه در زندگی ات داری می کشند، به همه خلق مدیونی و از ادای این دین عاجزی.

ص: 93

پس ادای این دین را به خدا که مالک و مولای توست و از او می گذاری و از او می خواهی که تو را از زیر این دین بیرون بیاورد و نهایتاً توبابت همه چیزت فقط مدیون خدا خواهی بود. و چون در برابر خدا از خودت چیزی نداری که بخواهی به آن وسیله دینت را به خدا ادا کنی، خداوند هم می فرماید: «(الْمُفْلِسُ فِي أَمَانِ اللَّهِ)؛ مفلس در امان خداست.» تنها کاری که از تو بر می آید، این است که سر به سجده شکر بگذاری.

علم و حکمت

علم و حکمت دو نوع است:

1. حکمت الهی که نور محض است و حقایق را روشن می کند و دل را جلا می دهد.

(وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا)؛ (1) و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است.

2. حکمت شیطان که ظلمت است و حیرت و شک می آورد.

حکمتی کز طبع زاید وز خیال *** حکمتی نی فیض نور ذو الجلال

حکمت دنیا فزاید ظن و شک *** حکمت دینی برد فوق فلک

فکر آن باشد که بگشاید رهی *** راه آن باشد که پیش آید شهی

حکمت واقعی مثل حکمت لقمان است.

(وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اسْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ)؛ (2) و به راستی، لقمان را حکمت دادیم که:

ص: 94

1- سورة بقره، آیه 269

2- سورة لقمان آیه 12

خدا را سپاس بگزار و هر که سپاس بگزارد، تنها برای خود سپاس می‌گزارد؛ و هر کس کفران کند، در حقیقت، خدا بی‌نیاز ستوده است.

صلوات بر حضرت زهرا علیها السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(وَ لَوْ كَانَ الْحُسْنُ هَيْئَةً لَكَانَتْ فَاطِمَةَ بَلِّ هِيَ أَعْظَمُ إِنَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ عُنْصُرًا وَ شَرَفًا وَ كَرَمًا)؛ (1) اگر حسن و زیبایی به هیئتی در آید، آن هیئت فاطمه است. دخترم فاطمه از نظر عنصر و شرافت و کرامت بهترین اهل زمین است.

یکی از برکات صلوات بر حضرت زهرا علیها السلام این است که خداوند گناهان انسان را می‌بخشد و باعث می‌شود با پیامبر عظیم الشان محشور شود. این بشارت بزرگ از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمودند:

(يَا فَاطِمَةُ مَنْ صَلَّى عَلَيْكَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ أَحَقَّهُ بِي حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْجَنَّةِ)؛ (2) ای فاطمه! هر که بر تو درود فرستد، خداوند او را می‌آمرزد و در هر جای بهشت که باشم او را به من ملحق می‌نماید.

درود و صلوات بر حضرت زهرا علیها السلام! صلوات بر آن حضرت چه آثار و برکاتی دارد! گناهان را پاک می‌کند، و از این بالا تر باعث می‌شود انسان با اول شخصیت عالم، یعنی پیامبر عظیم الشان در هر کجای بهشت که باشد، محشور شود.

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ وَ أَبْيَها وَ بَعْلِها وَ بَنِيها بَعْدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ!)

ص: 95

1- مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين والأئمة عليهم السلام، ص 136.

2- بحار الانوار، ج 43، ص 55

همین صلوات هایی که ما بر پیغمبر و آل می فرستیم، می توانیم به حضرت زهرا علیها السلام تقدیم کنیم و حتماً این اثر را خواهد داشت.

لطیفه

ظاهراً تنها چیزی که تو دنیا عادلانه تقسیم شده است عقل است؛ چون هیچ کس اعتراض نمی کند که بگوید: مال من کم است!

نیکی به پدر و مادر بعد از حیات

امام باقر علیه السلام فرمودند:

(إِنَّ الْعَبْدَ لَيَكُونُ بَارًّا بِوَالِدَيْهِ فِي حَيَاتِهِمَا، ثُمَّ يَمُوتَانِ فَلَا يَفْضِي - عَنْهُمَا دِيُونَهُمَا وَلَا يَسْتَغْفِرُ لَهُمَا فَيَكْتُبُهُ اللَّهُ عَاقًا. وَإِنَّهُ لَيَكُونُ عَاقًا لَهُمَا فِي حَيَاتِهِمَا غَيْرَ بَارٍّ بِهِمَا، فَإِذَا مَاتَا قَضَىٰ دَيْنَهُمَا وَاسْتَغْفَرَ لَهُمَا فَيَكْتُبُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَارًّا)؛ (1) یک وقت هست که بنده در زمان حیات پدر و مادر خود نسبت به آنان نیکو کار است، اما وقتی می میرند، نه بدهی آنان را می پردازد و نه برای شان طلب آمرزش می کند. در این صورت خداوند او را عاق و نا فرمان پدر و مادر قلمداد می کند.

و یک وقت هم هست که بنده در زمان حیات پدر و مادر خود، عاق و نا خلف و نا فرمان است و به آنان نیکی نمی کند، اما وقتی مردند بدهی های آن ها را می پردازد و برای شان آمرزش می طلبد. لذا خداوند عز و جل او را نیکو کار می نویسد.

ص: 96

بنابراین، نیکی و احسان به پدر و مادر به زمان حیات آنان اختصاص ندارد. در هر حال باید به فکر آن‌ها باشیم و به مقتضای حال شان به آنان خدمت کنیم.

خدمت در دوران حیات، بر آوردن نیازهای مادی، عاطفی و روحی آنان است. و خدمت به آن‌ها بعد از حیات شان، پرداخت دیون شان، صدق دادن برای آن‌ها، خدمت کردن به دیگران به نیابت آنان، و طلب آمرزش و نماز و زیارت و هر کار مستحب و پسندیده برای آن‌هاست.

شعری از طیب اصفهانی

عبد الباقی طیب اصفهانی، در گذشته 1168 یا 1171 هجری قمری، از شعرای سبک بازگشت ایران است.

طیب اصفهانی از سادات موسوی اصفهان بود. نیاکان وی در روزگار شاه عباس اول صفوی از فارس به اصفهان کوچیدند و در آن شهر مسکن گزیدند. پدرش حکیم باشی شاه سلطان حسین صفوی بود و خود او نیز طیب و ندیم نادر شاه افشار.

بعد از نادر شاه، کلانتر اصفهان شد و پس از چندی این کار را به برادرش میرزا عبد الوهاب وا گذاشت و خود با شاعران و ادیبان اصفهان، هاتف، عاشق، آذر، مشتاق و صهبا به معاشرت پرداخت.

طیب در سرودن غزل توانا بود. از آثار وی: «دیوان» شعر، مشتمل بر قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات و مثنوی «محمود و ایاز»، در حدود 3000 بیت. یکی از غزلیات زیبای او این است:

غمش در نهان خانه دل نشیند *** به نازی که لیلی به محمل نشیند

به دنبال محمل چنان زار گریم *** که از گریه ام ناقه در گل نشیند

خلد گر به پا خاری آسان بر آرم *** چه سازم به خاری که در دل نشیند؟

پی ناقه اش رفتم آهسته ترسم *** مبادا غباری به محمل نشیند

مرنجان دلم را که این مرغ وحشی *** ز بامی که برخاست مشکل نشیند

عجب نیست خندد اگر گل به سروی *** که در این چمن پای در گل نشیند

بنازم به بزم محبت که آن جا *** گدایی به شاهی مقابل نشیند

طیب، از طلب در دو گیتی میاسا *** کسی چون میان دو منزل نشیند؟

به سوی نماز

مرحوم آیت الله بهجت می فرمود: ما برای اوقات خواب خود افسوس می خوریم که چرا برای نماز شب بیدار نمی شویم، در صورتی که اوقات بیداری را به غفلت می گذرانیم. اگر در بیداری به توجه و بندگی مشغول بودیم. توفیق بیداری شب را نیز برای تهجد و خواندن نافله شب و تلاوت

قرآن پیدا می کردیم.

می فرمود: نماز به منزله کعبه و تکبیره ال-حرام پشت سر انداختن همه چیز غیر خدا و داخل شدن در حرم الهی است، و قیام به منزله صحبت دو دوست، و رکوع خم شدن عبد در مقابل آفاست، و سجده نهایت خضوع و خاک شدن و عدم شدن در مقابل اوست. وقتی که عبد در آخر نماز از پیشگاه مقدس الهی باز می گردد، اولین چیزی را که سوغات می آورد، سلام از ناحیه اوست.

می فرمود: معیار اصلی نماز است. نماز بالا ترین ذکر است، شیرین ترین ذکر است، برترین چیز است. حالا برخی به دنبال ذکر های ویژه ای می گردند که کسی نشنیده باشد.

همه چیز تابع نماز است. باید سعی کنیم این نماز را حسابی درستش کنیم. البته نماز سلمان فارسی خواندن حالا ها کار دارد و نمی توان به این زودی نماز با حالی هم چون نماز سلمان فارسی خواند. وقتی نماز درست شد و با حال گشت، انسان آدم شده است. بالاخره محک نماز است.

دو گروه هلاک شونده

معمولاً افراد نادان و احمق یا غلو می کنند، یا دشمنی و کینه توزی بی جا. حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

(هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُجِبُّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالٍ؛ [\(1\)](#) در راه من دو گروه هلاک شدند: دوست غلو کننده، و دشمن کینه توز.

ص: 99

غلو و دشمنی نسبت به اهل بیت علیهم السلام موجب هلاکت و بدبختی انسان است. خود امیر المؤمنین علیه السلام حد غلو را در جایی دیگر بیان کرده و فرموده اند:

(نَزَلُونَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ ثُمَّ قَوْلُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ؛ (1) ما را از ربوبیت تنزل بدهید، آن گاه در فضیلت ما هر چه می خواهید بگویید.

و امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره چه زیبا ائمه علیهم السلام را توصیف فرموده اند. زیارت جامعه کبیره بابی برای شناخت ائمه علیهم السلام است.

سوخته عشق

من مست می عشقم هشیار نخواهم شد *** وز خواب خوش هستی بیدار نخواهم شد

امروز چنان مستم از باده دوشینه *** تا روز قیامت هم هشیار نخواهم شد

تا هست ز نیک و بد در کیسه من نقدی *** در کوی جوان مردی عیار نخواهم شد

آن رفت که می رفتم در صومعه هر باری *** جز بر در می خانه این بار نخواهم شد

از توبه و قرآبی بیزار شدم لیکن *** از رندی و قلاشی بیزار نخواهم شد

چون یار من او باشد بی یار نخواهم ماند *** چون غم خورم او باشد غم خوار نخواهم شد

ص: 100

تا دلبرم او باشد دل بر دگری نهنم *** تا غم خورم او باشد غم خوار نخواهم داشت

چون ساخته دردم در حلقه نیارامم *** چون سوخته عشقم در ناز نخواهم شد

تا هست عراقی را در درگه او بازی *** در درگه این و آن بسیار نخواهم شد (1)

یکی از اولیای الهی

مرحوم حاج اسماعیل دولابی می فرمود: یکی از اولیای خدا که اخیراً مرحوم شد، همان کسی بود که بارها بدون این که نام او را ببرم، در صحبت‌ها اشاره کرده بودم که شخصی هست که او را از خود بزرگ تر می دانم. البته او مخفی بود و هیچ کس را، حتی نزدیکانش و آن‌هایی که گمان می کنند او را شناخته اند، ندیدم که او را آن چنان که بود شناخته باشد.

او از همان دوران کودکی مرده بود و با موت زندگی می کرد و یک سر سوزن چشم به این دنیا باز نکرد. در همان کودکی چند وقتی در دولاب به مدرسه رفت، ولی دل به آن نداد و مدرسه را رها کرد. پدر و مادرش او را به این خاطر مذمت کردند.

بعد برای دروس طلبگی به مدرسه برهان و به قم رفت. اما آن جا هم دوام نیاورد و به دولاب برگشت. به من گفت: دیدم هر جا درس می روم، استاد پس و پیش می گوید و اگر از خود استادها امتحان کنم، نمی توانند درست پاسخ دهند.

به کسب و کاری هم جذب نشد. در نتیجه پدر و مادرش که دیدند نه

ص: 101

درس می خواند و نه به کسب و کاری دل می دهد، به او گفتند از خانه ما برو بیرون. او در شرایطی که بچه ای بود که هنوز بالغ نشده بود، به خاطر عزت نفس و بزرگی اش از خانه بیرون آمد و توی کوچه ماند و دو شب در مسجد دولاب خوابید. شب سوم به منزل ما در سر آسیاب دولاب، که الآن مکتب الزهرا در جای آن ساخته شده است آمد.

در همان کودکی در مجالس وعظ و روضه می گشت. چهل پنجاه نفر از بچه ها هم همراهش بودند. ته مجالس می نشست و در درون خودش مشغول بود. در وسط مجلس یک باره از جا بلند می شد و همه بچه ها هم با او بلند می شدند و از مجلس بیرون می رفتند. با این کارش می گفت: مجلس از این به بعد دیگر به درد نمی خورد.

من حدود ده سال از او بزرگ تر بودم. وقتی پنج ساله بود، یک روز ساعت نه یا ده صبح که در کوچه های دولاب قدم می زدم، از شیشه پنجره مسجدی دیدم با پنجاه نفر پسر بچه و دختر بچه های هم سن و کوچک تر از خودش به مسجد رفته اند و او امام جماعت شده است و دارند نماز جماعت می خوانند. دیدم چه منظره قشنگی است!

به این خاطر رد نشدم. بیرون مسجد قدم می زدم و از شیشه آن ها را نگاه می کردم. تا این که نماز شان تمام شد و با هم از مسجد بیرون آمدند. او که متوجه من شد، نگاه تندی به من کرد. یعنی چرا ایستاده ای و تفتیش می کنی؟ آیا ما را کوچک می شمیری؟ من با وجود این که ده سال از او بزرگ تر بودم، ولی در اثر آن نگاه خیلی از او خجالت کشیدم.

از همان طفولیت بزرگ بود. به من می گفت: یکی دو ساله بودم که هر

وقت برادر بزرگ ترم می خواست برای روضه به منزل شما بیاید، گریه می کردم که مرا هم به خانه شما بیاورد. وقتی به منزل شما می آمدم، در حالی که در بغل برادرم بودم، تمام حواسم به شما بود و فقط به شما نگاه می کردم. اما حواس شما به دیگران بود.

این حرف او مرا پیر کرد. دیدم اولیای خدا از همان طفولیت به دوستان شان نظر دارند. و دیدم او از من بالا تر است و با نور ولایت بیش تر از من ربط دارد. اصلاً دو مؤمن که به هم می رسند، هر کدام محبتش به دیگری بیش تر است، ایمانش افضل است. از همین جا هم می شود فهمید که محبت ائمه علیهم السلام به ما بیش تر از محبت ما به آن هاست.

پانزده ساله بود که روزی به خانه ما آمد و در نقطه ای از اطاق نشست و به پشتی تکیه داد و من مشغول پذیرایی از او بودم. وقتی که خواست برود به من فرمود: هر وقت که غم دنیا شما را گرفت، همین جایی که من نشستم بنشین، سبک می شوی. او در کمال و معرفت هلوع و سیری نا پذیر بود.

چند بیت شعر

زاهد بودم ترانه گویم کردی *** سر فتنه بزم و باده جویم کردی

سجاده نشین با وقارم دیدی *** بازیچه کودکان گویم کردی (1)

ص: 103

1- مولوی

دست طمع چو پیش کسان کرده ای دراز *** پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش (1)

واعظا در نزد من از آتش دوزخ مگوی *** من به عمر خویش بس شب های هجران دیده ام

پاداش مصائب

گاهی خداوند انسان های مؤمن را به مصائبی گرفتار می کند تا پاداشی نصیب آنان گرداند. امام حسن علیه السلام فرمودند:

(الْمَصَائِبُ مَفَاتِيحُ الْأَجْرِ)؛ (2) مصیبت ها، کلید های اجر و پاداش اند.

امام باقر علیه السلام به مردی که نزد ایشان از داغِ فرزندش شکایت کرد فرمودند:

(أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ يَخْتَارُ مِنْ مَالِ الْمُؤْمِنِ وَمِنْ وُلْدِهِ أَنْفَسَهُ لِيَأْجُرَهُ عَلَى ذَلِكَ)؛ (3) مگر نمی دانی که خداوند از مال مؤمن و از فرزندان او بهترین را بر می گزیند تا بدین وسیله به وی اجر دهد؟!

انسان های با ایمانی که در برابر این مصائب و گرفتاری ها صبر و استقامت ورزند، از این پاداش ها بهره مند می شوند.

بهلول و جمع خر ها

روزی بهلول، پیش خلیفه، هارون الرشید نشسته بود. جمع زیادی از بزرگان خدمت خلیفه بودند. طبق معمول، خلیفه هوس کرد سر به سر

ص: 104

1- نظیری نیشابوری

2- أعلام الدین، ص 297

3- مشکاة الأنوار، ص 486، ح 1625.

بهلول بگذارد.

در این هنگام صدای شیهه‌ آسبی از اصطبل خلیفه بلند شد. خلیفه به مسخره به بهلول گفت: برو بین این حیوان چه می گوید، گویا با تو کار دارد.

بهلول رفت و برگشت و گفت: این حیوان می گوید: مرد حسایی حیف از تو نیست با این خر ها نشسته ای. زود تر از این مجلس بیرون برو. ممکن است که خیریت آن ها در تو اثر کند.

درهای نیکی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

(ثَلَاثٌ مِنْ أَبْوَابِ الْبِرِّ: سَخَاءُ النَّفْسِ، وَ طَيْبُ الْكَلَامِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى الْأَذَى)؛ (1) سه چیز از در های نیکی است: سخاوت نفس، گفتار نیک، و شکیبایی بر آزار.

کسی که بخواهد در های نیکی به روی او گشوده شود، باید اهل سخاوت باشد، در گفتارش با دیگران با احترام و محبت سخن بگوید، و در برابر آزاری که از نزدیکان و دوستان خود می بیند، صبر و مدارا به خرج دهد. کسی که در این مسیر حرکت کند، خداوند خیر و خوبی را به سوی او سرازیر می کند.

شعر

بنده آن باشد نه قهر آرد نه خشم *** هر چه گویندش بکن گوید چشم

ص: 105

این قدر کز تو دلی چند بود شاد، بس است *** زندگانی به مراد همه کس نتوان کرد

هم دلی

آن چه انسان ها را به هم پیوند می زند، هم دلی و هم فکری و یگانگی قلبی است، نه نژاد و رنگ و زبان و ظاهر انسان ها.

هم زبانی خویشی و پیوندی است *** مرد با نا محرمان چون بندی است

ای بسا هندو و ترک هم زبان *** ای بسا دو ترک چون بیگانگان

پس زبان محرمی خود دیگرست *** هم دلی از هم زبانی بهترست

غیر نطق و غیر ایما و سَجَل *** صد هزاران ترجمان خیزد ز دل (1)

هفت بند مولانا

شب باش؛ در پوشیدن خطای دیگران!

زمین باش؛ در فروتنی!

خورشید باش؛ در مهر و دوستی!

کوه باش؛ در هنگام خشم و غضب!

ص: 106

رود باش؛ در سخاوت و یاری به دیگران!

دریا باش؛ در کنار آمدن با دیگران!

خودت باش؛ همان گونه که می نمایی!

هرگز در زندگی این دورا ابراز نکنید:

اول آن چه نیستید،

دوم همه آن چه هستید!

همیشه یادمان باشد که نگفته ها را می توان گفت، ولی گفته ها را نمی توان پس گرفت!

چه سنگ را به کوزه بزنی، و چه کوزه را به سنگ بزنی،

همیشه شکست با کوزه است!

تعاون در کار های خیر

امام صادق علیه السلام درباره مردی که کمک های دیگری را در میان نیازمندان تقسیم می کند فرمودند:

(يَجْرِي لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ مَا يَجْرِي لِلْمُعْطَى وَلَا يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِهِ شَيْءٌ)؛ او پاداشی همانند پاداش عطا کننده دارد و چیزی از پاداش عطا کننده کاسته نمی شود.

یعنی هر دو به طور کامل پاداش می برند. بعد فرمودند:

(وَلَوْ أَنَّ الْمَعْرُوفَ جَرَى عَلَى سَبْعِينَ يَدًا لَأَوْجَرُوا كُلَّهُمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِ صَاحِبِهِ شَيْءٌ)؛ (1) و اگر کار خیر و معروف بر هفتاد دست بچرخد، همه آنان پاداش می برند، بی آن که از پاداش صاحب

ص: 107

1- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 69، ح 1750.

آن، چیزی کاسته شود.

بنابراین، اگر توان مالی نداریم که به دیگران کمکی کنیم، می‌توانیم واسطه در کار خیر شویم. از وقت و مویعت و تلاش و آبروی مان، برای رفع نیاز دیگران و قضای حوائج کسانی که به کمک نیاز دارند مایه بگذاریم تا ما هم از ثواب آن بهره مند شویم.

شکافته شدن دریا برای موسی علیه السلام

امام باقر علیه السلام فرمودند: بنی اسرائیل از موسی درخواست کردند تا دعا کند خدا برای آن‌ها فرج و گشایشی به وجود آورد. موسی دعا کرد. خداوند فرمود: بنی اسرائیل را شبانه حرکت بده. موسی گفت: پروردگارا، دریا در پیش رو است. خدا فرمود: حرکت کن. من به دریا دستور می‌دهم گوش به فرمان تو باشد و شکافته شود.

از این رو موسی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد. فرعونیان در پی آنان حرکت کردند. نزدیک بود که به آن‌ها برسند. موسی به دریا گفت: شکافته شو تا ما عبور کنیم. دریا گفت: من چنین کاری را نخواهم کرد. بنی اسرائیل به موسی گفتند: تو ما را فریب دادی و الآن هم نابود می‌کنی. ای کاش در مصر مانده بودیم و مزدوری فرعون می‌کردیم و به این جا که نزدیک است کشته شویم نمی‌آمدیم.

موسی گفت: چنین نیست که شما فکر می‌کنید. خدا با من است و مرا راهنمایی خواهد کرد. قوم موسی فشار را بر موسی افزودند و گفتند: الآن است که فرعونیان به ما برسند. ما آن‌ها را می‌بینیم. موسی از خدا درخواست کرد. خدا به موسی وحی کرد: عصای خود را به دریا بزن. موسی عصا را به

دریا زد. دریا شکافته شد. موسی و یارانش از دریا عبور کردند، در حالی که فرعونیان به آن‌ها رسیده بودند.

چون فرعونیان به دریا نگاه کردند که شکافته شد، خطاب به فرعون گفتند: آیا شما از این کار تعجب نمی‌کنی؟ فرعون گفت: شکافته شدن دریا بنا به فرمان من بود. شما هم وارد شوید. وارد دریا شدند. چون به وسط دریا رسیدند، خدا دستور داد دریا به حال سابق در آمد و همگان غرق شدند.

هنگامی که فرعون غرق می‌شد، گفت: به خدای یگانه و به خدای بنی اسرائیل ایمان آوردم و من از مسلمان هستم. در پاسخ گفته شد: الان ایمان آوردی و پیش از این عاصی و از مفسدان بودی. امروز جسد تو را نجات خواهم داد.

امام باقر علیه السلام فرمودند: تمام قوم فرعون در دریا فرو رفتند و جنازه آن‌ها ناپدید گشت و از قعر دریا به سوی آتش رفتند، اما دریا جنازه فرعون را به ساحل انداخت تا دیگران ببینند و عبرت گیرند. و کسی در مرگ او به خود شک و تردید راه ندهد. زیرا مردم او را خدا می‌دانستند. خداوند فرعون را به شکل مرداری به کنار دریا انداخت تا دیگران پند گیرند. (1)

راوی از امام رضا علیه السلام پرسید: با این که فرعون ایمان آورد و به یگانگی خدا اقرار کرد، چرا خدا او را غرق کرد؟ امام فرمودند: به دو سبب:

ص: 109

1. ایمانی ارزش دارد که قبل از دیدن عذاب باشد. سنت خدا بر این است که ایمان بعد از نزول عذاب مفید نیست. خدا او را غرق کرد و بدن او را با این که با آهن و زره سنگین بود و طبق قانون طبیعت باید زیر آب برود، روی آب آورد تا دیگران پند گیرند.
2. فرعون از موسی درخواست کمک کرد و از خدا درخواست نکرد. موسی هم کمک نکرد. خدا به موسی وحی کرد:

(یا مُوسَى، لَمْ تُغِثْ فِرْعَوْنَ لِأَنَّكَ لَمْ تَخْلُقْهُ وَلَوْ اسْتَغَاثَ بِي لَأَعْتَبْتُهُ)؛

ای موسی تو او را کمک نکردی؛ چون آفریده تو نبود. اگر او از من کمک می خواست، حتماً کمکش می کردم. (1)

هم نشینی با خدا

نار خندان باغ را خندان کند *** صحبت مردانت از مردان کند

گر تو سنگ صخره و مرمر شوی *** چون به صاحب دل رسی گوهر شوی

مهر پاکان در میان جان نشان *** دل مده الا به مهر دل خوشان

کوی نومیدی مرو امید هاست *** سوی تاریکی مر او خورشید هاست

دل تو را در کوی اهل دل کشد *** تن تو را در حبس آب و گل کشد

ص: 110

هین غذای دل بده از هم دلی *** رو بجو اقبال را از مقبلی

هر که خواهد هم نشینی خدا *** گو نشیند در حضور اولیا

از حضور اولیا گر بسکلی *** تو هلاکی زانک جزوی بی کلی

گفت پیغمبر که اجزاء منید *** جزء را از کل چرا بر می کنید

جزو از کل قطع شد بی کار شد *** عضو از تن قطع شد مردار شد

تا نپيوندد به کل بار دگر *** مرده باشد نبودش از جانی خبر

سیب یا انار وقتی به درخت وصل است، آب و باد و آفتاب آن را رشد می دهد و باعث تکامل آن است. ولی وقتی از درخت جدا شد که اصل اوست، همان آفتاب و باد و آب موجب فساد آن می شود. مراقب باشیم از اصل خویش جدا نشویم.

ذکر (رَوْوُفُ يَا رَحِيمُ)

امام رضا علیه السلام فرمودند:

(رَأَيْتُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، إِذَا كُنْتَ فِي شِدَّةٍ فَأَكْثِرْ أَنْ تَقُولَ: «يَا رَوْوُفُ يَا رَحِيمُ»؛ پدروم را در خواب دیدم. فرمود: فرزندم! هر گاه در سختی

بودی، بسیار بگو: «یا رَوْفُ یا رَحِيمُ؛ ای مهربان، ای بخشایش گرا!»

بعد فرمودند:

(وَ الَّذِي نَرَاهُ فِي الْمَنَامِ نَرَاهُ فِي الْيَقَظَةِ)؛ (1) و ما آن چه را در خواب می بینیم همانند چیزی است که در بیداری مشاهده می کنیم.

لطیفه

آموزش یک آدم خسیس به پسرش در مورد پست کردن نامه بدون تمبر:

خوب حواست را جمع کن، آدرس گیرنده را به جای فرستنده بنویس،

بعد بندازش در صندوق پست!

آن وقت پست می بیند تمبر ندارد، پس می فرستد برای فرستنده!!

اهتمام به آخرت

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

(مَنْ حَرَصَ عَلَى الْآخِرَةِ مَلَكَ، مَنْ حَرَصَ عَلَى الدُّنْيَا هَلَكَ)؛ (2) هر کس حریص آخرت باشد، آن را به دست می آورد؛ و هر کس برای دنیا حرص بزند، نابود می شود.

هم چنین فرمودند:

(حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ تُدْهِبُ مَضَايِقَ شَقَاءِ الدُّنْيَا)؛ (3) شیرینی آخرت، رنج و درد گرفتاری دنیا را می برد.

امام صادق علیه السلام هم فرمودند:

ص: 112

1- مهج الدعوات، ص 397؛ بحار الأنوار، ج 93، ص 272، ح 2.

2- غرر الحکم، ح 8441 و ح 8442

3- غرر الحکم، ح 4880؛ عیون الحکم، ص 232، ح 4435.

(مَنْ كَانَتْ الْآخِرَةُ أَكْبَرَ هَمِّهِ، كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُ ضَيْقَهُ، وَ جَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ، وَ أَتَتْهُ الدُّنْيَا وَ هِيَ رَاغِمَةٌ؛ (1) کسی که آخرت، بزرگ ترین هم و غم او باشد، خداوند سختی و تنگنایی را از او بر طرف می سازد و امورش را سامان می بخشد و دنیا به رغم میلش به او روی می آورد.

کسی که به دنبال آخرت است، خداوند دنیای او را هم آباد می کند و از رنج و مشقتش می کاهد. بنابراین، انسان عاقل کسی است که رو به آخرت آورد تا دنیا و آخرتش آباد گردد.

نعمت ابتلائات

مرحوم آیت الله بهاء الدینی می فرمود: بلا و عذاب برای مؤمن رحمت است؛ یعنی گرفتاری مؤمن موجب سازندگی اوست. مؤمنان از حوادث جهانی و گرفتاری بشر ساخته می شوند و این سازندگی برای انسان لازم است. انسان قبل از این که وارد جامعه شود و جامعه را هدایت کند، باید خودش را بسازد. اصلاحات باید از خود شروع شود.

یک وقت نگویید: این چه نحوه دوستی است که خدا با انبیا و اولیا دارد که بلا مال آن هاست. بلا سازنده است. بلا برای آن ها نعمت است. تا انسان در نتیجه بلا ساخته نشود، انسان کاملی نمی شود، انسان الهی نمی شود. انسانی که در رفاه و عیش زندگانی است، همان جای اول خودش هست.

گمان نکن اگر در جامعه مورد هتک و اتهام واقع شدی و برای خدا تحمل کردی، بدون اجر می مانی. خدای تعالی به تو کمک می کند.

ص: 113

به حسن و خلق و وفا کس به یار ما نرسد *** تو را در این سخن انکار کار ما نرسد
اگر چه حسن فروشان به جلوه آمده اند *** کسی به حسن و ملاحظت به یار ما نرسد
به حق صحبت دیرین که هیچ محرم راز *** به یار یک جهت حق گزار ما نرسد
هزار نقش بر آید ز کلک صنع و یکی *** به دل پذیری نقش نگار ما نرسد
هزار نقد به بازار کائنات آرند *** یکی به سکه صاحب عیار ما نرسد
دریغ، قافله عمر کان چنان رفتند *** که گردشان به هوای دیار ما نرسد
دلا زرنج حسودان مرنج و واثق باش *** که بد به خاطر امیدوار ما نرسد
چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را *** غبار خاطری از رهگذار ما نرسد
بسوخت حافظ و ترسم که شرح قصه او *** به سمع پادشه کامگار ما نرسد (1)

ص: 114

صبر و استقامت در برابر حق

امام باقر علیه السلام فرمودند: چون هنگام رحلت پدرم علی بن الحسین علیه السلام فرا رسید، مرا در آغوش گرفت و فرمود: فرزندم! من به تو همان سفارشی را می‌کنم که پدرم در هنگام فرا رسیدن رحلتش به من کرد و فرمود که پدر او نیز به وی همان سفارش را کرده است:

(أَيُّ بَنِي إِصْبِرَ عَلَى الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا)؛ (1) فرزندم! حق را تحمل کن، هر چند تلخ باشد.

حق مداری و پیروی از حق آن چنان با اهمیت است که امامان معصوم ما علیهم السلام در آخرین لحظات حیات خویش به آن توصیه فرموده‌اند.

هم چنین فرمودند:

(إِصْبِرْ نَفْسَكَ عَلَى الْحَقِّ فَإِنَّهُ مَنْ مَنَعَ شَيْئًا فِي حَقِّ أُعْطِيَ فِي بَاطِلٍ مِثْلِيهِ)؛ (2) خود را در برابر پذیرش حق، به صبوری وادار؛ زیرا کسی که حقی را ادا نکند، به اندازه دو برابر آن در باطل خرج کند.

مراقب باشیم از حقوقی که خدای متعال برای ما واجب کرده است غافل نشویم که بهای سنگینی را در قبال آن باید بپردازیم. انسان گاهی گمان می‌کند که اگر حق واجبی، مثل خمس و صدقات واجب را پرداخت کند از کیسه اش رفته است. در صورتی که چنین نیست. پرداخت نکردنش هزینه سنگینی روی دست انسان می‌گذارد. آن هم هزینه ای که باید صرف باطل شود.

ص: 115

1- بحار الأنوار، ج 70، ص 184، ح 52.

2- تحف العقول، ص 296

بنابراین، باید خودمان را در برابر حقوق الهی و آله و اهل بیت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(مَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللَّهُ، وَ مَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللَّهُ، وَ مَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ، وَ مَا أُعْطِيَ عَبْدٌ عَطَاءً هُوَ خَيْرٌ وَأَوْسَعُ مِنَ الصَّبْرِ)؛ (1) هر کس خود را به شکیبایی وادارد، خداوند او را شکیبایا می گرداند. و هر کس طالب عفت باشد، خداوند او را عقیف می کند. و هر کس بی نیازی جوید، خداوند بی نیازی می سازد. به هیچ بندهای عطایی بهتر و گسترده تر از صبر و شکیبایی داده نشده است.

امیدوارم هیچ وقت نوبتی نشی!

یک روز داخل مترو صندلیم را به یک پیر زن دادم.

در حقم دعا کرد و گفت:

جوان دعا می کنم پیر شی، اما هیچ وقت نوبتی نشی!

سؤال کردم مادر نوبتی دیگه چیه؟

گفت: فردا که از کار افتاده شدی و قدرت انجام کار های عادی روزانه ات را نداشتی، بین بچه هات به خاطر نگهداری ات دعوا نشه که امروز نوبت من نیست. من نگهش نمی دارم، نوبت توست.

امیدوارم هیچ کدام ما هیچ وقت نوبتی نشیم!

مشاهده ملکوت

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: وقتی که ابراهیم برای مشاهده ملکوت بالا رفت، خداوند به او بصیرت فراوان داد تا جایی که از آسمان همه اهل زمین

ص: 116

را آشکارا مشاهده می کرد. در همین رابطه پروردگارم می فرماید:

(وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ)؛ (1) و این گونه، ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نمایاندم تا از جمله یقین کنندگان باشد.

ابراهیم در آن هنگام زن و مردی را در حال عمل پلید زنا مشاهده کرد و آن ها را نفرین نمود و آن دو به دعای ابراهیم هلاک شدند. سپس دو نفر دیگر را مشاهده کرد و آن ها را نفرین نمود. آن ها هم هلاک شدند. در این موقع به ابراهیم وحی شد: ای ابراهیم، دست از نفرین بندگان و کنیزان من بردار. توفیق بنده ای بیم رسان هستی و شریک مملکت من و مسلط بر بندگانم نیستی.

بندگان من در برابر من سه حالت دارند: یا توبه می کنند که من توبه پذیرم و آن ها را می آمرزم و عیوب شان را می پوشانم. و یا عذاب خود را شامل آنان نمی کنم؛ به خاطر این که می دانم از صلب آن ها فرزندان مؤمن بیرون می آیند.

بنابراین، با پدران کافر و مادران کافر آن ها با رفق و مدارا و تائی رفتار می کنم و عذاب خود را از آن ها بر می دارم تا زمینه ظهور فرزندان مؤمن آنان ایجاد شود. وقتی از این دنیا بروند عذاب خود را در حق آنان عملی می سازم و هر آینه عذابی که من برای آن ها آماده کرده ام، از نفرین و عذابی که تو در نظر گرفته ای بزرگ تر است؛ چون عذاب من بر حسب جلال و کبریای من است.

ص: 117

پس ای ابراهیم، مرا با بندگانم رها کن و امر آن ها را به من واگذار که هر آینه من جبار و بردبار و دانا و حکیم هستم. با آن ها مطابق علم و حکمت رفتار می کنم و قضا و قدر خود را در ایشان جاری می سازم. (1)

ناصر الدین شاه و مرد ذغال فروش

ناصر الدین شاه در بازدید از اصفهان با کالسکه سلطنتی از میدان کهنه عبور می کرد که چشمش به ذغال فروشی افتاد. مرد ذغال فروش فقط یک شلوارک به پا داشت و مشغول جدا کردن ذغال از خاکه ذغال ها بود و در نتیجه گرد ذغال با بدن عرق کرده و عریان او منظره وحشتناکی را به وجود آورده بود.

ناصر الدین شاه سرش را از کالسکه بیرون آورده و ذغال فروش را صدا کرد. ذغال فروش بدو آمد جلو و گفت بله قربان!

ناصر الدین شاه با نگاهی به سر تا پای او گفت: جنهم بوده ای؟

ذغال فروش زرنگ گفت: بله قربان!

شاه از برخورد ذغال فروش خوشش آمده و گفت: چه کسی را در جهنم دیدی؟

ذغال فروش حاضر جواب گفت: این هایی که در رکاب اعلا حضرت هستند همه را در جهنم دیدم.

شاه به فکر فرورفت و بعد از مکث کوتاهی گفت مرا آن جا ندیدی؟

ذغال فروش فکر کرد اگر بگوید شاه را در جهنم دیده که ممکن است دستور قتلش صادر شود. اگر هم بگوید که ندیدم که حق مطلب را ادا نکرده است. پس گفت: اعلا حضرت، حقیقتش این است که من تا ته جهنم نرفتم.

ص: 118

1- التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص 512؛ بحار الأنوار، ج 12، ص 60.

درخواست صبر از خداوند متعال

در برابر مصیبت‌ها باید از خدا کمک گرفت و صبر کرد که خداوند صبوری به اندازه بلا و مصیبت به انسان عطا می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(إِنَّ الْمَتَعُونَ تَأْتِي مِنَ اللَّهِ عَلَى قَدَرِ الْمُؤَذَّةِ، وَإِنَّ الصَّبْرَ يَأْتِي مِنَ اللَّهِ عَلَى قَدَرِ الْبَلَاءِ)؛ (1) کمک از جانب خداوند، به اندازه هزینه می‌رسد، و صبر و شکیبایی از جانب خداوند، به اندازه بلا می‌آید.

پذیرش ابتلائات

از قول امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

(إِنَّ لِلتَّكْبَاتِ غَايَاتٍ لَا بُدَّ أَنْ تَنْتَهِيَ إِلَيْهَا فَإِذَا أَحْكَمَ عَلَى أَحَدِكُمْ لَهَا فَلْيُطَاطِنِ لَهَا وَيَصْبِرْ حَتَّى تَجُوزَ فَإِنَّ إِعْمَالَ الْحِيلَةِ فِيهَا عِنْدَ إِقْبَالِهَا زَائِدٌ فِي مَكْرُوهِهَا)؛ (2) همانا گرفتاری‌ها اهدافی دارند که حتماً باید به آن‌ها برسند. پس اگر کسی از شما را به آن مبتلا ساختند، باید آن را بپذیرد و صبر کند تا این که بگذرد؛ چرا که چاره کردن آن به هنگام روی آوردنش، افزاینده سختی آن است.

صبر مبتنی بر پذیرش ابتلاء است. وقتی انسان آن را پذیرفت بر آن صبر می‌کند به انتها برسد. اما اگر نپذیرفت نتیجه‌ای جز افزایش درد و رنج ندارد.

معاذ بن جبل، یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. وی فرزند خود را از

ص: 119

1- کنز العمال، ج 6، ص 376، ح 16129.

2- تحف العقول، ص 201؛ بحار الأنوار، ج 71، ص 95.

دست می دهد و بی تاب می گردد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نامه ای به وی می نویسد و مصیبت فرزندش را به وی تسلیت می گوید.

در بخشی از نامه، به دو مسأله مهم اشاره می فرماید: یکی «اجتناب نا پذیری سختی ها» است و دیگری «برگشت نا پذیری سختی ها» و این گونه او را آرام می سازند. می فرمایند:

(وَ اعْلَمَ أَنَّ الْجَزَعَ لَا يُرْدُ مَيْتًا وَلَا يَدْفَعُ قَدْرًا، فَأَحْسِنِ الْعَزَاءَ وَ تَنْجِزِ الْمَوْعُودَ فَلَا يَذْهَبَنَّ أَسْمُكَ عَلَى مَا لَازِمٌ لَكَ وَ لِجَمِيعِ الْخَلْقِ، نَازِلٌ بِقَدْرِهِ)؛ (1) و بدان که بی تابی کردن، نه مرده را بر می گرداند و نه تقدیر را دفع می کند. پس به نیکی، عزادار باش و وعده الهی را قطعی بدان و نسبت به آن چه بر تو و بر همه مردم حتمی است و به تقدیر الهی نازل شده، تأسف نخور.

گفت پیغمبر

گفت پیغمبر که چون کوبی دری *** عاقبت زان در برون آید سری

چون نشینی بر سر کوی کسی *** عاقبت بینی تو هم روی کسی

چون ز چاهی می کنی هر روز خاک *** عاقبت اندر رسی در آب پاک

جمله دانند این اگر تو نگروی *** هر چه می کاریش روزی بدروی

ص: 120

گفت پیغمبر که حق فرموده است *** قصد من از خلق احسان بوده است

آفریدم تا ز من سودی کنند *** تا ز شهدم دست آلودی کنند

نه برای آنک تا سودی کنم *** وز برهنه من قبایی بر کنم (1)

خیر خواهی

مرحوم حاج اسماعیل دولابی می فرمود: همیشه سعی کنید خیر خواه دیگران باشید و برای بندگان خدا چیز خوب بخواهید. مؤمن می تواند با دل خود به اهل آسمان ها و زمین خیر برساند، با نیت خوب، با دعا کردن.

مثلاً کسی که صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام می فرستد، خیرش به همه موجودات عالم می رسد.

مواظب باش هر جا که می روی طالب خیر باشی؛ چون در آن صورت خداوند آن چه را طالبش هستی از در و دیوار بر تو می بارد.

اوائل راه، سالک با فکر و خیال و خواب حرکت می کند. مثلاً وقتی در خانه تان بر سر سفره می نشینید به اهل خانه خیلی توجه نداشته باشید و در نظر بگیرید که چند تن از اهل بیت عصمت و طهارت را مهمان کرده اید.

با این نیت سفره پهن کنید و غذا تهیه کنید و از خانواده تان پذیرایی کنید. چند بار که تکرار کردید، خواهید دید این نیت شریف چه آثار مبارکی بر

ص: 121

شما و خانواده تان خواهد گذاشت. زن خانه هم با همین نیت غذا بپزد و خانه را جارو کند.

با نیت کار کن. مثلاً در حمام خودت را به این نیت بشوی که داری نفست را از صفات رذیله و از هوی و هوس و آرزوهای دور و دراز می شویی. سرت را به این نیت اصلاح کن که داری گناهان و خیالات باطل را از وجودت قیچی می کنی. سرت را به نیت شانه کردن سر یک یتیم شانه کن. خانه را که جارو می زنی و لباس ها را که می شویی، به نیت بیرون ریختن دشمنان اهل بیت از زندگی و وجودت انجام بده.

چند وقت که با نیت کار کردی، آن وقت ببین که نور همه فضای زندگی ات را پر می کند و راه سیرت باز می شود.

اگر با نیت و توجه هفتاد بار به محاسن خود شانه بزنی همه صفات رذیله ات پاک می شود. اقلأ هر سه ماه یک بار به این نیت ریش هایت را شانه کن و سنگ تمام بگذارد.

حقیقت اخلاص و راه یابی به آن

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

(أَصْلُ الْإِخْلَاصِ الْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ)؛ (1) ریشه اخلاص، چشم برکندن از دست مردمان است.

هم چنین فرمودند:

(مَنْ رَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ أَحْلَصَ عَمَلَهُ)؛ (2) کسی که خواهان چیز هایی

ص: 122

1- تصنیف غرر الحکم، ص 398

2- تصنیف غرر الحکم، ص 155

باشد که نزد خداست، عمل خود را خالص می گرداند.

قطع امید از مردم و تنها به خدا امید بستن، سر چشمهٔ اخلاص است. همه چیز فانی و از بین رفتنی است، جز آن چه نزد خداست. (ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ)؛ (1) آن چه پیش شماست تمام می شود و آن چه پیش خداست پایدار است.» کدام عاقلی است که به آن چه نا پایدار است دل خوش کند؟!

رایت عشق

ای که به عشقت اسیر خیل بنی آدم اند *** سوختگان غمت با غم دل خرم اند
هر که غمت را خرید عشرت عالم فروخت *** با خیران غمت، بی خبر از عالم اند
در شکن طُره ات، بسته دل عالمی است *** و آن همه دل بستگان، عقده گشای هم اند
یوسف مصر بقا در همه عالم تویی *** در طلبت مرد وزن، آمده با درهم اند
تاج سر بو البشر، خاک شهیدان توست *** کاین شهدا تا ابد، فخر بنی آدم اند
در طلبت اشک ماست، رونق مرآت دل *** کاین دُرر با فروغ، پرتو جام جم اند
چون به جهان خرمی، جز غم روی تو نیست *** باده کشان غمت، مست شراب غم اند

ص: 123

عقد عزای تو هست، سنت اسلام و بس *** سلسله کائنات، حلقه این ماتم اند

گشت چو در کربلا، رایت عشقت بلند *** خیل ملک در رکوع، پیش لوایت خم اند

خاک سر کوی تو، زنده کند مرده را *** ز آن که شهیدان تو، جمله مسیحا دم اند

هر دم از این کشتگان گر طلبی بذل جان *** در قدمت جان فشان، با قدمی محکم اند (1)

ندای هر بامداد

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ مَلَكًا يَنْزِلُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ يَنْدِي يَا أَبْنَاءَ الْعَشِيرِينَ جِدُّوا وَاجْتَهِدُوا وَيَا أَبْنَاءَ الثَّلَاثِينَ لَا تَغُرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَا أَبْنَاءَ الْأَرْبَعِينَ مَاذَا أَعَدَدْتُمْ لِلِقَاءِ رَبِّكُمْ وَيَا أَبْنَاءَ الْخَمْسِينَ أَتَأْكُمُ النَّذِيرُ وَيَا أَبْنَاءَ السَّبْتِينَ زَرَعْنَا حَصَادُهُ وَيَا أَبْنَاءَ السَّبْعِينَ نُودِيَ لَكُمْ فَأَجِيبُوا وَيَا أَبْنَاءَ الثَّمَانِينَ أَتَنْتُمْ السَّاعَةَ وَأَنْتُمْ غَافِلُونَ ثُمَّ يَقُولُ لَوْ لَا عِبَادٌ زَكَّعَ وَرِجَالٌ خُشِعَ وَصَبِيَانٌ رُضِعَ وَأَنْعَامٌ رُتِعَ لَصَبَّ عَلَيْكُمْ الْعَذَابُ صَبًّا)؛ (2)

خداوند فرشته ای را آفریده و هر بامداد فرود می آید و فریاد می زند:

ای افراد بیست ساله، تلاش و کوشش کنید!

ص: 124

1- فؤاد کرمانی

2- إرشاد القلوب، ج 1، ص 32.

و ای سی ساله ها، زندگی دنیا شما را فریب ندهد!

و ای چهل ساله ها، برای دیدار خدا چه چیزی آماده کرده اید؟!

و ای پنجاه ساله ها، خطر به بالای سرتان رسیده است!

و ای شصت ساله ها، نزدیک است از دنیا بروید!

و ای هفتاد ساله ها، شما را ندا می کنند و شما غافلید!

سپس می گوید: اگر بندگان اهل طاعت و مردان فروتن و کودکان شیر خوار و حیوانات بی گناه نبودند، عذاب بر سرتان فرو می ریخت.

روزی رسان

روزی حضرت سلیمان در ساحل دریا نشسته بود. مورچه ای را دید که دانه گندمی را حمل کرده و به طرف دریا می برد. مورچه به آب رسید. ناگهان وزغی از آب بیرون آمد و دهان گشود و مورچه وارد دهان او شد. وزغ به زیر آب رفت. مدت ها طول کشید. سپس از آب بیرون آمد و دهان خود را گشود. مورچه از دهان او بیرون آمد، در حالی که دانه گندم همراه او نبود.

سلیمان بسیار متعجب شد. مورچه را فرا خواند و از او درباره این ماجرا پرسید. مورچه گفت: ای رسول خدا، در قعر این دریایی که دیدی صخره ای تو خالی وجود دارد که در درون آن کرم نا بینایی زندگی می کند. خدا او را در آن مکان آفریده و نمی تواند برای معاش خود از آن سنگ خارج شود.

خداوند مرا متصدی رزق او قرار داده است. من روزی او را حمل می کنم و خداوند این وزغ را مأمور نموده تا مرا به آن مکان ببرد و روزی

کرم را به او برسانم و سپس دوباره وارد دهان وزغ شده و او مرا به سطح آب و ساحل برساند.

سلیمان گفت: آیا از آن کرم تسبیح شنیده ای؟ او گفت: آری، آن کرم می گوید: ای خدایی که مرا در سوراخ این سنگ در عمق این دریا فراموش نکرده ای و روزی مرا می رسانی، به رحمت خود بندگان مؤمنان را فراموش مکن. (1)

آشنایی با نور

اندک اندک خوی کن با نور روز *** ورنه خفاشی بمانی بی فروز

باید با خورشید حقیقت و نور خدا و اولیایش آشنا شویم تا تجلی آن ها را در قیامت تحمل کنیم و کور نشویم.

باطن اعمال

آن سخن های چو مار و کژ دمت *** مار و کژ دم گشت و می گیرد دمت

این رکوع و این سجودی را که کشت *** این رکوع و این سجودت می شود آن جا بهشت

این جهان کوه است و فعل ما ندا *** سوی ما آید ندا ها را صدا (2)

ص: 126

1- الدعوات (للراوندى)، ص 115؛ بحار الأنوار، ج 14، ص 97

2- مولوی

همه اعمال ما یک صورت ملکوتی و باطنی دارد که در عالم قیامت مجسم می شود.

(يَوْمَ تَجِدُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا)؛ (1) روزی که هر کسی آن چه کار نیک به جای آورده و آن چه بدی مرتکب شده، حاضر شده می یابد؛ و آرزو می کند: کاش میان او و آن [کار های بد] فاصله ای دور بود!

ضعیفان؛ واسطه روزی

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(أَكْرِمُوا ضَعْفَاءَكُمْ فَإِنَّمَا تُرْزَقُونَ وَتُنصَرُونَ بِضَعْفَائِكُمْ)؛ (2) ضعیفان خود را گرامی بدارید؛ که شما به واسطه ایشان روزی داده و یاری می شوید.

بنابراین، ضعیفا حق بزرگی به گردن ما دارند. باید قدر و ارزش آنان را دانست و در خدمت شان بود.

قیمت حاکم

روزی ملا به حمام رفته بود. اتفاقاً حاکم ظالم آن شهر هم برای استحمام آمد. حاکم برای این که با ملا شوخی کرده باشد، رو به او کرد و گفت: ملا، قیمت من چقدر است؟

ملا گفت: بیست تومان.

حاکم ناراحت شد و گفت: مردک نادان این که تنها قیمت لنگ حمام

ص: 127

1- سوره آل عمران، آیه 30

2- إرشاد القلوب، ج 1، ص 32.

من است.

ملا هم گفتم: منظورم همین بود و الا خودت ارزش نداری!

نگاهی بلند

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

(أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عَزِيرٍ إِذَا وَقَعَتْ فِي مَعْصِيَةٍ فَلَا تَنْظُرْ إِلَى صِدْعِهَا وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى مَنْ عَصَيْتَ وَإِذَا أُوتِيَتْ رِزْقًا مِّنِّي فَلَا تَنْظُرْ إِلَى قَلْبِهِ وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى مَنْ أهدَاهُ وَإِذَا نَزَلَتْ بِكَ بَلِيَّةٌ فَلَا تَشْكُ إِلَى خَلْقِي كَمَا لَا أَشْكُوكَ إِلَى مَلَائِكَتِي عِنْدَ صُعودِ مَسَاوِيكَ وَفَضَائِحِكَ)؛ (1)

خداوند به عزیر وحی کرد:

یا عزیر، اگر دچار معصیتی شدی، نگاه به کوچکی آن معصیت مکن، نگاه کن بین چه کسی را معصیت کردی!

و هر گاه رزقی از من به تو رسید، توجه به کمی آن مکن، بین چه کسی آن را به تو ارزانی داشته است.

و هر گاه دچار بلائی شدی، شکایت مرا پیش مردم مبر؛ چنان که هنگام صعود گناهان و اعمال زشت تو، من شکایت تو را پیش فرشتگان خود نمی برم.

صلای عشق

دلایک دم رها کن آب و گل را *** صلاهی عشق در ده اهل دل را

ص: 128

ز نور عشق شمع جان بر افروز *** ز بور عشق از جانان در آموز
چو زیر از عشق رمز راز می گوی *** چو بلبل بی زبان اسرار می گوی
چو داوود آیت سر گشتگان خوان *** ز بور عشق بر آشفتهگان خوان
حدیث عشق ورد عاشقان ساز *** دل و جان در هوای عاشقان باز
چو عود از عشق بر آتش همی سوز *** چو شمعی می گری و خوش همی سوز
شراب عشق در جام خرد ریز *** وز آن جا جرعه ای بر جان خود ریز (1)

زندان دنیا

مرحوم حاج اسماعیل دولایی می فرمود: دنیا زندان مؤمن است. زندان جای فرد گناه کار است. گناه انسان قبل از آمدن به دنیا گر چه آگاهانه نبود، اما مثل هر عمل دیگری اثر وضعی اش را داشت. مثل کسی که شرابی را به گمان آب می نوشد و در اثر آن مست می شود. برای پاک شدن از آثار آن گناه، انسان باید یک دوره در زندان دنیا زندانی بکشد.

می فرمود: رفیق و انیس خوب از یک سو و از سوی دیگر قانع بودن و تن دادن، سختی زندان را از بین می برد و حتی آن را دوست داشتی و

ص: 129

لذت بخش می کند.

دنیا زندان مؤمن است. خداوند دو سره کسی را عذاب نمی کند. کافر در دنیا آزاد است و بی بند و باری می کند و در دنیا خوش می گذراند؛ لذا بعد از مرگ به سجن و زندان می رود. مؤمن در دنیا دستش بسته است و سختی می کشد، لذا بعد از مرگ به بهشت می رود.

می فرمود: مؤمنین باید حواس شان جمع باشد که این زندان موقت است و تمام می شود. لذا باید تحمل کنند و به آن تن بدهند و کاری کنند که در زندان کسانی به سراغ آن ها بیایند که به آن ها محبت کنند و بشارت دهند، تا زندان به آن ها خوش بگذرد.

مزد کارگر

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(أعطوا الأجير أجره قبل أن يجف عرقه؛ [\(1\)](#) مزد کارگر را پیش از آن که عرقش خشک شود بدهید.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

(نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يُسْتَعْمَلَ أَجِيرٌ حَتَّى يُعْلَمَ مَا أُجْرَتُهُ؛ [\(2\)](#) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این که کارگری، پیش از تعیین مزدش به کار گرفته شود نهی فرمود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(مَنْ ظَلَمَ أَجِيرًا أُجْرَهُ أَحْبَطَ اللَّهُ عَمَلَهُ وَحَرَّمَ عَلَيْهِ رِيحَ الْجَنَّةِ، وَإِنَّ

ص: 130

1- كنز العمال، ح 9126.

2- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 10، ح 4968.

رِيحَهَا لَتُوجَدُ مِنْ مَسِيرِهِ خَمْسِمِائَةَ عَامٍ؛ (1) کسی که مزد اجیری را کم دهد، خداوند عملش را باطل می گرداند و بوی بهشت را که از مسافت پانصد سال به مشام می رسد، بر وی حرام می کند.

ای که ز دیده غایبی!

ای که ز دیده غایبی در دل ما نشسته ای *** حسن تو جلوه می کند وین همه پرده بسته ای
خاطر عام برده ای خون خواص خورده ای *** ما همه صید کرده ای خود ز کمند جسته ای
از دگری چه حاصلم تا ز تو مهر بگسلم *** هم تو که خسته ای دلم مرهم ریش خسته ای
گر به جراحت و الم دل بشکستیم چه غم *** می شنوم که دم به دم پیش دل شکسته ای (2)

آغاز فرج

وقتی سختی ها به نهایت خود برسند، فرج آغاز می شود. شبیه قلّه کوه که در نهایت بلندی آن، سراشیبی فرا می رسد. به همین جهت، هر چه سختی ها بیش تر شوند، به دورانی خوشایند نیز نزدیک تر شده ایم. بنابراین، از سخت تر شدن موقعیت، ناراحت نشوید که این خود نوید گشایش است. علی علیه السلام در این باره می فرمایند:

(عِنْدَ تَنَاهِي الشَّدَّةِ تَكُونُ الْفُرْجَةُ وَعِنْدَ تَضَاقِقِ حَلَقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ

ص: 131

1- الأماي للصدوق، ص 513، ح 707

2- سعدی

الرّخاء؛ (1) هنگام اوج گرفتن سختی ها، گشایش فرا می رسد و هنگام تنگ شدن حلقه های بلا، دوران آسایش فرا می رسد.

وقتی بچه ها اشتباه می کنند

هر کسی ممکن است دستش به فنجان چایی بخورد و روی فرش بریزد. ممکن است لباسش را وارونه تن کند و به مهمانی برود. همه اشتباه می کنند، البته بچه ها بیش تر. دست خودشان نیست، بی تجربه هستند.

فکر می کند اگر موهای عروسکش را بچیند دویاره مثل موهای خودش بلند می شود. یا هواپیمای پلاستیکی را از پنجره به بیرون پرتاب می کند تا واقعاً پرواز کند.

اما والدین نباید بچه را به خاطر اشتباهش سرزنش کنند. یکی، دو بار، ده بار که سرزنش شود، اعتماد به نفسش پایین می آید. به طوری که شاید دیگر هیچ وقت حالش سر جا نیاید.

سرزنش باعث می شود، با هر اشتباه احساس شرمندگی کند و از ترس سرزنش شدن دست به هیچ کار و ابتکاری نزند.

تصویری که این کودک از خودش پیدا می کند، تصویر یک آدم بی عرضه و شکست خورده است که دست به هر کاری می زند خراب کاری می کند. این تصویر که در عمق وجود کودک جا خوش کرده است، چگونه ممکن است در 25 سالگی تغییر کند؟ خدا می داند.

بعضی از پدر و مادرها به محض این که بچه می خواهد دست به کاری بزند، از ترس این که مبادا خراب کاری کند، فوراً عنان کار را دستش می گیرند

ص: 132

و به بهترین شیوه آن را انجام می دهند. و به همین راحتی فرصت آموختن تجربه های جدید را از بچه می گیرند.

بهتر این است که صبر کنند بچه خودش تجربه کند و حتی اشتباه کند و نتیجه اشتباهش را ببیند. وقتی هم که از اشتباهش غمگین شد، او را دل داری بدهند و به او بفهمانند که اشکالی ندارد. هر کسی ممکن است اشتباه کند، حتی مامان و بابا. فقط باید دوباره تلاش کند و این بار حواسش باشد اشتباه قبلی را تکرار نکند.

اسباب ورود به بهشت

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(أَرْبَعٌ مَنْ كُنَ فِيهِ نَشَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ كَنَفَهُ، وَأَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ فِي رَحْمَتِهِ : حُسْنُ الْخُلُقِ يَعِيشُ بِهِ فِي النَّاسِ، وَرِفْقٌ بِالْمَكْرُوبِ، وَشَفَقَةٌ عَلَى الْوَالِدَيْنِ، وَإِحْسَانٌ إِلَى الْمَمْلُوكِ)؛ (1) چهار چیز است که در هر کس وجود باشد، خداوند سایه حمایت خود را بر او می گستراند و به رحمت خود او را به بهشت می برد:

1. اخلاق خوش که با آن در میان مردم زندگی کند.

2. ملاطفت با غم دیده.

3. مهربانی با پدر و مادر.

4. نیکی کردن به غلامان و زیر دستان.

نعمت های معنوی

نعمت های بهشت و معنوی آخرتی تکراری نیست که ملال آور باشد.

ص: 133

1- الخصال، ص 225، ح 57؛ بحار الأنوار، ج 74، ص 71، ح 51.

همه نو تازه است.

هر زمان نو صورتی و نو جمال *** تا ز نو دیدن فرو می رد ملال

من همی بینم جهان را پر نعیم *** آب ها از چشمه ها جوشان مقیم

بانگ آتش می رسد در گوش من *** مست می گردد ضمیر و هوش من

شاخه ها رقصان شده چون تایبان *** برگ ها کف زن مثال مطربان

شیخ محمد تقی بافقی

مرحوم حاج اسماعیل دولابی می فرمود: آقایی به نام شیخ محمد تقی بافقی، در قم بود. بنده هر وقت قم می رفتم و می دیدم طلبه ای نزد او آمده اما شیخ پولی ندارد تا به او بدهد، یک مقدار از پولی که در جیبم بود به شیخ محمد تقی می دادم. او هم به آن ها می داد. من چه می دانستم که خمس چیست؛ خمس بده و خمس بگیر کیست؛ می دیدم شیخ محمد تقی می خواهد به طلبه ها پول بدهد و مستحق است به او می دادم.

رفیقی داشتم. نامش مشهدی رمضان علی و از مردان خیلی پاک و پاکیزه بود. زیاد با سواد و درس خوانده نبود، اما عقلش قشنگ بود. هر دو زارع بودیم. وقتی محصولش را در میدان می فروخت، با جیب پر پول که جرینگ جرینگ صدا می کرد بر می گشت و آن وقت همراه من می آمد.

او هم لنگش روی دوشش بود و با هم از حضرت عبد العظیم راه

می افتادیم تا به قم برسیم. کم کم فهمید که من با شیخ محمد تقی دوست هستم. خلاصه وقتی من به شیخ پول دادم، او هم از من تقلید کرد و مقداری پول به ایشان داد.

پول که داد یک نفری از او پرسید: آیا این شیخ محمد تقی مجتهد است، یا از کسی اجازه دارد؟ مسأله پرسید. مسأله ای که کاش بلد نبودیم و نمی پرسیدیم! رفیق من گفت: و الله من نمی دانم، من دیدم کربلایی محمد اسماعیل که دوست من است پولش را به شیخ محمد تقی می دهد، من هم دادم و چیزی نپرسیدم.

دفعه بعد، این رفیق من هم از من همین سؤال را پرسید. وقتی پیش حاج شیخ رفتیم، از او پرسیدم: حاج شیخ، شما مجتهدی یا اجازه داری؟! گفت: برای چه می پرسی؟ گفتم: می خواستم بدانم. گفت: هیچ کدام. نه مجتهدم و نه اجازه دارم.

شیخ محمد تقی توی دست و بال حاج شیخ عبد الکریم بود. سنش حدود چهل یا پنجاه سال بود و حاج شیخ عبد الکریم او را امین می دانست و اموال به اختیارش بود.

وقتی گفت هیچ کدام، من گفتم: پس شما از حاج شیخ عبد الکریم اجازه نگرفته اید؟ خوب می خواستی اجازه بگیری که حداقل مردم راحت باشند. گفت: لای دست پدر شان، مگر من به کسی گفته ام که به من پول بده. یک چیزی هم به خودم گفتم. وقتی گفت لای دست پدر شان، یعنی به خود من هم گفتم. یعنی من که به تو نگفتم پول بده؛ تو خودت دیدی که من می خواهم به یکی پول بدهم و ندارم دادی. در صورتی که اگر کسی این

جور بدهد، او نه به دست شیخ عبد الکریم که به دست خود حضرت ولی عصر علیه السلام داده است!

البته این را حالا می فهمم، آن وقت نمی فهمیدم. حالا می دانم که اگر کسی در روی زمین این جور کاری بکند، به دست خود حضرت ولی عصر علیه السلام داده است. چون این را از روی فکر نداده، بلکه این از فطرت بیرون زده و جایی رفته که نمی دانی کجاست! این خیلی قیمتی است.

آن جا که مراقب و مواظب چیزی هستی، خیلی دقت می خواهد که آن را سالم از آب در آوری. ولی آن جا که تصادفاً از تو سر می زند، این از صفت و اخلاق توست و در حقیقت مال خود حضرت است. یعنی از خودش به خودش برگشت.

بعد یک قدری صبر کرد و به من و رفیقم گفت: هشت سال در نجف نزد آقا سید محمد کاظم یزدی درس خوانده است. سید از علمای بزرگ نجف است که زمان مشروطه هم بوده و تمام علما و مجتهدین از کتاب او بهره می برند.

شیخ محمد تقی، اهل یزد و قوی بود. خودش می گفت: از سید محمد کاظم مراقبت می کرده و اگر کسی به ایشان زور می گفته، مثلاً جوانی بی ادبی می کرده، ساکت نمی مانده است. شیخ پس از هشت سال درس خواندن، یک شب که مشغول عبادت بوده، خودش به خودش می گوید: خوب است که به یزد بروم و با مردم باشم و هر چه را هم بلد هستم، به مرور به آن ها بگویم. اگر دیدم که کم آمد، دوباره به نجف باز می گردم و ظرفم را پر می کنم.

گفت: تا این را گفتم، به ذهنم آمد که یک اجازه هم از سید محمد کاظم بگیرم. البته اگر صد تا اجازه هم می خواست به او می داد که هر کس به شیخ سهم امام بدهد جایز است. وقتی به ایران می آمد، چون امین بود، هر چه خودش نیاز داشت بر می داشت و باقی را هم به نجف می فرستاد.

اما گفت: به خودم گفتم: بگذار به قرآن هم تفأل بزنم. اگر اذن داد که نزد سید کاظم می روم و اگر هم نداد همین جوری به ایران بر می گردم. گفت: تا قرآن را باز کردم، این آیه آمد: (أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ). (1)

اگر شما از اول تا آخر قرآن بگردی، نمی توانی یک کلام پیدا کنی که برای شیخ محمد تقی دندان شکن تر از این آیه باشد.

اگر بخواهیم آن را معنا کنیم، معنای خوبی ندارد. اما برای خدا خیلی شیرین است. از بس شدت محبت و دوستی در آن خوابیده، حساب ندارد.

آیه به من و شما هم می گوید: آیا خدا با قدرت و علم و حیاتش برای بندگانش کافی نیست؟! از شیخ سؤال می کند: تو که شیخ محمد تقی هستی، درس خوانده ای و می خواهی درس دین هم به مردم بدهی، آیا خدا برایت کافی نیست؟!

می گفت: تا صبح خیلی گریه کردم که من چقدر بی ادب بودم که پرسیدم. آدم با فهم، چرا پرسد؟ فردا شب هم برای خدا حافظی غذایی درست کردم و طلبه ها را جمع کردم. آن ها که آمدند گفتند: شیخ محمد تقی، آیا از سید محمد کاظم اجازه گرفتی؟ گفتم: نه. گفتند: پس می خواهی بدون اجازه بروی؟ خوب برو از او اجازه بگیر؛ او که به شما اجازه می دهد.

ص: 137

1- «آیا خداوند برای بنده اش کافی نیست؟!» سورة زمر، آیه 36.

ده تا هم بخواهی می دهد، چرانمی روی؟ وقتی که این هفت هشت طلبه، خوب حرف های شان را زدند، ماجرا را به آن ها گفتم. آن ها هم همگی به گریه افتادند.

جان من! آدمی هر چه سر و کارش را با خدا بهتر کند، قشنگ تر است.

گفت پیغمبر

گفت پیغمبر ز سرمای بهار *** تن میوشانید یاران زینهار

زانک با جان شما آن می کند *** کان بهاران با درختان می کند

لیک بگریزید از سرد خزان *** کان کند کو کرد با باغ و رزان

راویان این را به ظاهر برده اند *** هم بر آن صورت قناعت کرده اند

بی خبر بودند از جان آن گروه *** کوه را دیده ندیده کان بکوه

آن خزان نزد خدا نفس و هواست *** عقل و جان عین بهارست و بقاست

مر تو را عقلی است جزوی در نهان *** کامل العقلی بجواندر جهان

جزو تواز کل او کلی شود *** عقل کل بر نفس چون غلی شود

ص: 138

پس به تاویل این بود کانفاس پاک *** چون بهارست و حیات برگ و تاک

از حدیث اولیا نرم و درشت *** تن میوشان زانک دینت راست پشت

گرم گوید سرد گوید خوش بگیر *** تا ز گرم و سرد بجهی وز سعیر

گرم و سردش نو بهار زندگی است *** مایه صدق و یقین و بندگی است

زان کزو بستان جان ها زنده است *** زین جواهر بحر دل آکنده است

بر دل عاقل هزاران غم بود *** گر ز باغ دل خلالی کم شود (1)

در حدیث آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(اغْتَمُّوا بَرْدَ الرَّيِّعِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ بِأَبْدَانِكُمْ مَا يَفْعَلُ بِأَشْجَارِكُمْ؛ (2)

سرمای بهار را غنیمت شمارید که با تن شما آن کند که با درختان شما، و از سرمای پائیز دوری کنید که با تن شما آن کند که با درختان شما.

ص: 139

1- مولوی

2- بحار الأنوار، ج 59، ص 271.

بهشتیان نشانه هایی دارند که آن ها را در همین دنیا می توان شناخت. اگر در کسی این نشانه ها باشد، بهشت او تضمینی است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

(إِنَّ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ أَرْبَعَ عِلَامَاتٍ: وَجْهٌ مُنْسَطٌ، وَ لِسَانٌ لَطِيفٌ، وَقَلْبٌ رَحِيمٌ، وَيَدٌ مُعْطِيَةٌ)؛ (1) اهل بهشت، چهار نشانه دارند: روی گشاده، زبان خوش، دل مهربان و دست دهنده.

چهره های بشاش و انسان های متبسم و خوش رو، کسانی که با احترام و محبت با دیگران سخن می گویند، کسانی که قلبی مهربان دارند و به خانواده و خویشان و دوستان و هم کیشان و اهل ایمان مهر می ورزند، کسانی که اهل سخاوت و بخشش اند و همواره به فکر ضعیفان و محرومین هستند و آنان را در اموال خود شریک می گردانند، بهشتیان روی زمین اند.

حدیث کسا در نگاه آیت الله بهجت رحمه الله

حدیث کسا که مثلاً شاید بعضی ها گفته بودند که اصلاً سند ندارد، خدا می داند اگر کسی بشمارد چقدر معجزات در خود همین حدیث کساست! چقدر معجزات!

حضرت فاطمه علیها السلام می گوید: خدا به جبرئیل گفت؛ جبرئیل از خدا فلان سؤال را کرد؛ جبرئیل آمد به پدرم فلان مطلب را گفت.

نمی گوید پدرم گفته است که خدا به جبرئیل گفت. خودش از مقام اعظم ربوبی نقل می کند.

ص: 140

این قدر معجزات در همین حدیث کسا هست! ای کاش کسی بتواند بشمارد!

شکرها زین عشق

خنده از لطفت حکایت می کند *** ناله از قهرت شکایت می کند

این دو پیغام مخالف در جهان *** از یکی دلبر روایت می کند

غافلی را لطف بفریبید چنان *** قهر نندیشد جنایت می کند

وان یکی را قهر نومیدی دهد *** یأس کلی را رعایت می کند

عشق مانند شفیع مشفق *** این دو گمراه را حمایت می کند

شکرها داریم زین عشق ای خدا *** لطف های بی نهایت می کند

هر چه ما در شکر تقصیری کنیم *** عشق کفران را کفایت می کند

کوثر است این عشق یا آب حیات *** عمر را بی حد و غایت می کند (1)

ص: 141

سخت ترین لحظات

امام سجاد علیه السلام فرمودند:

(أَشَدُّ سَاعَاتِ ابْنِ آدَمَ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ:

السَّاعَةُ الَّتِي يُعَايِنُ فِيهَا مَلَكُ الْمَوْتِ،

و السَّاعَةُ الَّتِي يَقُومُ فِيهَا مِنْ قَبْرِهِ،

و السَّاعَةُ الَّتِي يَقِفُ فِيهَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى)؛ (1)

سخت ترین لحظات فرزند آدم سه لحظه است:

1. لحظه ای که ملک الموت را می بیند.

2. لحظه ای که از گور خود بر می خیزد.

3. لحظه ای که در پیشگاه خدای تبارک و تعالی می ایستد.

بازگشت یونس به سوی قومش

بر اساس سنت خداوند ایمانی مفید است که با اختیار و قبل از نزول عذاب و دیدن نشانه های عذاب باشد. اما ایمان بعد از آن مفید نیست. این قانون و سنت تنها درباره قوم یونس شکسته شد و استثنا برداشت. خداوند عذاب را از آنان برداشت و فرصت داد تا ایمان بیاورند و با مرگ طبیعی بمیرند.

در روایتی معتبر نقل شده است که سماعه می گوید: از امام علیه السلام شنیدم که فرمود: هر عذابی که بر قومی نازل شد بازگشت نخورد، جز قوم یونس. از آن حضرت پرسیدم: آیا عذاب بر آن ها سایه افکنده بود. فرمود: آری. پرسیدم: پس چرا دفع شد؟ جواب داد در علمی که ثابت پیش خدا هست و

ص: 142

کسی از آن خبر ندارد نوشته بوده است که قوم یونس عذاب نمی شوند. (1)

در روایتی مورد قبول نقل شده است که امام باقر علیه السلام فرمود: یونس به مدت سه روز در شکم ماهی ماند و خدا را در میان سه تاریکی، یعنی تاریکی شکم ماهی، تاریکی شب، و تاریکی دریا، می خواند و می گفت: «(لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ)؛ ای خدای یگانه تو منزهی، من به خود ستم کردم و از ستم کارانم.»

و خدا اجابتش کرد. ماهی خود را به بیرون آب آورد و دهانش را باز کرد و او را به بیرون آب انداخت. خدا برای او کدویی رویانید. کدورا می مکید و از برگ های آن سایه بان برای خویش قرار داد. و این در حالی بود که موی او ریخته بود و پوستش نازک شده بود.

پیوسته یونس تسبیح خدا می گفت و شب و روز خدا را یاد می کرد. بعد از مدتی که یونس قوی و توانمند گشت، خداوند کرمی را بر انگیخت و قسمت پایین کدورا خورد. کدو خشک و تبدیل به زباله شد.

این جریان بر یونس دشوار آمد و غمناک شد. خدا به او وحی کرد که چرا غمناک گشتی؟ یونس جواب داد: به خاطر این کدو ناراحت و غمناک شدم؛ زیرا که من از آن بهره مند بودم و تو کرم را بر آن مسلط کردی و خشک گردید.

خداوند فرمود: ای یونس، تو به خاطر خشکیدن یک درخت محزون شدی، با این که تو آن را نرویانده بودی و آبش نداده بودی، ولی به خاطر صد هزار انسان و یا بیش تر که بر آن ها عذاب نازل شد محزون نگشتی و

ص: 143

1- علل الشرایع، ص 77، ح 2.

درخواست عذاب کردی؟! اهل نینوا بعد از تو به خدا ایمان آورده اند و اهل تقوی گشته اند. به سوی آنان برگرد.

یونس به سوی قوم خویش روانه شد. هنگامی که نزدیک نینوا رسید، از خجالت و شرمندگی داخل نینوا نشد. با چوپانی ملاقات کرد و به او گفت: برو داخل شهر نینوا و به مردم خبر بده یونس باز گشته است. چوپان خطاب به او گفت: تو خجالت نمی کشی؟! چرا دروغ می گویی؟ یونس در دریا غرق شده و از بین رفته است.

یونس به چوپان گفت: اگر این گوسفند تو به زبان آید و بگوید من یونس هستم باور می کنی؟ چوپان گفت: آری.

یونس گفت: خدایا، این گوسفند را به نطق آور تا به نفع من گواهی دهد. بلافاصله گوسفند به نطق آمد و گواهی داد که او یونس است.

چوپان به شهر آمد و مردم را با خبر کرد. مردم او را دستگیر کرده و خواستند کتکش بزنند. چوپان گفت: من دلیل و برهان دارم. مردم گفتند: دلیل تو چیست؟ گفت: این گوسفند است. گوسفند شهادت داد که خدا یونس را برگردانیده است. مردم از شهر بیرون ریختند و یونس را یافتند و به او ایمان آوردند، و چه ایمان زیبایی آوردند. خداوند آنان را تا مرگ شان بهره مند ساخت، در حالی که از عذاب نازل شده نجات داده بود. (1)

همان گونه که زندگی می کنیم!

سرنوشت ابدی انسان در همین دنیا رغم می خورد. نوع مرگ و حشر و قیامت انسان برگرفته از زندگی او در دنیاست. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

ص: 144

(يَمُوتُ الرَّجُلُ عَلَى مَا عَاشَ عَلَيْهِ، وَيُحْشَرُ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ)؛ (1) آدمی آن گونه که زندگی کرده است، می میرد و بر همان حالی که مرده است، برانگیخته می شود.

عاقبت و آخرت خود را باید در همین دنیا بسازیم. پس از دنیا دوران سازندگی تمام می شود. مرگ پایان راه نیست، اما پایان فرصتی است که به انسان داده می شود که مسیر و سر نوشت خود رقم بزند؛ یا به سوی بهشت و جوار رحمت خداوند، و یا مسیری که به دوزخ و عذاب الهی می انجامد.

به تمنای وصال

تا کی به تمنای وصال تو یگانه *** اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه

خواهد به سر آید شب هجران تو یا نه؟ *** ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانه

رفتم به در صومعه عابد و زاهد *** دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد

در میکده رهبانم و در صومعه عابد *** گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه

روزی که برفتند حریفان پی هر کار *** زاهد سوی مسجد شد و من جانب خمّار

من یار طلب کردم و او جلوه گه یار *** حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هر در که ز من صاحب آن خانه تویی تو *** هر جا که روم پرتو کاشانه تویی تو

ص: 145

در میکده و دیر که جانانه تویی تو *** مقصود من از کعبه و بت خانه تویی تو

مقصود تویی کعبه و بت خانه بهانه

بلبل به چمن زان گل رخسار نشان دید *** پروانه در آتش شد و اسرار عیان دید

عارف صفت روی تو در پیر و جوان دید *** یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید

دیوانه منم من که روم خانه به خانه

عاقل به قوانین خرد راه تو پوید *** دیوانه برون از همه آیین تو جوید

تا غنچه بشکفته این باغ که بوید *** هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

بیچاره بهائی که دلش زار غم توست *** هر چند که عاصی است زخیل خدم توست

امید وی از عاطفت دم به دم توست *** تقصیر خیالی به امید کرم توست

یعنی که گنه را به از این نیست بهانه (1)

عذاب زبان

در میان اعضا و جوارح انسان آن چه بیش از همه در سرنوشت انسان تأثیر گذار است زبان اوست. زبان می تواند منشأ بسیاری از حوادث و فجایع بزرگ در زندگی بشر باشد. از همین است که عذاب زبان شدید ترین عذاب هاست. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(يُعَذَّبُ اللَّهُ اللِّسَانَ بِعَذَابٍ لَا يُعَذَّبُ بِهِ شَيْئًا مِنَ الْجَوَارِحِ، فيقول: أَي رَبِّ، عَذَّبْتَنِي بِعَذَابٍ لَمْ تُعَذَّبْ بِهِ شَيْئًا! فيقال له: خَرَجْتَ مِنْكَ كَلِمَةً فَبَلَغْتَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، فَسَفِكَ بِهَا الدَّمَ الْحَرَامَ،

ص: 146

و انْتَهَبَ بِهَا الْمَالَ الْحَرَامَ، و انْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجَ الْحَرَامَ؛ (1) خداوند، زبان را عذابی می دهد که هیچ یک از اعضای دیگر را چنان عذابی نمی دهد. پس زبان می گوید: ای پروردگار! مرا عذابی دادی که هیچ چیز را چنان عذابی نداده ای!

در پاسخ او گفته می شود: «سخنی از تو بیرون آمد و به شرق و غرب زمین رسید و به واسطه آن، خونی به نا حق ریخته شد، و مالی به غارت رفت، و ناموسی هتک شد».

بیش از همه باید از زبان مان مراقبت کنیم و نگذاریم در اختیار شیطان و هواهای نفسانی قرار گیرد، بلکه آن را در کنترل خود و تحت فرمان الهی قرار دهیم.

چرا از خاک؟!

به خدا گفتم: چرا مرا از خاک آفریدی؟

چرا از آتش نیستم تا هر که قصد داشت با من بازی کند او را بسوزانم؟!

خدا گفت: تو را از خاک آفریدم تا بسازی، نه بسوزانی!

تو را از خاک، از عنصری برتر ساختم، تا با آب گل شوی و زندگی ببخشی!

از خاک آفریدم تا اگر آتشت زنده، باز هم زندگی کنی و پخته تر شوی!

تا اگر هزار بار تو را بازی دادند، بر خیزی و سر بر آوری!

در قلبت دانه عشق بکاری، و رشد دهی و از میوه شیرینش زندگی را دگرگون سازی!

پس به خاک بودنت بیال!!

ص: 147

ما عدم هاییم!

ما که باشیم ای تو ما را جان جان *** تا که ما باشیم با تو در میان

ما عدم هاییم و هستی ها نما *** تو وجود مطلق و هستی ما

ما همه شیران ولی شیر علم *** حمله شان از باد باشد دم به دم

حمله شان پیداست و نا پیداست باد *** آنک نا پیداست هرگز گم مباد

باد ما و بود ما از داد توست *** هستی ما جمله از ایجاد توست

لذت هستی نمودی نیست را *** عاشق خود کرده بودی نیست را (1)

نورانیت صلوات

یکی از برکات ذکر شریف صلوات، ایجاد نورانیت است. هر چقدر نور در انسان بیش تر شود، عقل و فهم و درجه و رتبه انسان بالا تر می رود. روز قیامت رتبه انسان ها بر اساس نورانیت آن هاست. زُهری از سالم و او از پدرش نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود:

(أَكثَرُكُمْ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَكثَرُكُمْ حُبًّا لآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)؛ (2) در روز قیامت کسی از شما نور بیش تری خواهد داشت که محبت بیش تری به آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم داشته باشد.

چون چهارده معصوم علیهم السلام نور هستند، قرآن هم نور است. هر کس به این ها نزدیک تر است، نور و درجه اش بیش تر است. هر کس محبتش به این بزرگواران بیش تر است، نورش هم بیش تر است.

ص: 148

1- مولوی

2- شواهد التنزیل، ج 2، ص 310

از چیز هایی که نور ایجاد می کند، مداومت بر ذکر شریف صلوات است. پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(مَنْ صَلَّى عَلَيَّ مَرَّةً خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيَّ رَأْسَهُ نُورًا وَعَلَى يَمِينِهِ نُورًا وَعَلَى شِمَالِهِ نُورًا وَعَلَى فَوْقِهِ نُورًا وَعَلَى ظَهْرِهِ نُورًا وَعَلَى تَحْتِهِ نُورًا وَفِي جَمِيعِ أَعْضَائِهِ نُورًا)؛ (1) هر کس یک صلوات بر من بفرستد، خداوند بزرگ در روز رستاخیز، یک نور بر فراز سرش و یک نور در سمت راستش و یک نور در سمت چپش و یک نور در بالای سرش و یک نور در پایین پایش و در همه اعضا بدنش نوری می آفریند.

از شش جهت نور او را احاطه می کند و همه اعضا و جوارحش را نور فرا می گیرد. اگر کسی غرق نور باشد، قطعاً آتش جهنم به او راه نخواهد داشت. بنابراین، از چیز هایی که آتش را خاموش می کند و ما را از جهنم دور می کند، صلوات بر محمد و آل محمد است.

شکار رفتن بهلول و هارون الرشید

روزی خلیفه، هارون الرشید و جمعی از درباریان به شکار رفته بودند. بهلول هم با آن ها بود. در شکار گاه آهویی نمودار شد. خلیفه تیری به سوی آهو انداخت ولی به هدف نخورد.

بهلول گفت: احسنت!

خلیفه غضبناک شد و گفت: مرا مسخره می کنی؟

بهلول جواب داد: احسنت من برای آهو بود که خوب فرار نمود.

ص: 149

در خانه این گونه باش!

امام صادق علیه السلام فرمودند:

(إِنَّ الْمَرْءَ يَحْتَاجُ فِي مَنْزِلِهِ وَعِيَالِهِ إِلَى ثَلَاثِ خِلَالٍ يَتَكَلَّفُهَا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي طَبَعِهِ ذَلِكَ مُعَاشِرَةٌ جَمِيلَةٌ وَسَعَةٌ بِتَقْدِيرٍ وَغَيْرَةٌ بِتَحَصُّنٍ)؛ (1)

مرد در خانه و نسبت به خانواده اش نیازمند رعایت سه صفت است، هر چند در طبیعت او نباشد:

1. خوش رفتاری.

2. گشاده دستی به اندازه و حساب شده.

3. غیرتی همراه با خویشتن داری.

با این ویژگی ها یک خانواده با نشاط و به سامان و مصون از ناملایمات خواهیم داشت.

فقر واقعی

مرد فقیری از خدا سؤال کرد:

چرا من این قدر فقیر هستم؟!

خدا پاسخ داد:

چون یاد نگرفته ای که بخشش کنی!

مرد گفت: من چیزی ندارم که ببخشم؟

خدا پاسخ داد: دارایی هایت کم نیست!

یک صورت؛ که می توانی لبخند بر آن داشته باشی!

یک دهان؛ که می توانی از دیگران تمجید کنی و حرف خوب بزنی!

ص: 150

یک قلب؛ که می توانی به روی دیگران بگشایی!

چشمانی؛ که می توانی با آن ها به دیگران با نیت خوب نگاه کنی!

فقر واقعی فقر روحی است...

مشغول صاحب خانه باش!

من نمی گویم که عاقل باش یا دیوانه باش *** گر به جانان آشنایی از جهان بیگانه باش

گر سر مقصود داری مو به مو جوینده شو *** و وصال گنج خواهی سر به سر ویرانه باش

گر ز تیر غمزه خونت ریخت ساقی دم مزن *** و به جای باده زهرت داد در شکرانه باش

چون قدح از دست مستان می خوری مستانه خور *** چون قدم در خیل مردان می زنی مردانه باش

گر مقام خوش دلی می خواهی از دور سپهر *** شام در مستی، سحر در نعره مستانه باش

گر شبی در خانه جانانه مهمانت کنند *** گول نعمت را مخور مشغول صاحب خانه باش

یا به چشم آرزو سیر رخ صیاد کن *** یا به صحرای طلب در جست و جوی دانه باش

یا مشامت را ز بوی سنبلس مشکین مخواه *** یا هم آغوش صبا یا هم نشین شانه باش

یا گل نورسته شو یا بلبل شوریده حال *** یا چراغ خانه یا آتش به جان پروانه باش

یا که طبل عاشقی و کوس معشوقی بزن *** یا به رندی شهره شو یا در جمال افسانه باش

یا به زاهد هم قدم شو یا به شاهد هم نشین *** یا خریدار خزف یا گوهر یک دانه باش

یا مسلمان باش یا کافر، دورنگی تا به کی *** یا مقیم کعبه شو یا ساکن بت خانه باش

یا که در ظاهر فروغی ذکر درویشی مکن *** یا که در باطن مرید خسرو فرزانه باش

ناصر الدین شه که چرخش عرضه می دارد مدام *** شاد کام از وصل معشوق و لب پیمانه باش (1)

شکر بر ابتلائات

مرحوم حاج اسماعیل دولابی می فرمود: روزی که فهم انسان باز شود، خواهد دید که ابتلائات و گرفتاری هایی که خدا برای او پیش آورده است چه خیر هایی برای او داشته و خداوند از رهگذر آن ها محبتی به او کرده که در خوشی ها و نعمت ها چنان محبتی به او نکرده است.

به همین خاطر است که وقتی خدا پرده را بر می دارد، انسان غصه می خورد که چرا به خاطر ابتلائات و محرومیت های دنیا غصه خورده است و آن روز بیش از آن چه برای نعمت ها و گشایش ها شاکر است، به خاطر

ص: 152

محرومیت ها و ابتلائات شاکر خواهد بود.

می فرمود: غم و غصه های دنیا مال نفس انسان است، نه دل و روح انسان. این نفس است که از مصائب و گرفتاری های دنیوی ناراحت و غصه دار می شود. اما روح و باطن انسان، به خاطر ضربه ای که به نفس وارد شده و او را کوبیده است، خوشحال و شاد می گردد.

مرارت مال نفس است و حلاوت و شیرینی مال دل و روح. دل پرتو الهی است و از این چیزها غصه دار نمی شود.

همان وقتی که مغموم شده اید و زانوی غم در بغل گرفته اید و خود را از همه محروم تر می بینید، لطف حق بالای سر شماست و فرج نزدیک است.

(إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا)؛ (1) همانا با سختی، راحتی است.

الهی، وصل خود را سهل گردان *** دل نا اهل ما را اهل گردان

امیر المؤمنین ای شاه مردان *** دل نا شاد ما را شاد گردان

در جست و جوی ارزش ها

برای رسیدن به ارزش ها نیازمند شناخت ارزش ها و راه های دست یابی به آن ها هستیم. امام جعفر صادق علیه السلام در روایتی زیبا بیست و شش ارزش را بر شمرده و راه های وصول به آن ها را این گونه بیان فرموده اند:

1. (طَلَبْتُ الْجَنَّةَ فَوَجَدْتُهَا فِي السَّخَاءِ)؛ بهشت را جست و جو نمودم،

ص: 153

1- سورة شرح، آیه 6.

پس آن را در بخشندگی و جوان مردی یافتیم.

2. (وَ طَلَبْتُ الْعَافِيَةَ فَوَجَدْتُهَا فِي الْعَزَلَةِ)؛ و تندرستی و رستگاری را جست و جو نمودم، پس آن را در کناره گیری (مثبت و سازنده) یافتیم.

3. (وَ طَلَبْتُ ثِقَلَ الْمِيزَانِ فَوَجَدْتُهُ فِي شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ)؛ و سنگینی ترازوی اعمال را جست و جو نمودم، پس آن را در گواهی به یگانگی خدای تعالی و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم یافتیم.

4. (وَ طَلَبْتُ السَّرْعَةَ فِي الدُّخُولِ إِلَى الْجَنَّةِ فَوَجَدْتُهَا فِي الْعَمَلِ لِلَّهِ تَعَالَى)؛ سرعت در ورود به بهشت را جست و جو نمودم، پس آن را در کار خالصانه برای خدای تعالی یافتیم.

5. (وَ طَلَبْتُ حُبَّ الْمَوْتِ فَوَجَدْتُهُ فِي تَقْدِيمِ الْمَالِ لِرُوحِهِ اللَّهِ)؛ و دوست داشتن مرگ را جست و جو نمودم، پس آن را در پیش فرستادن ثروت (انفاق) برای خشنودی خدای تعالی یافتیم.

6. (وَ طَلَبْتُ حَلَاوَةَ الْعِبَادَةِ فَوَجَدْتُهَا فِي تَرْكِ الْمَعْصِيَةِ)؛ و شیرینی عبادت را جست و جو نمودم، پس آن را در ترک گناه یافتیم.

7. (وَ طَلَبْتُ رِقَّةَ الْقَلْبِ فَوَجَدْتُهَا فِي الْجُوعِ وَالْعَطَشِ)؛ و رقت (نرمی) قلب را جست و جو نمودم، پس آن را در گرسنگی و تشنگی (روزه) یافتیم.

8. (وَ طَلَبْتُ نُورَ الْقَلْبِ فَوَجَدْتُهُ فِي التَّفَكُّرِ وَ الْبُكَاءِ)؛ و روشانی قلب را جست و جو نمودم، پس آن را در اندیشیدن و گریستن یافتیم.

9. (وَ طَلَبْتُ الْجَوَازَ عَلَى الصِّرَاطِ فَوَجَدْتُهُ فِي الصَّدَقَةِ)؛ و (آسانی) عبور بر صراط را جست و جو نمودم، پس آن را در صدقه یافتیم.

10. (وَ طَلَبْتُ نُورَ الْوَجْهِ فَوَجَدْتُهُ فِي صَلَاةِ اللَّيْلِ)؛ و روشنی رخسار را

جست و جو نمودم، پس آن را در نماز شب یافتم.

11. (وَ طَلَبْتُ فَضْلَ الْجِهَادِ فَوَجَدْتُهُ فِي الْكَسْبِ لِلْعِيَالِ)؛ و فضیلت جهاد را جست و جو نمودم، پس آن را در به دست آوردن هزینه زندگی زن و فرزند یافتم.

12. (وَ طَلَبْتُ حُبَّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَوَجَدْتُهُ فِي بُغْضِ أَهْلِ الْمُعَاصِي)؛ و دوستی خدای تعالی را جست و جو کردم، پس آن را در دشمنی با گنه کاران یافتم.

13. (وَ طَلَبْتُ الرِّئَاسَةَ فَوَجَدْتُهَا فِي النَّصِيحَةِ لِعِبَادِ اللَّهِ)؛ و سروری و بزرگی را جست و جو نمودم، پس آن را در خیر خواهی برای بندگان خدا یافتم.

14. (وَ طَلَبْتُ فِرَاقَ الْقَلْبِ فَوَجَدْتُهُ فِي قَلَّةِ الْمَالِ)؛ و آسایش قلب را جست و جو نمودم، پس آن را در کمی ثروت یافتم.

15. (وَ طَلَبْتُ عَزَائِمَ الْأُمُورِ فَوَجَدْتُهَا فِي الصَّبْرِ)؛ و کارهای پر ارزش را جست و جو نمودم، پس آن را در شکیبایی یافتم.

16. (وَ طَلَبْتُ الشَّرْفَ فَوَجَدْتُهُ فِي الْعِلْمِ)؛ و بلندی قدر و حسب را جست و جو نمودم، پس آن را در دانش یافتم.

17. (وَ طَلَبْتُ الْعِبَادَةَ فَوَجَدْتُهَا فِي الْوَرَعِ)؛ و عبادت را جست و جو نمودم، پس آن را در پرهیز کاری یافتم.

18. (وَ طَلَبْتُ الرَّاحَةَ فَوَجَدْتُهَا فِي الزُّهْدِ)؛ و آسایش را جست و جو نمودم، پس آن را در پارسایی یافتم.

19. (وَ طَلَبْتُ الرَّفْعَةَ فَوَجَدْتُهَا فِي التَّوَاضُّعِ)؛ برتری و بزرگواری را

جست و جو نمودم، پس آن را در فروتنی یافتیم.

20. (وَطَلَبْتُ الْعِزَّ فَوَجَدْتُهَا فِي الصَّدَقِ؛ و عزت (ارجمندی) را جست و جو نمودم، پس آن را در راستی و درستی یافتیم.

21. (وَطَلَبْتُ الدَّلَّةَ فَوَجَدْتُهَا فِي الصَّوْمِ؛ و نرمی و فروتنی را جست و جو نمودم، پس آن را در روزه یافتیم.

22. (وَطَلَبْتُ الْغِنَى فَوَجَدْتُهَا فِي الْقَنَاعَةِ؛ و غنا و ثروت را جست و جو نمودم، پس آن را در قناعت یافتیم.

23. (وَطَلَبْتُ الْأُنْسَ فَوَجَدْتُهَا فِي قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ؛ و انس (با خدای متعال) را جست و جو نمودم، پس آن را در قرائت قرآن یافتیم.

25. (وَطَلَبْتُ صِدْقَةَ النَّاسِ فَوَجَدْتُهَا فِي حُسْنِ الْخُلُقِ؛ و مصاحبت و هم نشینی و انس با مردم را جست و جو نمودم، پس آن را در خوش اخلاقی یافتیم.

26. (وَطَلَبْتُ رِضَى اللَّهِ فَوَجَدْتُهَا فِي بِرِّ الْوَالِدَيْنِ؛ [\(1\)](#) و خشنودی خداوند را جست و جو نمودم، پس آن را در نیکی به پدر و مادر یافتیم.

نظر یک ریاضی دان درباره انسانیت

نظر یک ریاضی دان را درباره انسانیت پرسیدند.

در جواب گفت:

اگر زن یا مردی دارای اخلاق باشد، نمره یک می دهم،

اگر دارای زیبایی هم باشد یک صفر جلوی عدد یک می گذارم.

ص: 156

می شود 10.

اگر پول هم داشته باشد یک صفر دیگر جلوی عدد 10 می گذارم. می شود 100.

اگر اصل و نسب هم باشد، یک صفر دیگر جلوی عدد 100 می گذارم. می شود 1000.

ولی اگر زمانی عدد 1 رفت (یعنی اخلاق رفت)، چیزی به جز صفر باقی نمی ماند. صفر هم به تنهایی هیچ است و آن انسان هیچ ارزشی ندارد.

مواظب «یک» خودتون باشید!

خود شناسی

تمام کمالات در خود شناسی و پیدا کردن خود است. خود شناسی مقدمه شناخت خدا و همه عالم است است.

(مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ)؛ (1) کسی که خود را شناخت، پروردگار خود را شناخته است.

روی در روی خود آر ای عشق کیش *** نیست ای مفتون تو را جز خویش خویش

بخشش یعقوب و یوسف

اسماعیل بن فضل هاشمی می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مرا از گفتار یعقوب خبر دهید آن زمان که پسرانش از او خواستند برای شان

ص: 157

طلب استغفار کند، و او فرمود: « (سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي)؛ (1) به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می خواهم.» و استغفار آن ها را تأخیر انداخت.

اما وقتی آن ها به یوسف اظهار پشیمانی کردند، یوسف بلافاصله فرمود: « (لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ إِلَهُةَ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ)؛ (2) امروز بر شما سر زنی نیست. خدا شما را می آمرزد و او مهربان ترین مهربانان است.»

امام صادق علیه السلام درباره این تفاوت فرمودند: به دلیل آن که قلب جوان از قلب پیر رقیق تر است و یوسف دل رحم تر از یعقوب بود. به علاوه جنایت آن ها درباره یوسف بود و آن ها در حق یوسف جنایت کرده بودند. از این رو یوسف آن ها را عفو کرد و از حق خود گذشت.

اما یعقوب عفو را تأخیر انداخت؛ چون گذشت او درباره حق غیر بود و استغفار برای آن ها را تا سحر شب جمعه تأخیر انداخت. (3)

لطیفه

دو مرد در جنگل قدم می زدند. ناگهان شیری در مقابل آن ها ظاهر شد.

یکی از آن ها سریع کفش ورزشی اش را از کوله پشتی بیرون آورد و پوشید.

دیگری گفت: بی جهت آماده نشو که هیچ انسانی نمی تواند از شیر سریع تر بدود!

مرد اول به دومی گفت: قرار نیست از شیر سریع تر بدوم. کافی است از تو سریع تر بدوم!

ص: 158

1- سوره یوسف، آیه 98.

2- سوره یوسف، آیه 92

3- علل الشرائع، ج 1، ص 54؛ بحار الأنوار، ج 12، ص 280.

سر انجام مال حرام

مال حرام نه تنها برکتی ندارد، که سر انجامی جز آتش برای صاحبش به بار نمی آورد و در هر صورت او را به سوی آتش دوزخ می کشاند. امام کاظم علیه السلام در این باره فرمودند:

(إِنَّ الْحَرَامَ لَا يَنْمِي وَإِنْ نَمَى لَا يُبَارِكُ لَهُ فِيهِ وَ مَا أَنْفَقَهُ لَمْ يُوجَرْ عَلَيْهِ وَ مَا خَلَفَهُ كَانَ زَادَهُ إِلَى النَّارِ)؛ (1) مال حرام رشد و نمو نمی کند، و اگر ظاهراً زیاد شود برکتی در آن نیست، و از آن هر چه انفاق و بخشش نماید، اجر و پاداشی نگیرد، و هر چه بعد از خود بر جای نهد، زاد و توشه اش به سوی آتش دوزخ گردد.

با من سحر کن!

امشب تمام عاشقان را دست به سر کن *** یک امشب با من بمان، با من سحر کن

بشکن سر من کاسه ها و کوزه ها را *** کج کن کلاه، دستی بزن، مطرب خبر کن

گل های شمعدانی همه شکل تو هستند *** رنگین کمان را بر سر زلف تو بستند

تا طاق ابروی بت من تا به تا شد *** دردی کشان پیمانها شان را شکستند

تو میر عشقی عاشقان بسیار داری *** پیغمبری، با جان عاشق کار داری

ص: 159

1- الکافی، ج 5، ص 125.

امشب تمام عاشقان را دست به سر کن *** یک امشب با من بمان، با من سحر کن

یک چکه ماه افتاده بر یاد تو و وقت سحر *** این خانه لبریز تو شد، شیرین بیان، حلوی تر

تو میر عشقی عاشقان بسیار داری *** پیغمبری، با جان عاشق کار داری (1)

گستره علم امیر المؤمنین علیه السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره گستره علم امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند:

(مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ أَحْصَاهُ اللَّهُ فِي وَكُلِّ عِلْمٍ عِلْمٌ فَقَدْ أَحْصَيْتُهُ فِي إِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَ مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا عَلَّمْتُهُ عَلِيًّا وَ هُوَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ)؛ (2) ای مردم! بدانید هیچ علمی نیست مگر آن که خداوند آن را در من گرد آورده است. و هر علمی که آموخته ام، آن را در علی گرد آورده ام. و هیچ علمی نیست مگر آن که آن را به علی تعلیم داده ام و اوست امام مبین و روشن.

لطیفه

تو تا کسی نشسته بودیم، یارو داشت سیگار می کشید.

بهش گفتم: هیچ می دونی 30 درصد ضررش به تو می رسه و 70 درصدش به من؟!!

ص: 160

1- محمد صالح اعلا

2- روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، ج 1، ص 93.

گفت خب بیا تو بکش!

تا حالا تو عمرم این جوری قانع نشده بودم!

مرثیه سرایی برای امام حسین علیه السلام

زید شحام می گوید: ما و گروهی از کوفی ها در حضور امام جعفر صادق علیه السلام نشستیم که جعفر بن عفان به حضور امام صادق علیه السلام مشرف شد. حضرت وی را نزدیک خود جای داد و به او فرمود:

ای جعفر! گفت: لیبیک، خدا مرا فدای تو کند! فرمود: «(بَلِّغْنِي أَنَّكَ تَقُولُ اللَّهُ عَرَفِي الْحُسَيْنِ وَتُجِيدُ)؛ به من خبر رسیده که تو خیلی خوب درباره امام حسین علیه السلام شعر می گویی!»

گفت: آری فدای تو شوم. فرمود: پس شعر بگو! وقتی وی شعر گفت: امام صادق علیه السلام به قدری گریه کرد که اشک های آن حضرت به گونه های صورت و ریش مبارکش فروریخت و افرادی هم که حضور داشتند گریان شدند. سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود:

(يَا جَعْفَرُ وَاللَّهِ لَقَدْ شَهِدْتُ مَلَائِكَةَ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ هَاهُنَا يَسْمَعُونَ قَوْلَكَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَقَدْ بَكَوْنَا كَمَا بَكَيْنَا وَ أَكْثَرَ وَ لَقَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ)؛

ای جعفر! به خدا قسم، ملائکه مقرب خدا شعر تو را که در این جا برای امام حسین گفتی شنیدند و بیش تر از ما گریه کردند.

ای جعفر! خدا همین الان بهشت را بر تو واجب نمود و تو را آمرزید.

آن گاه فرمود: «(يَا جَعْفَرُ أَلَا أَرِيْدُكَ)؛ ای جعفر، آیا زیاد تر از این برای تو

بگویم؟» گفت: آری ای مولای من. فرمود:

(مَا مِنْ أَحَدٍ قَالَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْراً فَبَكَى وَابْكَى بِهِ إِلَّا أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَغَفَرَ لَهُ)؛ (1) احدی نیست که درباره مصائب امام حسین شعر بگوید و گریه کند و دیگران را گریان نماید، مگر این که خدا بهشت را بر او واجب کند و او را پیامرزد.

به امید گشایش

هیچ گاه از فرج و گشایش و حل مسائل نا امید نشویم. قطعاً با سختی‌ها راحتی خواهد بود.

(فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا)؛ (2) پس [بدان که] با دشواری، آسانی است. آری، با دشواری، آسانی است.

اگر چه جمله در اندوه و دردم *** یقین دانم که آخر شاد گردیم

چو خاری هست ریحان نیز باشد *** چو دردی هست درمان نیز باشد

اگر امروز ظاهر نیست درمان *** شود ظاهر چو آید وقت فرمان (3)

ص: 162

1- بحار الأنوار، ج 44، ص 282.

2- سورة شرح، آیه 5 و 6.

3- مولوی

مرحوم آیت الله بهاء الدینی می فرمود: نماز معراج است. اگر نماز انسان صادقانه باشد و حرف هایی که در نماز می زند دروغ نباشد، این نماز معراج است. وقتی انسان می گوید: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)؛ یعنی عبادت و بندگی من منحصر به حق تعالی است، بنده هیچ موجودی غیر از خدا نیستم، استعانت به غیر از خدای تعالی ندارم و در تمام حوائج؛ علوم اقتصاد، سلامت و شفا، پناه گاه من خدای تعالی است.

اگر انسان موجودی باشد که غیر خدا را عبادت نکند و به ما سوی الله استعانت نجوید، نماز معراج اوست. معارف، اخلاق، عبادات، صوم و نماز و حج برای این است که انسان به این مرتبه برسد. به مرتبه ای برسد که به همه موجودات جهان و ارباب ها بگوید: شما مثل خود ما هستید. شما ارباب نیستید، بلکه بنده و رعیتید. ارباب فقط حق تعالی است. اگر انسان به این مرحله نایل شود، این عروج و معراج اوست، ولی خدا باید توفیق بدهد تا کسی بتواند خود را به این مرحله برساند.

این مرحله ای است که اگر انسان به آن نایل شد، از ملائکه و تمام عقول مجرده و موجوداتی که جز خدا پرستی انجام نمی دهند، اشرف و بالا تر است. علت این است که این انسان، مرد حق و مرد حرکت است و با همه ابتلائات، ابتلا به آتش درونی و آتش برونی، حرکتش عقلایی است. (شرق و غرب آتش های برون هستند و هوی و هوس های انسان آتش درون اند.) ملائکه این مقام را ندارند. گر چه حرکت ملائکه عقلی است، ولی دچار این آتش ها نیستند؛ نه آتش نفس و نه آتش شرق و غرب.

می فرمود: عمل را باید با اخلاص انجام داد. توحید عملی همین اخلاص در عمل است. برای کارها سه چهار جور حساب باز نکن که هم بخواهی خدا را راضی کنی، هم صاحب خانه را و هم همسایه را. هیچ کس راضی نمی شود. اگر عمل فقط روی حساب خدا باشد، قدرت الهی را متوجه شما می کند.

به جای مردم داری، رضای خدا را در نظر بگیر. اگر رضای خدا را در نظر گرفتید، مردم سراغ شما می آیند. این در صورتی است که اخلاص پیدا کنید، طهارت باطن پیدا کنید، زبانت در اختیار باشد، مالکیت نفس پیدا کنی، در برابر حوادث جهانی دیوانه وار حرکت نکنی، دست و چشم و زبان در اختیار شما باشد، اقتصاد در اختیار شما باشد.

لطیفه

می گفت: به پدر بزرگم گفتم: چرا بعد از 50 سال زندگی مشترک هنوز با مادر بزرگم تویه بشقاب غذا می خورید؟

یک حرف عاشقانه زد که که هیچ وقت یادم نمی ره!

گفت: برای این که اگر زهر ریخته باشه تو غدام خودش هم بخورد.

راه نجات از فتنه ها

حارث اعور می گوید: در مسجد عبور می کردم که دیدم مردم سرگرم سخنان بیهوده اند. بر علی علیه السلام وارد شدم و گفتم: ای امیر مؤمنان! آیا نمی بینی که مردم، در سخنان بیهوده فرو رفته اند؟!

فرمود: «به راستی، چنین می کنند؟»

گفتم: آری.

ص: 164

فرمود: من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمودند: « (أَلَا إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتْنَةً؛ به زودی فتنه ای پدید خواهد آمد. »

گفتم: « (مَا الْمَخْرَجُ مِنْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ راه نجات از آن فتنه چیست، ای پیامبر خدا؟ » فرمودند:

(كِتَابُ اللَّهِ؛ فِيهِ نَبَأٌ مَا كَانَ قَبْلَكُمْ، وَخَبْرٌ مَا بَعْدَكُمْ، وَحُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ، وَهُوَ الْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ؛)

کتاب خدا. خبر آن چه پیش از شما بوده و خبر آن چه پس از شما خواهد شد، و حکم آن چه میان شماست، همه در قرآن آمده است. قرآن، جدا کننده حق از باطل است و شوخی نیست.

(مَنْ تَرَكَهُ مِنْ جَبَّارٍ قَصَمَهُ اللَّهُ، وَ مَنْ ابْتَغَى الْهُدَى فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ؛ و هر گردن فرازی که آن را وا گذارد، خداوند، گردنش را می شکند، و هر کس هدایت را در غیر آن بجوید، خداوند گم راهش می کند.

(وَهُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ، وَهُوَ الذِّكْرُ الْحَكِيمُ، وَهُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ؛)

قرآن، همان ریسمان استوار خدا، و همان پند حکیمانه، و همان راه راست است.

(هُوَ الَّذِي لَا تَزِيغُ بِهِ الْأَهْوَاءُ، وَلَا تَلْتَبِسُ بِهِ الْأَلْسِنَةُ، وَلَا يَشْبَعُ مِنْهُ الْعُلَمَاءُ، وَلَا يَخْلُقُ عَلَى كَثْرَةِ الرَّدِّ، وَلَا تَنْفَضِي عَجَائِبُهُ؛)

قرآن چیزی است که امیال و آرای گوناگون آن را به بی راهه نمی کشانند، زبان ها با آن به اشتباه نمی افتند، دانش مندان از آن سیر نمی گردند، با تکرار بسیار کهنه نمی شود و شگفتی هایش پایان نمی یابد.

(هُوَ الَّذِي لَمْ تَنْتَهِ الْجِنَّ إِذْ سَمِعْتَهُ حَتَّىٰ قَالُوا: «إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ»؛) (1)

قرآن، همان است که جنیان به محض شنیدن آن گفتند: «ما قرآنی شگفت شنیدیم که به راه راست رهنمون می شود».

(مَنْ قَالَ بِهِ صِدِّقٌ، وَ مَنْ عَمِلَ بِهِ اجْرٌ، وَ مَنْ حَكَمَ بِهِ عَدَلٌ، وَ مَنْ دَعَا إِلَيْهِ هَدَىٰ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، خُذْهَا إِلَيْكَ يَا أَعْوَرُ؛) (2)

هر کس به آن معتقد شود، تصدیق می گردد. (هر کس با آن سخن بگوید، سخن او تصدیق می شود)،

و هر کس به آن عمل کند، پاداش داده می شود، و هر کس با آن داوری کند، به عدالت داوری می کند،

و هر کس به آن فرا خواند، به راه راست رهنمون می شود. این ها را داشته باش، ای اعور. (3)

سر چشمه خوبی ها

خوشا به حال کسانی که سر چشمه خوبی ها را پیدا کنند و از آن جدا نشوند. در زیارت جامعه می خوانیم:

(إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَأَصْلُهُ وَ فَرْعُهُ وَ مَعْدِنُهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ؛) اگر سخن از خیر به میان آید، شما سر آغاز و اصل و فرع و معدن و مأوی و منتهای آنید.

ص: 166

1- سوره جن، آیه 1 و 2.

2- تفسیر العیاشی، ج 1، ص 3، ح 2؛ بحار الأنوار، ج 92، ص 24

3- «اعور» لقب حارث است و در این جا معنای لغوی آن (کور و نابینا) و مذمت وی مراد نیست

دیده ای خواهیم که باشد شه شناس *** تا شناسد شاه را در هر لباس

این همه آوازها از شه بود *** گر چه از حلقوم عبد الله بود

عاشقی گر این سر و گر آن سر است *** عاقبت ما را به آن شه رهبر است

دربارهٔ مثنوی

شاید مثنوی در تمثیل بی نظیر باشد. مرحوم آیت الله بهاء الدینی می فرمودند: دو عالم شیعه خیلی بر جسته بودند، یکی مرحوم فیض کاشانی که در علوم مختلف تبحر داشت، یکی هم شیخ بهایی. ما فقیه و اصولی و مفسر زیاد داشتیم، ولی کسی که در علوم مختلف دستی داشته باشد، شیخ بهایی است. حتی در علم فیزیک و شیمی و ریاضی و هندسه هم استاد بوده است.

صحن انقلاب در مشهد مقدس را چهار صد سال قبل ایشان طراحی کرده است. چهار باغ اصفهان را طراحی کرده است. حمامی درست کرده که آبش با یک شمع گرم می شد. خارجی ها آمدند ببینند قضیه چیست، شمع را خاموش کردند و دیگر نتوانستند آن را روشن کنند.

شیخ بهایی دربارهٔ مثنوی معنوی می گوید:

من نمی گویم که آن عالی جناب *** هست پیغمبر ولی دارد کتاب

مثنوی او چو قرآن مدل *** هادی بعضی و بعضی را مضل

می گوید: همان طور که قرآن آیات متشابه دارد و بعضی را گم راه می کند و بعضی را هدایت، مثنوی هم همین طور است. بعضی از آن سوء استفاده می کنند.

سخنان بزرگان درباره مثنوی بسیار متفاوت و متضاد است. بعضی او را کافر و نجس می دانند و بعضی مانند مرحوم علامه جعفری بر آن شرح می نویسند. افرادی بودند که با مثنوی استخاره می کردند. این تضاد وجود دارد.

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خداوند عرضه می دارد:

(اللَّهُمَّ ارِنَا الْحَقَائِقَ كَمَا هِيَ)؛ (1) پروردگارا! حقایق را همان طور که هست، به ما بنمایان.

واقعیت یا خوب است یا بد، یکی با این کتاب استخاره می کند، یکی دیگر آن را نجس می داند. ولی واقعیت یک چیز بیش تر نیست.

مرحوم آیت الله کشمیری می فرمود: مرحوم قاضی با مثنوی خیلی مأنوس بود. مرحوم آیت الله نجابت، دوست صمیمی آیت الله دستغیب رحمة الله بود. یکی از دوستان ما می گفت: آقای نجابت فرمودند: آقای قاضی نامه نوشتند به آیت الله دستغیب که شما هیچ گاه از مثنوی بی نیاز نیستید.

مرحوم علامه محمد تقی مجلسی، در شرح «من لا يحضره الفقيه» که یک دوره فقه است می فرماید: یکی از چیزهایی که مسافر باید همراه داشته باشد، مثنوی است.

این کتاب فرح بخش و دارای مطالب بلندی است. در تمثیل فوق العاده است.

ص: 168

اصلاً ما بگوئیم کافر بوده است، ولی مطالب حکیمانه و مثال های قشنگی دارد. پیغمبر و امامان ما گاهی اشعار جاهلیت را می خواندند و به آن ها استناد و استشهاد می کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره شعر لَبِيد که مسلمان نبود فرمودند:

(أَصْدَقُ كَلِمَةً قَالَهَا شَاعِرٌ كَلِمَةً لَبِيدٍ:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ *** وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ)؛ (1)

درست ترین جمله ای که شاعری می تواند گفته باشد، این سخن لَبِيد است:

آگاه باشید که هر چیزی غیر از خدا باطل است، و هر نعمتی ناگزیر فانی خواهد بود.

انسانی در زمان جاهلیت حرف قشنگی زده، مطلب حکیمانه ای گفته است، پیامبر آن را تحسین می کنند. مگر ما از تکنولوژی خارجی ها استفاده نمی کنیم؟ بعضی ها خیلی تنگ نظر هستند. به اندک بهانه ای طرد می کنند. از یک زاویه نگاه می کنند.

لطیفه

شخصی وارد هتل می شود. می پرسد: قیمت چند است. صاحب هتل می گوید: اتاق دو تخته 120 هزار تومان، پارکینگ برای ماشین مجانی، صبحانه هم مهمون ما باشید!

آن شخص می گوید: پس ما امشب در ماشین می خوابیم. بگوئید صبحانه را هم بیاورند در پارکینگ.

ص: 169

گفتار نیک

امام سجاده علیه السلام فرمودند:

(الْقَوْلُ الْحَسَنُ يَثْرِي الْمَالَ وَيُنْمِي الرِّزْقَ وَيُنْسِي فِي الْاَجَلِ وَيُحَبِّبُ إِلَى الْاَهْلِ وَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ)؛ (1) گفتار نیک دارایی را زیاد می کند، روزی را توسعه می بخشد، مرگ را به تأخیر می اندازد، انسان را در خانواده محبوب می کند، و به بهشت وارد می نماید.

این همه آثار ارزش مند دنیوی و اخروی برای گفتار نیک، و با احترام و محبت با دیگران سخن گفتن است. حیف نیست که خودمان را از این همه فضیلت و ارزش محروم کنیم؟! پس هر چه می توانیم در گفتارمان دقت و وسواس به خرج دهیم. هم حرف خوب بزنیم و هم خوب حرف بزنیم.

لطیفه

یکی داشت الاغش را می زد. کسی به او گفت: نزنش گناه دارد!

گفت: ببخشید نشناختم، فامیل شماست؟ جواب داد: نه عزیزم فقط خواستم عاق والدین نشی!

فراموش کردن روز غدیر!

از جمله کسانی که در کنار مزار حمزه، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با حضرت زهرا علیها السلام ملاقات کرده است، محمود بن لیبید است. او می گوید:

پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه زهرا علیها السلام را در کنار قبر حمزه، در احد مشاهده کردم. به شدت متقلب بود و اشک می ریخت.

ص: 170

صبر کردم تا آرام گرفت. آن گاه به حضور ایشان رسیدم. سلام کردم و عرضه داشتم: ای سرور بانوان، شما با این گریه خود شاهرگ قلب مرا پاره کردید؟ فرمود:

(يَا أَبَا عَمْرٍ وَ لِحَقِّ لِي الْبُكَاءُ فَلَقَدْ أُصِيبْتُ بِخَيْرِ الْأَبَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمٍ وَ شَوْقَاهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ؛ ای ابا عمر، گریه بر من سزاوار است؛ زیرا به فقدان بهترین پدران یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفتار شدم. چقدر شوق دیدار رسول خدا را دارم!

سپس این شعر را خواند:

إِذَا مَاتَ يَوْمًا مَيِّتٌ فَلَّ ذِكْرُهُ *** وَ ذِكْرُ أَبِي مُدَّ مَاتَ وَ اللَّهُ أَكْثَرُ

هر کس مرد، نامش از بین رود، ولی نام پدر من به خدا سوگند تا من زنده ام بزرگ است.

گفتم: ای بانوی من! سؤالی برایم پیش آمده است که می خواهم با شما در میان بگذارم.

فرمود: بپرس! عرض کردم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبل از وفات خود، تصریحی بر امامت علی علیه السلام داشته است؟ و آیا از طرف ایشان نصی بر این مطلب وجود دارد؟ فرمود:

(وَ أَعْجَبًا أَنْسَيْتُمْ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ؛ شگفتا و عجبا! آیا روز غدیر خم را فراموش کرده اید؟!)

عرضه داشتم: روز غدیر را می دانم (و آن غیر قابل انکار است). از آن اسراری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با شما در میان گذاشته، مرا آگاه کنید. فرمود:

(أَشْهَدُ اللَّهَ تَعَالَى لَقَدْ سَجَعْتُهُ يَقُولُ : عَلِيِّ خَيْرٌ مَنْ أَخْلَفَهُ فِيكُمْ وَهُوَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَ سِبْطَايَ وَ تِسْعَةَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَيْمَةَ أَبْرَارٍ لَنْ اتَّبَعْتُمُوهُمْ وَ جَدُّتُمُوهُمْ هَادِينَ مَهْدِيِّينَ وَ لَنْ خَالَفْتُمُوهُمْ لِيَكُونَ الْإِخْتِلَافُ فِيكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)؛ خدا را شاهد می گیرم که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی بهترین کسی است که او را جانشین خود در میان شما قرار می دهم. علی امام و خلیفه بعد از من است، و دو فرزندم (حسن و حسین) و نه تن از فرزندان حسین، پیشوایان و امامانی پاک و نیک اند. اگر از آن ها اطاعت کنید، شما را هدایت خواهند نمود، و اگر مخالفت ورزید، تا روز قیامت بلای تفرقه و اختلاف در میان شما حاکم خواهد شد.

پرسیدم: بانوی من! پس چرا علی علیه السلام سکوت کرد، و برای گرفتن حق خویش قیام نکرد؟ حضرت زهرا علیها السلام در پاسخ فرمود:

(يَا أَبَا عَمْرٍ لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَ لَا تَأْتِي أَوْ قَالَتْ مَثَلُ عَلِيٍّ)؛ ای ابا عمر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مَثَلِ امام - یا فرمود: مَثَلِ علی - همانند کعبه است، که مردم به سراغ آن می روند، نه آن که کعبه به سراغ مردم بیاید.

آن گاه فرمود:

(أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ تَرَكُوا الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَ اتَّبَعُوا عَثْرَةَ نَبِيِّهِ لَمَا اخْتَلَفَ فِي اللَّهِ اثْنَانِ وَ لَوْرَثَهَا سَلَفٌ عَنْ سَلَفٍ وَ خَلَفٌ بَعْدَ خَلْفٍ حَتَّى يَوْمَ قَائِمْنَا التَّاسِعِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَ لَكِنْ قَدَّمُوا مَنْ أَخْرَهُ اللَّهُ وَ أَخْرُوا

مَنْ قَدَّمَهُ اللَّهُ حَتَّى إِذَا أَلْحَدُوا الْمُبْعُوثَ وَأُودِعُوهُ الْجَدَّتَ الْمَجْدُوثَ اخْتَارُوا بِشَّ هَوْتِهِمْ وَعَمَلُوا بِآرَائِهِمْ تَبَاءً لَهُمْ؛ آگاه باش! به خدا سوگند، اگر حق را به اهلش وا گذار می کردند و از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اطاعت می نمودند، دو نفر هم (در حکم خداوند) با یک دیگر اختلاف نمی کردند، و امامت همان گونه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم معرفی فرمود، از علی علیه السلام تا قائم ما، فرزند نهم حسین، از جانشینی به جانشینی دیگر به ارث می رسید. اما کسی را مقدم داشتند که خدا او را کنار زده بود، و کسی را کنار زدند که خدا او را مقدم داشته بود. نتیجه آن شد که محصول بعثت را انکار کردند و به بدعت ها روی آوردند. آن ها هوا پرستی را برگزیدند و بر اساس رأی و نظر شخصی عمل کردند. هلاکت و نابودی بر آنان باد!

(أَوْ لَمْ يَسَّ مَعُوا اللَّهَ يَقُولُ: «وَرَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» بَلْ سَمِعُوا وَكَانَتْهُمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «فَأِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»؛ آیا نشنیدند کلام خدا را که فرمود: «پروردگار تو هر چه بخواهد، می آفریند و هر چه بخواهد، بر می گزیند، آنان (در برابر او) اختیاری ندارند.» آری شنیدند، اما همان گونه که قرآن فرمود: «چشم های ظاهر نا بینا نمی شود، بلکه دل هایی که در سینه هاست، کور می شود.»

(هَيْهَاتَ بَسَطُوا فِي الدُّنْيَا أَمْالَهُمْ وَنَسُوا آجَالَهُمْ فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ أَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ مِنَ الْحُورِ بَعْدَ الْكُورِ)؛ [\(1\)](#) افسوس که آنان

ص: 173

آرزو ها و هوس های خود را تحقق بخشیدند و از مرگ و قیامت غافل ماندند! خدا نابود شان گرداند و آنان را در کار های شان گمراه کند. پروردگارا! به تو پناه می برم از کمی یاران، پس از فراوانی آنان.

لطیفه

کسی می گفت:

خالم می خواست به دختر کوچولوش آب پرتقال بدهد، ولی نمی خورد.

من گفتم: بده خودم بهش می دم.

بعد بردمش تو اتاق، همه را خودم خوردم و لیوان خالی را دادم به خاله.

گفتم: همه را خورد.

او هم گفت: خدا خیرت بده!! چند روز است که شکمش کار نمی کند، تو لیوان قرص اسهال ریخته بودم.

هیچی دیگه، الآن دوروز است در صف دستشویی ام!

ماه شعبان مده از دست!

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد *** عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد

ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد *** چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد

این تطاول که کشید از غم هجران بلبل *** تا سرا پرده گل نعره زنان خواهد شد

گر ز مسجد به خرابات شدم خرده مگیر *** مجلس وعظ دراز است و زمان خواهد شد

ص: 174

ای دل از عشرت امروز به فردا فکنی *** مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد

ماه شعبان منه از دست قدح کاین خورشید *** از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد

گل عزیز است غنیمت شمردش صحبت *** که به باغ آمد از این راه و از آن خواهد شد

مطربا مجلس انس است غزل خوان و سرود *** چند گویی که چنین رفت و چنان خواهد شد

حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود *** قدمی نه به وداعش که روان خواهد شد (1)

دیدار دوست

امام صادق علیه السلام و آن حضرت از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که وقتی خدای متعال اراده فرمود ابراهیم را قبض روح کند، ملک الموت را بر او نازل فرمود. عزرائیل به آن حضرت سلام کرد. ابراهیم سلام او را پاسخ داد و گفت: ای ملک الموت، آیا در پذیرش دعوت تو منخیرم یا مجبورم؟

ملک الموت گفت: ای ابراهیم، مجبور هستی که دعوت حق را اجابت کنی. ابراهیم گفت: (فَهَلْ رَأَيْتَ خَلِيلًا يُمِيتُ خَلِيلَهُ)؛ آیا تا کنون دیده ای که دوستی، دوست خود را بمیراند؟»

عزرائیل از پاسخ او درماند و به سوی خداوند متعال بازگشت و گفت: خدایا، آیا سخن خلیل خود ابراهیم را شنیدی؟ خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای فرشته

ص: 175

مرگ به سوی ابراهیم برو و به او بگو:

(هَلْ رَأَيْتَ حَبِيْبًا يَكْرَهُ لِقَاءَ حَبِيْبِهِ اِنَّ الْحَبِيْبَ يُحِبُّ لِقَاءَ حَبِيْبِهِ)؛ (1) آیا تا کنون دوستی را دیده ای که از ملاقات دوست خود اکراه داشته باشد؟! بی تردید دوست دیدار دوست خود را دوست دارد.

غرض ورزی

چون غرض آمد هنر پوشیده شد *** صد حجاب از دل به سوی دیده شد

افراد بی طمع و بی غرض حقایق و واقعیت ها را می بینند. اما وقتی غرض آمد، نگاه و دید انسان عوض می شود و حقایق را نمی بیند.

زاهد ظاهر پرست

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست *** در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست *** در صراط مستقیم ای دل کسی گم راه نیست

هر که خواهد گویا و هر چه خواهد گو بگو *** کبر و ناز و حاجب و دربان بدین در گاه نیست

هر چه هست از قامت نا ساز بی اندام ماست *** ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

ص: 176

سه تا دیوانه سوار تاکسی می شوند. راننده می فهمد این ها خنگ اند.

اصلاً حرکت نمی کند و پس از چند لحظه می گوید رسیدیم.

اولی و دومی کرایشان را می دهند و پیاده می شوند.

سومی می زند پس گردن راننده و می گوید: هیچ وقت این قدر تند نرو!

زیاده روی در تعریف

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

(أَكْبَرُ الْحُمُقِ الْإِغْرَاقُ فِي الْمَدْحِ وَالذَّمِّ)؛ (1) بزرگ ترین حماقت، اغراق در ستایش و نکوهش است.

بدترین حماقت ها زیاده روی در تعریف و یا مذمت است. ما معمولاً یا نمره بیست می دهیم، یا نمره صفر می دهیم. حالت اعتدال را از دست می دهیم. این کاملاً اشتباه است.

بسیاری از قضاوت های ما از روی حبّ و بغض است. کسی را که دوستش داریم، درباره او خیلی غلو می کنیم. کسی را هم که دوست نداریم، خیلی مذمت می کنیم. و این کار بسیار نا پسندی است که متأسفانه وقتی مسائل اجتماعی و سیاسی پیش می آید، در جامعه ما خیلی رواج دارد.

می گویند: کسی پشت سر امام جماعتی نماز می خواند. چون به آقا علاقه و ارادت پیدا کرده بود، پیش بعضی از اهل مسجد می نشست و درباره او غلو می کرد. می گفت: آقای ما چنین است و چنان است. آقای ما شب ها

ص: 177

معراج می رود، با امام زمان ملاقات دارد.

بعضی از افراد متدین و معتدل می گفتند: آقای ما مؤمن و با تقواست، ولی این هایی که شما درباره ایشان می فرمایید حقیقت ندارد. می گفت: نه آقای ما همین است که من می گویم.

در هر صورت یکی از اهالی مسجد خیلی آدم فهمیده ای بود. گفت: آقا که فوت نکرده، زنده است. شما این همه کرامت از ایشان می گویی می رویم از خودش می پرسیم.

رفتند در منزل آقا. در زدند. آقا آمد و گفت: این موقع برای چه آمده اید؟ گفتند: این آقا درباره شما چنین حرف هایی می زند. آیا درست است؟ گفت: نه اشتباه می کند. من چنین کراماتی ندارم.

آن مرد نادان که درباره آن آقا غلو می کرد گفت: آقا دروغ می گوید. این از حرام زادگی اوست که نمی خواهد اقرار کند!

انسان باید خیلی مواظب باشد که از مدح و ذم دیگران درباره خودش تحریک نشود. نه شادمان شود و نه ناراحت. امام باقر علیه السلام در سفارش به جابر بن یزید جعفی فرمودند:

(إِنْ مُدِحْتَ فَلَا تَفْرَحْ، وَإِنْ ذُمِمْتَ فَلَا تَجْرَعْ)؛ [\(1\)](#) اگر مورد ستایش قرار گرفتی، شاد مشو و اگر نکوهش شدی، بی تابی مکن.

باید مراقب باشیم تعریف و تمجید دیگران در ما بی عدالتی و نفهمی و غرور ایجاد نکند.

مرحوم آقای دولابی همیشه می فرمودند: من از آن هایی که در تعریف

ص: 178

1- تحف العقول، ص 284؛ بحار الأنوار، ج 78، ص 162، ح 1.

از انسان زیاده روی می کنند بیش تر می ترسم. بعضی ها آن قدر دست آدم را محکم می بوسند، که غلط نکنم چند روز دیگر گاز می گیرند. ما این را در طول عمرمان تجربه کرده ایم. آدم های که غلو می کنند، زود چپ می کنند و بر می گردند. و چه بسا دشمن شوند. نمونه های تاریخی زیاد دیده ایم. امثال زبیر که در دفاع از مولا علی علیه السلام زیاده روی می کرد و در جنگ جمل در برابر آن حضرت شمشیر کشید فراوان اند. انسان باید از این موجودات نادان بترسد.

حکایتی از ملا نصر الدین!

می گویند: ملا نصر الدین از همسایه اش دیگی را قرض گرفت. چند روز بعد دیگ را به همراه دیگی کوچک به او پس داد.

وقتی همسایه قصه دیگ اضافی را پرسید، ملا گفت: دیگ شما در خانه ما وضع حمل کرد.

چند روز بعد ملا دوباره برای قرض گرفتن دیگ به سراغ همسایه رفت و همسایه خوش خیال این بار دیگی بزرگ تر به ملا داد، به این امید که دیگ چه بزرگ تری نصیبش شود.

تا مدتی از ملا نصر الدین خبری نشد. همسایه به در خانه ملا رفت و سراغ دیگ خود را گرفت. ملا گفت: دیگ شما موقع وضع حمل در خانه ما فوت کرد.

همسایه گفت: مگر دیگ هم می میرد؟! چرا حرف مزخرف می زنی؟!!

جواب شنید: چرا روزی که گفتم دیگ تو زاییده، نگفتی که دیگ

نمی‌زاید؟! دیگری که می‌زاید حتماً مردن هم دارد!

این حکایت اغلب ما مردم است؛ هر جا که به نفع ما باشد، عجیب‌ترین دروغ‌ها و داستان‌ها را باور می‌کنیم، اما کوچک‌ترین ضرر را بر نخواهیم تابید.

نا پایداری دنیا

بی وفائی و بی ارزشی دنیا و نا پایداری آن خیلی روشن است، ولی انسان‌های نادان گول دنیا را می‌خورند.

پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است *** بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزاد است

هر نفس مهر فلک بر دگری می‌افتد *** چه توان کرد چون این سفله چنین افتاد است

دل درین پیر زن عشوه‌گر دهر مبنده *** کاین عروسی است که در عقد داماد است

هم چو نرگس بگشا چشم و ببین کاندرا خاک *** چند روی چو گل و قامت چون شمشاد است

خیمه‌انس مزین بر در این کهنه رباط *** که اساسش همه بی‌موقع و بی‌بنیاد است (1)

بذل اخلاق

مرحوم حاج اسماعیل دولابی می‌فرمود: در دنیا هر کاری برای دیگران از دستت بر می‌آید فروگذار نکن. اقلاباً با اخلاق خوب و روی خوش از دیگران

ص: 180

احوال پرسی کن. برای دیدار با فقرا به خانه شان برو. در هر مرتبه و جایی که هستی نگاه کردن به زیر دست عبادت است.

به ایمان هم که رسیدی زیر دست هایت را با محبت نصیحت کن. هم از آن چه از دنیا داری بی نظر اتفاق کن و هم از آن چه از آخرت و اخلاق پسندیده داری بی نظر بذل و بخشش کن. اگر چنین کنی خواهی دید که نماز و عبادات هم بزرگ می شود. با پایین تر از خود بنشینیم تا اولیاء مان با ما بنشینند.

پرواز در آسمان ها

مردی که خیال می کرد دانشمند است و در نجوم تبصری دارد، یک روز رو به ملا کرد و گفت: خجالت نمی کشی خود را مسخره مردم نموده ای و همه تو را دست می اندازند؛ در صورتی که من دانشمند هستم و هر شب در آفاق و انفس سیر می کنم.

ملا گفت: آیا در این سفرها چیز نرمی به صورتت نخورده است؟ دانشمند گفت: اتفاقاً چرا. ملا با تمسخر پاسخ داد: درست است همان چیز نرم دم الاغ من بوده است!

حقیقت زهد

روایات اهل بیت علیهم السلام از حقیقت زهد پرده برداشته شده و بر خلاف تصور برخی افراد که آن را نداشتن مال و محرومیت از امکانات و معیشت می دانند، تعریف متفاوتی از زهد بیان فرموده اند.

زهد، به معنای بی رغبتی به دنیاست، نه ترک دنیا. از این رو در روایات تأکید شده که زهد، به معنای حرام کردن حلال دنیا و ترک مال و پوشیدن لباس های

خشن و خوردن غذا های خشک نیست. زهد به معنای دل بسته نبودن به دنیاست. در حقیقت زهد در برابر رغبت به دنیاست. به سه بیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این باره توجه کنید:

(لَيْسَ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا تَحْرِيمَ الْحَلَالِ، وَلَا إِضَاعَةَ الْمَالِ، وَلَكِنَّ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا الرِّضَا بِالْقَضَاءِ، وَالصَّبْرُ عَلَى الْمَصَائِبِ، وَالْيَأْسُ عَنِ النَّاسِ)؛ (1) زهد به دنیا، به حرام کردن حلال بر خود و یا ترک دارایی نیست؛ بلکه زهد به دنیا، عبارت از راضی بودن به قضای الهی و صبر در مصائب، و چشم امید بر گندن از مردم است.

(لَيْسَ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا لُبْسَ الْحَشِينِ وَأَكْلَ الْجَشِيبِ، وَلَكِنَّ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا قَصْرُ الْأَمَلِ)؛ (2) زهد به دنیا، پوشیدن جامه خشن و خوردن غذای خشک نیست؛ بلکه زهد به دنیا، عبارت از کوتاه کردن آرزوست.

(الزَّهَادَةُ فِي الدُّنْيَا لَيْسَتْ بِتَحْرِيمِ الْحَلَالِ، وَلَا إِضَاعَةَ الْمَالِ، وَلَكِنَّ الزَّهَادَةَ فِي الدُّنْيَا أَلَّا تَكُونَ بِمَا فِي يَدَيْكَ أَوْ تَقَ مِمَّا فِي يَدَيِ اللَّهِ، وَأَنْ تَكُونَ فِي ثَوَابِ الْمُصِيبَةِ إِذَا أَنْتَ أُصِيبَتْ بِهَا أَرْغَبَ فِيهَا لَوْ أَنَّهَا أَبْقَيْتَ لَكَ)؛ (3) زهد به دنیا، به حرام کردن حلال و یا ترک مال نیست؛ بلکه زهد به دنیا آن است که به آن چه در دست توست، مطمئن تر از آن چه در دست خداست، نباشی، و به ثواب مصیبتی که به تو می رسد، چندان راغب باشی که آرزو کنی آن مصیبت برایت باقی بماند.

سفیان ثوری از مسجد الحرام می گذشت که امام صادق علیه السلام را با جامه هایی

ص: 182

1- مستدرک الوسائل، ج 12 ص 51.

2- مشکاة الأنوار، ص 207، ح 559؛ بحار الأنوار، ج 70، ص 310، ح 4.

3- أعلام الدین، ص 293

زیبا و قیمتی دید. گفت: و الله که نزد او می روم و ملامتش می کنم.

پس به نزد امام علیه السلام رفت و گفت: ای پسر پیامبر خدا! نه پیامبر خدا چنین لباسی پوشید، نه علی و نه هیچ یک از پدران!

امام صادق علیه السلام به او فرمود: پیامبر خدا، در روزگاری سخت و در تنگنای معیشت به سر می برد. از این رو با سختی زندگی می کرد؛ اما بعداً دنیا، خیرات و برکات خود را فرو ریزاند. پس سزاوارترین مردم دنیا به برخورداری از این نعمت ها نیکان هستند». سپس، این آیه را تلاوت کرد:

(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ)؛ (1) بگو: چه کسی زیورهای خدا را که برای بندگانش پدید آورده، و نیز روزی های پاک را حرام گردانیده است؟!)

آن گاه فرمود: ما به استفاده از این نعمت های خدا دادی، از هر کس دیگر سزاوارتریم. با این حال، ای ثوری! من این جامه ای را که بر تنم می بینی، برای مردم پوشیده ام.

سپس دست سفیان را گرفت و به طرف خود کشید و لباس رویی خود را بالا زد و جامه زبری را که زیر آن پوشیده بود و با بدن ایشان تماس مستقیم داشت، نشان داد و فرمود: این را برای خودم می پوشم و آن چه را دیدی (لباس رویی را) برای مردم». آن گاه، لباس رویی سفیان را که زبر و درشت بود، کنار زد. زیر آن، جامه نرمی بود. فرمود: «تو این رویی را برای چشم مردم پوشیده ای و این زبری را برای خوشایند نفست!» (2)

ص: 183

1- سورة اعراف، آیه 32.

2- الکافی، ج 6، ص 442، ح 8؛ بحار الأنوار، ج 47، ص 360، ح 71

در کوی عشق

در کوی عشق شوکت شاهی نمی خرنند *** اقرار بندگی کن و اظهار چاکری
در شاه راه جاه و بزرگی خطر بسی است *** آن به کز این گریوه سبک بار بگذری
سلطان و فکر لشکر و سودای تاج و گنج *** درویش و امن خاطر و کنج قلندری
حافظ غبار فقر و قناعت ز رخ مشوی *** کاین خاک بهتر از عمل کیمیا گری

سر انجام آسیه

همسر فرعون، آسیه، از بنی اسرائیل و زنی مؤمن و مخلص بود که خدا را در نهان عبادت می کرد، تا وقتی که فرعون، همسر حزقیل، همان زن مشاطه را به قتل رسانید و او به چشم بصیرت مشاهده کرد که ملائکه روح او را به آسمان عروج می دهند. از این رو به یقین و اخلاصش افزوده شد.

وقتی فرعون به نزد او آمد تا او را از عمل خود با خبر کند، آسیه گفت: وای بر تو ای فرعون، چه چیز باعث جرأت تو بر پروردگار عز و جل شد؟!

فرعون گفت: تو را چه شده، مثل این که همان جنونی که به او رسیده بود، به تو نیز اصابت کرده است. آسیه گفت: من مجنون نشده ام، بلکه به خدای یگانه، پروردگار خود و تو و پروردگار همه جهانیان ایمان آورده ام.

آن گاه فرعون مادر او را فرا خواند و به او گفت: دخترت به من کافر شده است. سوگند می خورم اگر به معبود موسی کافر نشود، او را به قتل برسانم.

مادر آسیه با او خلوت کرد و از او درباره سخنان فرعون تحقیق نمود. اما او فقط گفت: من هرگز به خدای واحد کفر نمی ورزم. سپس فرعون دستور داد تا او را به چهار میخ کشیدند و آن قدر در عذاب بود تا وقتی که شهید شد.

از ابن عباس نقل شده است که وقتی ایمان آسیه برای فرعون آشکار شد، او را شکنجه کرد تا دست از ایمان بردارد. در همان حال موسی از آن جا عبور می کرد و او را در حال شکنجه دید. آسیه با انگشت اشاره نمود و از سختی عذاب به او شکایت کرد. موسی هم به درگاه الهی دعا کرد تا خداوند عذاب او را تخفیف دهد.

از آن پس دیگر دردی از شکنجه احساس نمی کرد و در هنگام شکنجه می گفت: (رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ)؛ (1) پروردگارا، برای من در نزد خود خانه ای در بهشت بنا کن. « آن گاه به او وحی شد: سر خود را بلند کن. وقتی سر بلند کرد، خانه ای از مرورید مشاهده کرد که برای او در بهشت ساخته شده و با دیدن آن، لبخند زد.

فرعون گفت: به او نگاه کنید که در حال عذاب می خندد! شاید جای خود را در بهشت می بیند! سر انجام او در حال شکنجه از دنیا رفت.

گفته شده است. همسر فرعون با اشعه آفتاب عذاب می شد و وقتی که مأموران شکنجه او را رها می کردند، ملانکه می آمدند و روی بدنش سایه می افکندند و جایگاهش را در بهشت به او نشان می دادند. (2)

ص: 185

1- سوره تحریم، آیه 11.

2- بحار الأنوار، ج 13، ص 164؛ النور المبین فی قصص الأنبياء والمرسلین، ص 260

یکی تعریف می کرد: وقتی از نماز جماعت صبح بر می گشتم، جماعتی را دیدم که به زور قصد سوار کردن گاو نری را در ماشین داشتند.

گاو مقاومت می کرد و حاضر نبود سوار ماشین بشود. من رفتم دستی به پیشانی گاو کشیدم.

گاو مطیع شد و سوار شد.

من مغرور شدم و پیش خودم گفتم:

«این از برکت نماز صبح من است!»

وقتی رسیدم خانه، دیدم مادرم گریه و زاری می کند. علت را که جو یا شدم گفتم: «گاو مان را دزدیدند!»

گاو مرا شناخته بود، ولی من او را نشناختم.

برکات مؤمن برای اطرافیان

اسحاق بن عمار می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ لَيُفْلِحُ بِفَلاحِ الرَّجُلِ الْمُؤْمِنِ وُلْدَهُ وَوَلَدَ وُلْدِهِ وَ يَحْفَظُهُ فِي دُورَتِهِ وَ دُورَاتِ حَوْلِهِ فَالَا يَزَالُونَ فِي حِفْظِ اللَّهِ لِكِرَامَتِهِ عَلَى اللَّهِ)؛

خداوند به خاطر رستگاری مؤمن، فرزندان او را هم رستگار می کند و آن ها را در خانه مؤمن حفظ می کند، همان گونه که همسایه ها را هم حفظ می نماید. فرزندان و همسایگان اهل صلاح در پرتو عنایت خداوند از هر گزندی محفوظ می باشند و این به خاطر کرامتی است که مؤمن در نزد خداوند دارد.

سپس داستان آن دو کودک بنی اسرائیل (که در داستان موسی و خضر

آمده است) را یاد آور شد و فرمود:

(«وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً» أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ شَكَرَ صَاحِبَ لَحْيَيْهِمَا لَهْمَا؛ (1) «و پدر آن دو صالح بود.» مگر مشاهده نمی کنی که خداوند از شایستگی پدر آن ها قدر دانی کرده است.

ظهور قدرت حق

مرحوم آیت الله بهاء الدینی می فرمود: خدا منزله از این است که با چشمی که در صورت است مشاهده شود. معرفت حق تعالی و صفات باری تعالی از علم و قدرت و... را باید با بصیرت قلبی فهمید که همه عالم هستی آثار حق و ظهور حق است. وجود موجودات به ظهور حق ظاهر شده است. همه از آیات حق و برکات قدرت الهی است. طبیعیات و الهیات همه قدرت خداست. قدرت شرق و غرب هم قدرت خداست.

همه، قدرت وجود است و این وجود، مال حق تعالی است. این قدرت خدای تعالی باید صرف در حق شود. جهال صرف در باطل می کنند. موشک ها را باید به جا و در راه حق مصرف کرد، ولی این بشر گوش به این حرف ها نمی دهد.

خدا به ما قدرت بیان داده است. گفته است: دروغ نگو! ولی ما می گوئیم. گفته است: تهمت زن! ولی ما می زنیم. او هم موشک را در راه باطل صرف می کند.

ص: 187

گفت پیغمبر به آواز بلند *** با توکل زانوی اشتر ببند

رمز الکاسب حبیب الله شنو *** از توکل در سبب کاهل مشو (1)

گفت پیغمبر که نفحت های حق *** اندرین ایام می آرد سبق

گوش و هوش دارید این اوقات را *** در ربایید این چنین نفحات را

نفحه آمد مر شما را دید و رفت *** هر که را می خواست جان بخشید و رفت

نفحه دیگر رسید آگاه باش *** تا ازین هم وانمانی خواجه تاش (2)

گفت پیغمبر که هر که سر نهفت *** زود گردد با مراد خویش جفت

دانه چون اندر زمین پنهان شود *** سر او سر سبزی بستان شود

ص: 188

1- مولوی

2- مولوی

زر و نقره گر نبودندی نهان *** پرورش کی یافتندی زیر کان (1)

مولوی در جایی دیگر می گوید:

دانه باشی مرغکانت بر چند *** غنچه باشی کودکانت بر کنند

دانه پنهان کن بکلی دام شو *** غنچه پنهان کن گیاه بام شو

هر که داد او حسن خود را در مزاد *** صد قضای بد سوی او رو نهاد

پیوند شیعیان با ائمه علیهم السلام

ابو بصیر می گوید: با یکی از دوستان خود بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم. عرض کردم: فدایت شوم! گاه محزون و مهموم می شوم و در بعضی اوقات خورسند و خوشحال می گردم و علت و سببی برای آن نمی بینم. فرمود:

(إِنَّ ذَلِكَ الْحُزْنَ وَالْفَرَحَ يَصِلُ إِلَيْكُمْ مِنَّا لِأَنَّا إِذَا دَخَلَ عَلَيْنَا حُزْنٌ أَوْ سُرُورٌ كَانَ ذَلِكَ دَاخِلًا عَلَيْنَا لِيَاكُم مِّنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَجَعَلْنَا وَطِينَتَنَا وَطِينَتَكُمْ وَاحِدَةً وَلَوْ تَرَكْتُ طِينَتَكُمْ كَمَا أَخَذْتُ لَكُنَّا وَأَنْتُمْ سَوَاءٌ وَلَكِنْ مَزَجْتُ طِينَتَكُمْ بِطِينَةِ أَعْدَائِكُمْ فَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا أَذْبَبْتُمْ ذَنْبًا أَبَدًا)؛ این حزن و اندوه و خوشحالی که برای شما پدید می آید، به واسطه ما است؛ زیرا هر گاه ما محزون و یا خوشحال شدیم، به شما نیز اصابت می کند. زیرا خداوند ما و شما را از نور خود و از یک

ص: 189

1- مولوی

طینت آفریده است، جز آن که طینت شما با طینت دشمنان تان ممزوج شده است. و اگر طینت شما به حال خود وا گذاشته شده بود و با طینت دشمنان تان ممزوج نگردیده بود، با ما مساوی بودید و هیچ گاه مرتکب گناهی نمی شدید. (و لیکن مقتضای حکمت این بوده است.)

ابو بصیر می گوید: عرض کردم: فدایت شوم آیا طینت و نور ما (شیعیان) به اصل خود بر می گردد. فرمود:

(إِي وَاللَّهِ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَخْبِرْ نِي عَنْ هَذَا الشُّعَاعِ الزَّاهِرِ مِنَ الْقُرْصِ إِذَا طَلَعَ أَ هُوَ مُتَّصِلٌ بِهِ أَوْ بَائِنٌ مِنْهُ)؛ آری به خدا قسم! ای ابو بصیر، به من بگو بینم آیا شعاع و نور خورشید هنگامی که خورشید طلوع کرد به او متصل است، یا جدا؟

گفتم فدایت کردم، شعاع و نور از خورشید جداست. فرمود:

(أَفَلَيْسَ إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ وَسَقَطَ الْقُرْصُ عَادَ إِلَيْهِ فَاتَّصَلَ بِهِ كَمَا بَدَأَ مِنْهُ)؛ آیا چنین نیست که وقتی خورشید غروب کرد و در افق فرود آمد این شعاع و نور به آن بر می گردد و به آن متصل می شود، چنان که از آن بر آمده بود؟

گفتم: بلی چنین است. فرمود:

(كَذَلِكَ وَاللَّهِ شَيْعَتُنَا مِنْ نُورِ اللَّهِ خُلِقُوا وَإِلَيْهِ يَعُودُونَ وَاللَّهِ إِنَّكُمْ لَمُلْحَقُونَ بِذَا يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنَّمَا لَنَشْفَعُ فَنُشْفَعُ وَ وَاللَّهِ إِنَّكُمْ لَتَشْفَعُونَ فَتُشْفَعُونَ وَمَا مِنْ رَجُلٍ مِنْكُمْ إِلَّا وَ سَتُرْفَعُ لَهُ نَارٌ عَنْ شِمَالِهِ وَ جَنَّةٌ عَنْ يَمِينِهِ فَيَدْخُلُ أَحِبَاءَهُ الْجَنَّةَ وَ أَعْدَاءَهُ النَّارَ)؛ [\(1\)](#) به خدا قسم هم چنین

ص: 190

شیعیان ما از نور خدا آفریده شده اند و به سوی خدا باز می گردند. به خدا قسم شما شیعیان در قیامت به ما ملحق خواهید شد. و ما شفاعت می کنیم و شفاعت ما قبول می شود. و به خدا قسم شما نیز شفاعت می نمایید و شفاعت شما قبول می گردد. و در سمت راست هر یک از شما بهشت و در طرف چپ جهنم قرار می گیرد. دوستان خود را داخل بهشت می نماید و دشمنان خود را به جهنم وارد می کند.

درد عشق امام زمان علیه السلام

درد عشقی کشیده ام که مپرس *** زهر هجری کشیده ام که مپرس

گشته ام در جهان و آخر کار *** دلبری برگزیده ام که مپرس

آن چنان در هوای خاک درش *** می رود آب دیده ام که مپرس

من به گوش خود از دهانش دوش *** سخنانی شنیده ام که مپرس

هم چو حافظ غریب در ره عشق *** به مقامی رسیده ام که مپرس

چرا به رفیق، رفیق می گویند؟

امیر المومنین علیه السلام فرمودند:

(إِنَّمَا سَمِّيَ الرَّفِيقُ رَفِيقًا لِأَنَّهُ يَرْفُقُكَ عَلَى صَلَاحِ دِينِكَ فَمَنْ أَعَانَكَ عَلَى صَلَاحِ دِينِكَ فَهُوَ الرَّفِيقُ الشَّفِيقُ)؛ (1) رفیق از آن جهت که به انسان در اصلاح دینش یاری می رساند رفیق نامیده می شود. پس کسی که تو را در اصلاح دینت یاری کند، رفیق مهربان توست.

از این فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام می توان رسم رفاقت را هم دریافت. رسم

ص: 191

رفاقت این است که انسان مراقب دین رفیقش باشد و او را در دین داری و اصلاح دینش کمک کند.

لطیفه

مامانم میگه: پاشویه جارو کن!

میگم: من امروز تولدمه، نباید کار کنم!

میگم: مامان شام چی داریم؟

رفته زیر پتو می گه: منم امروز زاییدم نباید کار کنم.

خداییش قانع شدم!

اهمیت دعای دیگران

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

(لَا تَسْتَحْرِوْا دَعْوَةَ أَحَدٍ ، فَإِنَّهُ يُسْتَجَابُ لِلْيَهُودِيِّ فَيَكُفُّمُ ، وَلَا يُسْتَجَابُ لَهُ فِي نَفْسِهِ)؛ [\(1\)](#) دعای هیچ کس را نا چیز مشمار که [حتی] دعای یهودی در حقّ خودش مستجاب نمی شود، اما درباره شما به اجابت می رسد.

حقیقت موت

مرحوم حاج اسماعیل دولابی می فرمود: موت غیر از فوت است. فوت وقتی است که شخص جان می دهد و جنازه اش را دفن می کنند، موت قطع دل بستگی به دنیا است.

ادب و تواضع نسبت به خدا و اولیای او و نسبت به برادر ایمانی، موت است.

ص: 192

سبب ظهور ادب، اصل ایمان است. هر چه ایمان بیش تر شود، ادب کامل تر می شود. نهایت ادب موت است. ایمان کامل، موت حقیقی در مقابل حق تعالی است. حقیقت (مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا) (1) همان تقویض و ادب کامل است.

می فرمود: راه ایمان راه موت و فناست. در این راه به اختیار خودت می میری و به مقدرات الهی تن می دهی و مشقّت دنیا را تحمل می کنی.

موت همان تسلیم شدن به اراده حق و از خود نظریه نداشتن و اعتراض نکردن است. عبد مؤمن بین دو دست جمال و جلال خداوند، هم چون جنازه مرده بین دو دست مرده شوی است که به هر طرف بخواهد می چرخاند و جنازه ایستادگی و اعتراض و نظریه ای ندارد.

همین قدر که از مردم قطع طمع کردی، همین موت است. طمع به دنیا که آمد، متولد شدی. و طمع را که بریدی، به موت نائل شدی.

می فرمود: در دنیا هیچ لذتی بالا تر از موت و تن دادن و آمادگی برای مرگ نیست. موت آن قدر شیرین است که همه شیرینی هایی که مؤمن در طول عمر چشیده را در کام او بی مزه می کند.

موت، هادم و از بین برنده لذّات است. برای اهل دنیا، موت به خاطر تلخی طعمش در کام آن ها از بین برنده لذت ها و خوشی های دنیاست. اما برای مؤمن و اهل آخرت، موت آن قدر شیرین است که خوشی ها و لذت های دنیا، در برابر آن کوچک و محو و منهدم می شود.

موت برای دوستان اهل بیت علیهم السلام آن قدر شیرین و لذیذ است که با نزدیک شدن آن مست می شوند. به همین خاطر به آن سكرات گفته می شود.

ص: 193

1- «قبل از این که مرگ به سراغ شما بیاید، تن به موت بدهید.» روضة المتقین، ج 1، ص 347.

شکسته دلی

در کوی ما شکسته دلی می خزند و بس *** بازار خود فروشی آن سوی دیگر است

در کوی اهل معنا آن چه ارزش دارد شکسته دلی است و نه چیز دیگر. اگر متاع شما خود خواهی و خود نمایی است، در این جا خریداری ندارید و شما را به چیزی نمی گیرند. در دستگاه الهی تواضع و ادب و شکستگی می خزند، نه خود خواهی و غرور. در حدیث نبوی آمده است که حضرت حق می فرماید:

(أَنَا عِنْدَ مَنْكَسِرَةِ الْقُلُوبِ)؛ (1) من نزد شکسته دلان هستم.

بر من در وصل بسته می دارد دوست *** دل را به عنا شکسته می دارد دوست

زین پس من و دل شکستگی بر در دوست *** چون دوست دل شکسته می دارد دوست

و جوب محبت امیر مؤمنان علیه السلام

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(كُنْتُ جَالِسًا بَعْدَ مَا فَرَعْتُ مِنْ جَهَازِ عَمِّي حَمْرَةَ إِذْ هَبَطَ عَلَيَّ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ اللَّهُ يُقْرِنُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ قَدْ فَرَضْتُ الصَّلَاةَ وَوَضَعْتُهَا عَنِ الْمُعْتَلِّ وَالْمَجْنُونِ وَالصَّبِيِّ وَفَرَضْتُ الصَّوْمَ الْمُسَافِرِ وَوَضَعْتُهُ عَنِ الْمُسَافِرِ وَفَرَضْتُ الْحَجَّ وَوَضَعْتُهُ عَنِ الْمُعْتَلِّ وَ

ص: 194

فَرَضْتُ الرِّكَاهَ وَوَضَعْتُهَا عَنِ الْمُعَدِّمِ وَفَرَضْتُ حُبَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَفَرَضْتُ مَحَبَّتَهُ عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَلَمْ أُعْطِ أَحَدًا رُخْصَتَهُ؛ (1) بعد از فراغت از تجهیز و کفن و دفن عمویم حمزه نشسته بودم که جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و گفت: ای محمد، خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید:

نماز را واجب کردم، ولی این تکلیف را از معذور و مجنون و طفل برداشتم.

روزه را واجب کردم، ولی آن را برای مسافر الزامی نکردم.

حج را واجب کردم، ولی آن را از بیمار نخواستم.

زکات را واجب کردم، ولی آن را از گردن نیازمند ساقط کردم.

اما دوست داشتن علی بن ابی طالب را واجب کردم و محبتش را بر تمام اهل آسمان و زمین الزام نمودم، بدون آن که رخصتی در آن باشد.

دوست ملا

شخصی که سابقه دوستی با ملا داشت، روزی مقداری گندم به آسیاب برد. چون آرد نمود، بر الاغ خود سوار کرد و چون نزدیک منزل ملا رسید، اتفاقاً خرش لنگ شد و به زمین افتاد. آن شخص چون با ملا سابقه دوستی داشت او را صدا زد و درخواست نمود تا الاغش را به او بدهد و بارش را به منزل برساند.

ملا که قبلاً قسم خورده بود که الاغش را به کسی ندهد، به آن مرد گفت: الاغ من نیست. یک دفعه صدای الاغ بلند شد و بنای عرعر کردن

ص: 195

1- الروضة في فضائل أمير المؤمنين، ص 157؛ بحار الأنوار، ج 40، ص 46.

گذاشت.

آن مرد به ملا-گفت: الاغ تو در خانه است و تو می گویی نیست؟! ملا-گفت: عجب دوست احمقی هستی. تو پنجاه سال با من رفیقی، حرف مرا باور نداری، ولی حرف الاغ را باور می کنی؟!

وسوسه چیست؟

وسوسه یک نیرو و یک جریان فکری منفی است که ما را به سمت نابودی و زوال سوق می دهد!

وسوسه یک طوفان فکری است که اگر هم مسیرش شویم، فقط خرابی به بار می آورد!

اهمیت دادن به وسوسه چرخه بیماری اعتیاد را به جریان در می آورد و سرعت بهبودی را کند می کند!

وسوسه مثل یک مهمان ناخوانده است که اگر در را به رویش باز کنیم بیرون کردنش کار سختی است!

غلام سیه رو

سینه تنگم مجال آه ندارد *** جان به هوای لب است و راه ندارد

گوشه چشمی به سوی گوشه نشین کن *** زن که جز این گوشه کس پناه ندارد

گر چه سیه رو شدم، غلام تو هستم *** خواجه مگر بنده سیاه ندارد؟

ص: 196

از گنه من مگو که زادهٔ آدم *** نا خلف استی اگر گناه ندارد
هر که گدایی ز آستان تو آموخت *** دولتی اندوختی که شاه ندارد
گنج تجلی ز کنج خلوت دل جو *** نیک نظر کن که اشتباه ندارد
پیر خرد گر به خلوت تو برد پی *** جز که در آن خانه، خانقاه ندارد
مهر تو در هر دلی که کرد تجلی *** یافت فروغی که مهر و ماه ندارد
مهر گیاه است حاصل دل عشاق *** آب و گل ما جز این گیاه ندارد
مفتقر از سر عشق دم نتوان زد *** سر برود زان که سر نگاه ندارد (1)

کین ورزی با اهل بیت علیهم السلام

امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

(أَشَدُّ الْعَمَى مَنْ عَمِيَ عَنِ فَضْلِنَا ، وَ نَاصَبْنَا الْعَدَاوَةَ بِإِلَّا ذَنْبٍ سَبَقَ إِلَيْهِ مِنَّا ، إِلَّا أَنَا دَعَوْنَا إِلَى الْحَقِّ وَ دَعَاهُ مَنْ سِوَانَا إِلَى الْفِتْنَةِ وَ الدُّنْيَا)؛ (2)

ص: 197

1- آیت الله محمد حسین غروی، معروف به کمپانی

2- الخصال، ص 632، ح 10.

کورترین مردم کسی است که از دیدن فضیلت و برتری ما کور باشد و بدون آن که گناهی در حق او کرده باشیم با ما دشمنی ورزد. تنها گناه مان این است که ما او را به حق دعوت کرده ایم، در حالی که دیگران او را به سوی فتنه و دنیا فرا خوانده اند.

لطیفه

می گفت: همسایه ما نذری آورده بود.

آمدم تشکر کنم، قاطی کردم و گفتم: خدا را شکر!!

بیچاره فکر کرد ما داشتیم از گشنگی می مردیم؛ دو تا بهم داد!

بهترین منقبت

شخصی خدمت امیر المومنین علیه السلام رسید و عرض کرد: بهترین منقبت شما چیست؟

حضرت چند آیه از قرآن مجید که در شأن ایشان نازل شده بود را قرائت نمودند. از جمله این آیه بود:

(وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)؛ (1) و کسانی که کافر شدند می گویند: «تو فرستاده نیستی.» بگو: «کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد.

سپس افزودند:

ص: 198

(إِيَّايَ عَنَى بِمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)؛ (1) مقصود خداوند از «کسی که علم کتاب نزد اوست» من هستیم.

محنت شیرین

اگر ز کوی تو بویی به من رساند باد *** به مژده جان جهان را به باد خواهم داد

اگر چه گرد برانگیختی ز هستی من *** غباری از من خاکی به دامنت مرساد

تو تا به روی من ای نور دیده در بستی *** دگر جهان در شادی به روی من نگشاد

خیال روی توام دیده می کند پُر خون *** هوای زلف توام عمر می دهد بر باد

نه در برابر چشمی نه غایب از نظری *** نه یاد می کنی از من، نه می روی از یاد

به جای طعنه اگر تیغ می زند دشمن *** ز دوست دست نداریم، هر چه بادا باد

ز دست عشق تو جان را نمی برد حافظ *** که جان ز محنت شیرین نمی برد فرهاد (2)

ص: 199

1- الإحتجاج، ج 1، ص 159؛ بحار الأنوار، ج 40، ص 1

2- حافظ

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(إِنَّ الرَّفْقَ لَمْ يُوضَعْ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ وَلَا نُزِعَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ؛ (1)

ملایمت و مهربانی با هیچ چیز همراه نشد، جز این که آن را آراست، و از هیچ چیز برداشته نشد، مگر این که آن را زشت کرد.

(ما اصْطَحَبَ اثْنَانِ إِلَّا كَانَ أَحَدُهُمَا أَجْرًا وَأَحَبُّهُمَا إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْفَقَهُمَا بِصَاحِبِهِ؛ (2) هیچ دو نفری با هم رفاقت نکنند، جز این که اجر آن کس بیش تر و نزد خداوند عز و جل محبوب تر است که با رفیقش ملایم تر باشد.

(إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِأَهْلِ بَيْتٍ خَيْرًا أَدْخَلَ عَلَيْهِمْ بَابَ رَفْقٍ؛ (3) هر گاه خداوند خیر خانواده ای را بخواهد، باب ملایمت و مهربانی را به روی آنان بگشاید.

(أَعْقَلَ النَّاسِ أَشَدُّهُمْ مُدَارَاةً لِلنَّاسِ؛ (4) خردمند ترین مردم، با مدارا ترین آن ها با مردم است.

(إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ؛ (5) خداوند عز و جل ملایم و مهربان است و ملایمت را در هر کاری دوست دارد.

ص: 200

1- الكافي، ج 2، ص 119، ح 6.

2- الكافي، ج 2، ص 120، ح 15.

3- شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 339.

4- الأمالي للصدوق، ص 73، ح 41.

5- كنز العمال، ح 5370.

حضرت علی علیه السلام فرمودند:

(الرَّفْقُ مِفْتَاحُ النَّجَاحِ)؛ (1) ملایمت و مهربانی کلید کامیابی است.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

(إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَفْلًا وَقَفْلُ الْإِيمَانِ الرَّفْقُ)؛ (2) همانا برای هر چیزی قفلی است و قفل ایمان ملایمت است.

امام کاظم علیه السلام فرمودند:

(الرَّفْقُ نِصْفُ الْعَيْشِ)؛ (3) ملایمت و مهربانی نیمی از زندگی است.

دیدار با برادران دینی

در روایات به دیدار برادران دینی بسیار تأکید و اهمیت داده شده و آثار پر رونقی برای آن بر شمرده شده است. از جمله امام جواد علیه السلام فرمودند:

(مُلاَقَاةُ الْإِخْوَانِ نُشْرَةٌ وَ تَلْقِيحٌ لِلْعَقْلِ وَإِنْ كَانَ نَزْرًا قَلِيلًا)؛ (4) دیدار با برادران دینی موجب نشاط و شادی روح، و باروری عقل است؛ دیداری اندک باشد.

گر چه زنده جاوید

زنده جاوید کیست؟ کشته شمشیر دوست *** کآب حیات قلوب در دم شمشیر اوست

گر بشکافی هنوز خاک شهیدان عشق *** آید از آن کشتگان زمزمه دوست دوست

ص: 201

1- غرر الحکم، ح 294

2- الکافی، ج 2، ص 118، ح 1

3- الکافی، ج 2، ص 120، ح 11.

4- الامالی للمفید، ص 329

آن که هلاکش نمود ساعد سیمینِ یار *** باز به آن ساعدش کشته شدن آرزوست
بنده یزدان شناس موت و حیاتش یکی است *** زان که به نور خداهش پرورش طبع و خوست
غیر خدا باطل است در نظر اهل حق *** دعوی اینی انا کاشف توحید هوست
آن شجری را که حق بهر ثمر پرورید *** بانگ انا الحق زند تا ابد از مغز و پوست
دل چو ز خود غافل است عارف بالله نیست *** بر لب جو سال ها تشنه لب و آب جوست
گوش دل مؤمن است سامع صوت خدا *** گر چه ز آواز خلق مُلک پر از های و هوست
هر که ز کوی مجاز پا به حقیقت نهاد *** بر سرش از روزگار مخصمه توبه توست
عاشق وارسته را با سر و سامان چه کار *** قصه ناموس و عشق صحبت سنگ و سبوست
عاشق دیدار دوست اوست که هم چون حسین *** زردی رخسار او سرخ ز خون گلوست
هر که چو او پا نهاد بر سر میدان عشق *** بی سر و سامان سرش در خم چوگان چو گوست

دوست به شمشیر اگر پاره کند پیکرش *** منت شمشیر دوست بر بدنش موبه دوست

گر به اسیری برند عترت او دشمنان *** هر چه ز دشمن بر او دوست پسندد نکوست

تا بتوانی «فؤاد» در غم او گریه کن *** بر تو از این آبِ رو نزد خدا آبروست (1)

فؤاد کرمانی کیست؟

میرزا فتح الله قدسی کرمانی فرزند سلطان علی، متخلص به «فؤاد» از عارفان دل سوخته و دارای طبعی بسیار لطیف و شیواست.

وی به سال 1268 ه.ق. در کرمان متولد شد و به سال 1358 پس از حدود 90 سال زندگی زاهدانه و عارفانه جان به جان آفرین تسلیم کرد. آرام گاهش در سه کیلومتری کرمان در دامنه کوه سید حسن قرار دارد.

فؤاد برخی از حوادث دوران آغازین زندگی اش را به نظم کشیده است. می گوید: پدرم عطار بود و مرا از مکتب باز داشت و به شغل عطاری گماشت. اما هوس دانایی و علم آموزی رهایم نمی کرد و از دگه ام به مدرسه می کشاند. اگر چه انگیزه آموزش علوم رسمی، به حلقه درس می نشاند، اما هیجانان روح عاشق و ذوق شاعرانه، به ترک قیل و قال علوم مکسبی ام می خواند.

در این غوغای عشق و جنون، مونس دیوان سعدی بود و به شیوه او شعر می سرودم و بعد از آن به کتاب مثنوی مولوی روی آوردم.

مجموعه دیوان خود را «شمع جمع» نامیدم و آن را به سال 1332 قمری

ص: 203

به پایان بردم. «شمع جمع» بارها به چاپ رسیده است.

شعر فؤاد بسیار با حال و گیرا و دل نشین است و مرثی وی را باید در شمار بهترین مرثیه ها شمرد.

فؤاد مسلمانی پاک اعتقاد و شیعه ای اثنی عشری است و هم چون همه عارفان راستین، تشیع را اسلام علی علیه السلام می شناسد و کم تر شاعری در دوره وی می شناسیم که هم چون او توانسته باشد بعد از قرآن که بیش ترین قصاید و مثنوی هایش آراسته به آیات و بینات باشد و از دو اثر عالی عرفان اسلامی یعنی «نهج البلاغه» و «صحیفه سجّادیه» متأثر و برخوردار داری یافته باشد.

قوی ترین و ارزش مند ترین جنبه عاطفی و ایمانی وی، عشق و ارادتش به مولای متقیان است که بیش از دو سوم اشعار اوست. هم چنین در مورد سرور شهیدان حسین بن علی علیهم السلام سروده هایی بسیار زیبا و ماندگاری آفرید.

بهلول و مرد شیاد

بهلول سکه طلائی در دست داشت و با آن بازی می نمود. شیادی چون شنیده بود بهلول دیوانه است جلو آمد و گفت: اگر این سکه را به من بدهی در عوض ده سکه را که به همین رنگ است به تو می دهم!

بهلول چون سکه های او را دید دانست که سکه های او از مس است و ارزشی ندارد؛ به آن مرد گفت: به این شرط قبول می کنم که سه مرتبه مانند الاغ عرعر کنی!

شاید قبول نمود و مانند خر عر عر کرد.

بهلول به او گفت: تو با این خریتم فهمیدی سکه ای که در دست من است از طلاست، چگونه من نفهمم که سکه های تو از مس است؟

استفاده از فرصت ها

امیر مؤمنان علیه السلام در تمثیلی زیبا گذران عمر را به ابری که به آرامی حرکت می کند و شاید در نظر اول حرکت آن به چشم نیاید تشبیه فرموده و به مراقبت از آن توصیه کرده و فرموده اند:

(الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهَرُوا فُرْصَ الْخَيْرِ)؛ (1) فرصت، چون ابر می گذرد. پس فرصت های خوب را غنیمت شمیرید.

هم چنین فرمودند:

(إِصَابَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ)؛ (2) از دست دادن فرصت، مایه اندوه است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم فرمودند:

(مَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمَرِهِ لَمْ يُؤَاخِذْ بِمَا مَضَى مِنْ ذَنْبِهِ، وَمَنْ أَسَاءَ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمَرِهِ أَخَذَ بِالْأَوَّلِ وَالْآخِرِ)؛ (3) هر کس در باقی مانده عمر خویش کار نیک کند، به گناهان گذشته اش مؤاخذه نشود، و هر کس در باقی مانده عمرش گناه و بدی کند، درباره اعمال سراسر عمرش باز خواست شود.

امام حسین علیه السلام فرمودند:

ص: 205

1- نهج البلاغه، حکمت 21

2- نهج البلاغه، حکمت 118

3- الأمالي للصدوق، ص 57

(يَا بَنَ آدَمَ، إِنَّمَا أَنْتَ آيَّامٌ، كُلَّمَا مَضَى يَوْمٌ ذَهَبَ بَعْضُكَ)؛ (1) ای زاده آدم! تو روز هایی هستی؛ هر روزی که برود، بخشی از تو می رود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در توصیه به ابوذر فرمودند:

(يَا أَبَا ذَرٍّ اغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ: شَهَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ صِرْحَتَكَ قَبْلَ سَقَمِكَ وَ غِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَ فَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَ حَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ)؛ (2) ای ابوذر! پنج چیز را قبل از پنج چیز دیگر غنیمت دان: جوانی ات را پیش از پیری؛ سلامتی ات را قبل از بیماری؛ ثروت و دارایی ات را پیش از آن که به فقر و تنگ دستی بیفتی؛ فراغت و آسایش خود را پیش از گرفتاری؛ زندگی خود را پیش از مرگ.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث مواردی از فرصت ها را برشمرده اند که از اهمیت بیش تری برخوردار است؛ در عین حال بیش تر از هر چیز دیگر مورد غفلت واقع می شوند و بدون استفاده بهینه از آن ها، از کف می روند.

سعدی هم این مضامین را به شعر در آورده است:

سعدیا دی رفت و فردا هم چنان موجود نیست *** در میان این و آن، فرصت شمار امروز را

دو دستور العمل

مرحوم آیت الله بهاء الدینی می فرمود: اگر این دو کار را انجام دهید، خیلی پیش روی کرده اید: یکی این که نماز را اول وقت بخوانید، و دیگر آن که دروغ نگوئید. خیال نکنید ضرر می کنید. ان شاء الله مورد توفیقات خدا هم واقع

ص: 206

1- إرشاد القلوب، ج 1، ص 40.

2- مکارم الأخلاق، ص 505

می شوید. اگر این کارها را کردید، فهم شما هم عوض می شود. یعنی درک دیگری پیدا می کنید.

الآن شاید شما نتوانید این مطالب را از ما قبول کنید، ولی وقتی خودتان به آن رسیدید، قبول می کنید. وقتی وجدان شما مسأله را حل کرد، می بینید راست است و می بینید که اسلام چه نعمت بزرگی برای بشر بوده است. و این بشر، روی همان هوی و هوس و شیطنت خودش، از آن بی بهره بوده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می خواهد همه به ستاره ثریا برسید؛ ولی این ها می گویند بگذارید ما برویم در یک منجلاب غرق شویم.

با امر حق

گفت با امر حقم اشراک نیست *** گر بریزد خونم امرش باک نیست

راضیم من شاکرم من ای حریف *** این طرف رسوا و پیش حق شریف

پیش خلقان خوار و زار و ریش خند *** پیش حق محبوب و مطلوب و پسند

دعائی زیبا برای بعد از هر نماز

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: هر کس می خواهد خدا او را در قیامت بر اعمال بد او مطلع نگرداند و دیوان گناهان او را نگشاید، بعد از هر نماز این دعا را بخواند:

(اللَّهُمَّ إِنَّ مَغْفِرَتَكَ أَرْجَى مِنْ عَمَلِي وَإِنَّ رَحْمَتَكَ أَوْسَعُ مِنْ ذَنْبِي؛

اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ ذَنْبِي عِنْدَكَ عَظِيمًا فَعَفُوكَ أَعْظَمُ مِنْ ذَنْبِي؛

اللَّهُمَّ إِنْ لَمْ أَكُنْ أَهْلًا أَنْ أُلْبِغَ رَحْمَتَكَ فَارْحَمْنَا أَهْلًا أَنْ تَبْلُغَنِي وَتَسْعِنِي لِأَنَّهَا وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛ (1)

خدایا، البته به آموزش تو بیش تر امیدوارم تا به عمل خود، و البته رحمت تو وسیع تر از گناه من است! خدایا، اگر چه گناه من نزد تو بزرگاست، اما عفو و بخشش تو بزرگ تر از گناه من است!

خدایا، اگر من لایق آن نیستم که رحمتت به من برسد، رحمت و لطف تو لایق است که به من رسا باشد و مرا فرا گیرد؛ زیرا رحمتت همه چیز عالم را فرا گرفته است؛ به رحمت تو خدای ارحم الراحمین!

چند ضرب المثل فارسی

* از کوزه همان برون تراود که در اوست.

* از دل غم زده جز ناله تراوش نکند.

* اگر زخم شتر به خر باشد، یک ساعت هم دوام نمی آورد.

* آب دریا در مذاق ماهی دریا خوش است.

* علف باید به دهان بزی شیرین بیاید.

* از تمامی دان که پنج انگشت باشد دست را.

* ابروی تو اگر راست بُدی کج بُدی.

* گندم از گندم بروید جوز جوز.

* از خاطر ویران سخن ویران آید.

ص: 208

* از خر خراطی خواستن خطاست.

* از بدان بد شود ز نیکان نیک *** داند این مایه هر که هشیار است (1)

* با بدان یار گشت همسر لوط *** خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند *** پی نیکان گرفت و مردم شد (2)

* از بدان جز بد نیاموزی *** نکند گرگ پوستین دوزی (3)

* از پری آدمی گری مَطَلَب *** از زحل کار مشتری مَطَلَب

* بابد به جز بدی نکند چرخ نیلگون *** از خار هیچ میوه نچینند غیر خار (4)

مأمور هلاکت نمرود

از ابن عباس نقل شده که خدای سبحان پشه ای را بر نمرود مسلط فرمود که لبان او را گزید و او به قصد گرفتن پشه دست برد، لیکن پشه به سوراخ بینی او وارد شد. وقتی او قصد خارج کردن آن پشه را کرد، پشه

ص: 209

1- ناصر خسرو

2- سعدی

3- سعدی

4- پروین اعتصامی

وارد مغز و دماغ او گردید و خداوند چهل شب او را به وسیله آن پشه عذاب کرد و آن گاه او را هلاک نمود. (1)

لطیفه

یک روز یک ژاپنی و یک آمریکایی و یک ایرانی یک جا نشسته بودند.

ژاپنی می گوید: ما یک هواپیما ساختیم که تا بالای بالای آسمان می رود.

دوتای دیگر می گویند: تا بالای بالای آسمان؟!!

می گوید: نه، یه کمی پایین تر.

آمریکایی می گوید: ما یک زیر دریایی ساختیم که تا ته آب می رود.

دوتای دیگر می گویند: تا ته آب؟!!

می گوید: نه، یه کمی پایین تر.

ایرانیه فکر می کند و می گوید: ما تو کشورمون با دماغ غذا می خوریم.

آن دو تا می گویند: با دماغ؟!!

می گوید: نه، یه کمی پایین تر.

ولایت خود را خالص گردان!

امام هادی علیه السلام به ابو نواس، سهل بن یعقوب فرمودند:

(يَا سَهْلُ، إِنَّ لِيْ يَعْتَبَا بَوْلَايَتِنَا عِصْمَةً، لَوْ سَدَّ لَكُومَا بِهَا فِي لُجَّةِ الْبَحَارِ الْغَامِرَةِ وَسَدَّ بَابِ الْبَيْدَاءِ الْغَائِرَةِ، بَيْنَ سِدِّ بَاعٍ وَذِتَابٍ، وَأَعَادِي الْجِنَّ وَالْإِنْسِ، لَأَمْنُوا مِنْ مَخَاوِفِهِمْ بَوْلَايَتِهِمْ لَنَا، فَثِقْ بِاللَّهِ (عَزَّ وَ

ص: 210

جَلَّ)، وَ أَخْلَصُ فِي الْوَلَاءِ لِأُمَّتِكَ الطَّاهِرِينَ؛ (1) ای سهل؛ ولایت ما برای شیعیان مان حافظ و نگه دارنده ای است که اگر در قعر دریا های عمیق فروروند و یا در دشت بی آب و علف و بیابان های خطرناک بین جانوران درنده و گرگ های وحشی و دشمنان آدمی و پری قرار بگیرند، هر آینه از خوف و خطر آن ها ایمن می باشند.

پس به خدا اعتماد کن و ولایت و سرسپردگی خود را به ائمه طاهرين عليهم السلام یا خالص گردان!

یاد او کن!

گفت و گو کن، گفت و گو کن گفت و گو *** جست و جو کن، جست و جو کن، جست و جو

شرح سر آن سکنج زلف یار *** مو به مو کن مو به مو کن مو به مو

رو به های و هوی بزم کوی یار *** های و هو کن های و هو کن های و هو

وان گهی از خود منی، آلودگی *** شست و شو کن شست و شو کن شست و شو

ای خدا این نهر جان را از هوس *** رفت و رو کن رفت و رو کن رفت و رو

ص: 211

وان گه از دریای علمت سوی جان *** جو به جو کن، جو به جو کن جو به جو

گر نخواستی خود فراموش شود *** یاد او کن، یاد او کن یاد او

(فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُون)؛ (1) پس مرا یاد کنید، تا شما را یاد کنم؛ و شکرانه ام را به جای آرید؛ و با من ناسپاسی نکنید.

هر آن که جانب اهل خدا ننگه دارد *** خداهش در همه حال از بلا ننگه دارد

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست *** که آشنا سخن آشنا ننگه دارد

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای *** فرشته ات به دو دست دعا ننگه دارد

گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان *** نگاه دار سر رشته تا ننگه دارد (2)

تلقین به خود

مرحوم حاج اسماعیل دولابی می فرمود: همه کاستی ها و ناقصی ها از ضعف باور است. همه اذکار و عبادات هم برای ایجاد باور است. با اذکار و عبادات انسان به خود تلقین می کند و با تکرار و تلقین، باور و یقین ایجاد می شود.

ص: 212

1- سورة بقره، آیه 152.

2- حافظ

تلقین آن قدر شریف است که حتی به مرده هم موقع دفن تلقین می خوانند. وقتی که تلقین خواندند نکیر و منکر می گویند: کار او درست شد. پس چرا آدم تا زنده است به خود تلقین نخواند؟

چند وقت در خلوت به خود تلقین بخوانید و بگویید: «(إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نِعَمَ الرَّبِّ وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نِعَمَ الرَّسُولِ وَأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَأَوْلَادَهُ الْأَيُّمَةَ الْأَحَدَ عَشَرَ نِعَمَ الْأَيُّمَةِ ...)»؛ بی تردید خدای تبارک و تعالی خوب پروردگاری است و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خوب پیامبری است و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و یازده امام از فرزندان او خوب امامانی هستند و...»

باور یاور مؤمن است. به خدا و خوبان خدا خوش باور باشید. خوش باوری به آن ها خوب است. اکثر اهل جنت و بهشت انسان های خوش باور و ساده هستند، چون زود تر به باور و یقین می رسند.

آفت علم، زرنگی، شکاکیت و دیر باوری است. آیا آن خوش باوری و سادگی که انسان را به بهشت می رساند، از آن شکاکیت و نا باوری و زرنگی که انسان را به جهنم می برد، بهتر نیست؟

نیل به تمام آن فضیلت ها و شرافت ها و ثواب هایی که در روایات ذکر شده، به یک چیز احتیاج دارد و آن باور است. اگر باور کردی، مال توست و بهره میبری. اما اگر حاشیه زدی، محروم می شوی.

لطیفه

کیف پول زن همسایه را زدند.

گفت: عیبی ندارد. من که ازش گذشتم.

ص: 213

ولی الهی خرج دارو و درمان و اورژانس و تصادفش بشود!

الهی خرج سدر و کافور عزیزانش بشود!

خدا به زمین گرم بزندش، الهی فلج بشود!

به نظرم باید درباره مفهوم گذشت، بیش تر با او صحبت بشود.

استدراج

امام صادق علیه السلام فرمودند:

(إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ لِنُفْسِيهِ الْإِسْتِغْفَارَ وَ يَتَمَادَى بِهَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (سَنَسَدُ تَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ) (1) بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْعَاصِي)؛ (2) وقتی انسان کار خلافی انجام می دهد، اگر خدا خیرش را بخواهد، نعمت و بلایی برایش پیش می آورد و او را به یاد استغفار می اندازد. و اگر خدا به خاطر عمل اشتباه کسی، بد او را بخواهد، نعمتی به او می دهد تا استغفار را از یاد او ببرد و آن گناه را ادامه دهد. و این است گفتار خدای عز و جل که فرمود: «به تدریج و آهستگی آن ها را از راهی که ندانند غافل گیر کنیم.» یعنی به سبب (دادن) نعمت به هنگام ارتکاب گناهان.

در اصطلاح قرآنی به این امر استدراج گویند. امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال از معنای استدراج فرمودند:

ص: 214

1- سورة اعراف، آیه 182

2- الکافی، ج 2، ص 452.

(هُوَ الْعَبْدُ يُذِنُ الذَّنْبَ، فَيُغْفِرُ لَهُ وَيُجَدِّدُ لَهُ عِنْدَهَا النِّعْمَ، فَيُغْفِرُ عَنْهَا الذَّنْبَ، فَهُوَ مُسْتَدْرِجٌ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ)؛ (1)

معنای استدراج این است که بنده گناه کند و خداوند به او مهلت دهد و با وجود گناه باز به او نعمت دهد تا این نعمت او را از طلب آموزش برای آن گناه باز دارد. چنین شخصی بی آن که بفهمد تدریجاً به خشم و عذاب خدا نزدیک شده است.

این است که امام حسین علیه السلام در دعا به درگاه الهی عرضه می دارد:

(اللَّهُمَّ لَا تَسْتَدْرِجْنِي بِالْإِحْسَانِ، وَلَا تُؤَدِّبْنِي بِالْبَلَاءِ)؛ (2) بار خدایا! مرا با احسان، پله پله فرو مینداز و با بلا تأدییم مفرما!

چند دو بیتی زیبا از خیام

افسوس که نامه جوانی طی شد *** و آن تازه بهار زندگانی دی شد

و آن مرغ طرب که نام او بود شباب *** فریاد ندانم کی آمد و کی شد

یک عمر به کودکی به استاد شدیم *** یک عمر ز استادی خود شاد شدیم

افسوس ندانیم که ما را چه رسید *** از خاک بر آمدیم و بر باد شدیم

در کار گه کوزه گری بودم دوش *** دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش

ص: 215

1- الکافی، ج 2، ص 452، ح 2

2- الدرّة الباهرة 24؛ بحار الأنوار، ج 78، ص 127، ح 9

هر یک به زبان حال با من گفتند *** کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش

هنگام سپیده دم خروس سحری *** دانی که چرا همی کند نوحه گری

یعنی که نمودند در آینه صبح *** کز عمر شبی گذشت و تویی خبری

فضیلت قرائت قرآن

حفص بن غیاث می گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که به مردی می فرمود: « (أَتُحِبُّ الْبَقَاءَ فِي الدُّنْيَا)؛ آیا ماندن در دنیا را دوست داری؟» عرض کرد: آری. فرمود: برای چه؟ عرض کرد: برای خواندن (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ). حضرت سکوت فرمود و پس از لحظاتی به من فرمود:

(يَا حَفْصُ مَنْ مَاتَ مِنْ أَوْلِيَائِنَا وَشَيْعَتِنَا وَلَمْ يُحْسِنِ الْقُرْآنَ عُلِّمَ فِي قَبْرِهِ لِيَرْفَعَ اللَّهُ فِيهِ دَرَجَتَهُ فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ عَدَدِ آيَاتِ الْقُرْآنِ فَيَقَالُ لِقَارِي الْقُرْآنِ أَقْرَأُ وَازِقُ)؛ ای حفص، هر کس از دوستان و شیعیان ما بمیرد و قرآن را خوب نداند، در قبر به او یاد دهند تا خداوند بدان وسیله درجه اش را بالا برد؛ زیرا درجات بهشت برابر با آیات قرآن است. به او گفته می شود: بخوان و بالا رو! پس می خواند و بالا می رود.

حفص می گوید: من احدی را ندیدم که بر خود بیمناک تر باشد از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و نه امیدوار تر از او دیدم، و قرآن را محزون می خواند. و هنگامی که قرآن می خواند گویا با انسانی رو به رو سخن می گوید. (1)

ص: 216

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند :

(رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَعَانَ وَلَدَهُ عَلِيٌّ بِرِّهِ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَ التَّأَلُّفِ لَهُ وَ تَعْلِيمِهِ وَ تَأْدِيبِهِ)؛ (1) خداوند رحمت کند پدری را که با نیکی نمودن و مهربانی به فرزندش و با آموزش دادن و ادب کردنش، او را در انجام کار های نیک یاری دهد.

تحول معنوی

جناب شیخ رجب علی خیاط در دیداری که با حضرت آیت الله سید محمد هادی میلانی داشته تحول معنوی خود را چنین باز گو نموده است: در ایام جوانی (حدود 23 سالگی) دختری رعنا و زیبا از بستگان، دل باخته من شد و سر انجام در خانه ای خلوت مرا به دام انداخت. با خود گفتم: «رجب علی! خدا خیلی تو را امتحان می کند، بیا یک بار تو خدا را امتحان کن! و از این حرام آماده و لذت بخش به خاطر خدا صرف نظر کن. سپس به خداوند عرضه داشتیم: «خدایا! من این گناه را برای تو ترک می کنم، تو هم مرا برای خودت تربیت کن!»

آن گاه دلیرانه، هم چون یوسف علیه السلام در برابر گناه مقاومت می کند و از آلوده شدن دامن به گناه اجتناب می ورزد و به سرعت از دام خطر می گریزد. این پرهیز از گناه، موجب بصیرت و بینایی او می گردد. دیده برزخی او باز می شود و آن چه را دیگران نمی دیدند و نمی شنیدند، می بیند و می شنود. به

ص: 217

طوری که چون از خانه خود بیرون می آید، بعضی از افراد را به صورت واقعی خود می بیند و برخی اسرار برای او کشف می شود.

چند بیت زیبا

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم *** وز هر چه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم

مجلس تمام گشت و به پایان رسید عمر *** ما هم چنان در اول وصف تو مانده ایم

دیده را فایده آن است که دلبر بیند *** ورنه بیند چه بود فایده بینایی را

گر تو باشی کشدم شوق نباشی کشدم غم *** من که بایست بمیرم چه تو باشی چه نباش

شرمنده از آنیم که در روز مکافات *** اندر خور عفو تو نکردیم گناهی

بیاندیش و وان گه بر آور سخن *** وز آن پیش بس کن که گویند بس

ص: 218

تو آهن گری بیلت آید به کار *** تو را با نبرد ستوران چه کار

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند *** جرمش آن بود که اسرار هویدا می کرد

گرفتم آن که نگیری مرا به هیچ گناهی *** همین گناه مرا بس که با وجود تو هستم

زهد و تقوی را تو ای زاهد شفیع خویش ساز *** من کسی دارم که در محشر به فریادم رسد

برکات صحیفه سجادیه

مرحوم ملا محمد تقی مجلسی رحمة الله می فرماید: در اوایل بلوغ در پی کسب رضایت الهی بودم و همیشه به خاطر یاد او نا آرام بودم. تا آن که بین خواب و بیداری حضرت صاحب الزمان علیه السلام را دیدم که در مسجد جامع قدیم اصفهان تشریف دارند.

به آن حضرت سلام کردم و خواستم پای مبارک شان را ببوسم، ولی نگذاشتند. پس دست مبارک حضرت را بوسیدم و مشکلاتی را که داشتم از ایشان پرسیدم.

یکی از آن مشکلات این بود که من در نماز وسوسه داشتم و همیشه با خود می گفتم: این ها آن نمازی که از من خواسته اند نیست. از این رو دائماً مشغول

ص: 219

قضا کردن آن ها بودم. به همین دلیل نماز شب خواندن برایم میسر نمی شد.

در این باره حکم را از استاد خود، شیخ بهایی رحمه الله پرسیدم. ایشان فرمود: یک نماز ظهر و عصر و مغرب را به قصد نماز شب به جا آور. من هم همین کار را می کردم.

در این جا از حضرت حجت علیه السلام این موضوع را پرسیدم. فرمودند: نماز شب بخوان و کار قبلی را ترک کن. مسائل دیگری هم پرسیدم که یادم نیست.

آن گاه عرض کردم: مولای جان، برای من امکان ندارد که همیشه به حضورتان مشرف شوم. لذا تقاضا دارم کتابی که همیشه به آن عمل کنم عطا بفرمایید. فرمودند: کتابی به تو عطا کردم و آن را به مولا محمد تاج داده ام. برو و آن را از او بگیر. من در همان عالم مکاشفه آن شخص را می شناختم.

از در مسجد خارج شدم و به سمت دار بطیخ (محل ای است در اصفهان) رفتم. وقتی به آن جا رسیدم، مولا محمد تاج مرا دید و گفت: حضرت صاحب الامر علیه السلام تو را فرستاده اند؟ گفتم: آری.

او از بغل خود کتاب کهنه ای بیرون آورد. آن را باز کردم و بوسیدم و بر چشم خود گذاشتم و برگشتم و متوجه حضرت ولی عصر علیه السلام شدم.

در همین وقت به حال طبیعی برگشتم و دیدم کتاب در دست من نیست. به خاطر از دست دادن کتاب تا طلوع فجر مشغول تضرع و گریه و ناله بودم.

بعد از نماز و تعقیب، به دلم افتاده بود که مولا محمد تاج، همان شیخ بهایی است و این که حضرت او را تاج نامیدند، به خاطر معرفت او در میان علماست. لذا به سراغ ایشان رفتم.

وقتی به محل تدریس او رسیدم، دیدم مشغول مقابله صحیفه کامله سجادیه

هستند. ساعتی نشستیم تا از کار مقابله فارغ شد. ظاهراً مشغول بحث و صحبت درباره سند صحیفه سجادیه بودند. اما من متوجه این مطلب نبوده و گریه می کردم.

نزد شیخ رفتم و خواب خود را به او گفتم و به خاطر از دست دادن کتاب گریه می کردم. شیخ فرمود: به تو بشارت می دهم؛ زیرا به علوم الهی و معارف یقینی خواهی رسید.

گر چه شیخ این مطلب را فرمود، اما قلب من آرام نشد. با حالت گریه و تفکر خارج شدم تا آن که به دلم افتاد به آن سمتی که در خواب دیده بودم بروم. به آن جا رفتم. وقتی به محله دار بطیخ که آن را در خواب دیده بودم رسیدم، مرد صالحی را که اسمش آقا حسن تاج بود دیدم. همین که او را دیدم سلام کردم.

گفت: فلانی، کتاب هایی وقفی نزد من هست. هر کس از طلاب که آن ها را می گیرد به شروط وقف عمل نمی کند، ولی تو عمل می کنی. بیا و به این کتاب ها نگاهی بینداز و هر کدام را احتیاج داری بردار.

با او به کتابخانه اش رفتم و اولین کتابی که ایشان به من داد کتابی بود که در خواب دیده بودم. یعنی کتاب صحیفه سجادیه. شروع به گریه و ناله کردم و گفتم: همین برای من کافی است و نمی دانم خواب را برای او گفتم یا نه.

بعد از آن به نزد شیخ بهایی آمده و نسخه خودم را با نسخه ایشان تطبیق و مقابله کردم. نسخه جناب شیخ مربوط به جد پدر او بود که ایشان از نسخه شهید اول و او هم از نسخه عمید الرؤسا و ابن سکون برداشته بود.

این دو بزرگوار صحیفه خود را با نسخه ابن ادریس بدون واسطه یا با یک واسطه اخذ کرده بودند و نسخه ای که حضرت صاحب الامر علیه السلام به من

عطا فرمودند، از خط شهید اول نوشته شده بود و حتی در مطالب حاشیه کاملاً با هم موافقت داشتند.

بعد از مقابله و تطبیق نسخه خودم، مردم نزد من آمده و شروع به مقابله نمودند و به برکت حضرت حجت علیه السلام صحیفه کامله [سجادیه] در شهرها مخصوصاً اصفهان مثل آفتاب ظاهر شد و در هر خانه ای از آن استفاده می شود و خیلی از مردم صالح و اهل دعا و حتی بسیاری از ایشان مستجاب الدعوه شدند. و اینها همه آثار معجزاتی از حضرت صاحب الامر علیه السلام است و آن چه خدای متعال از برکات صحیفه سجادیه به من عنایت فرمود، نمی توانم به شمار آورم.

آزار همسر

آزار همسر از جمله گناهان بزرگی است که جز با تحصیل رضایت او جبران نخواهد شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(أَيُّهَا امْرَأَةُ أَدَّتْ زَوْجَهَا بِلِسَانِهَا، لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ عِزَّ وَ جَلَّ مِنْهَا صَرْفًا وَلَا عَدْلًا وَلَا حَسَنَةً مِنْ عَمَلِهَا حَتَّى تُرْضِيَهُ، وَإِنْ صَامَتْ نَهَارَهَا، وَقَامَتْ لَيْلَهَا، وَأَعْتَقَتْ الرِّقَابَ، وَحَمَلَتْ عَلَى جِيَادِ الْخَيْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَكَانَتْ فِي أَوَّلِ مَنْ يَرِدُ النَّارَ، وَكَذَلِكَ الرَّجُلُ إِذَا كَانَ لَهَا ظَالِمًا؛ (1))
هر زنی که شوهر خویش را با زبانش بیازارد، خداوند عز و جل از او هیچ مال و فدیة و کار نیکی را نمی پذیرد، تا آن که او را راضی کند، اگر چه روزها روزه بگیرد و شبها را به عبادت بگذراند و

ص: 222

1- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 14.

فهم این معنا خیلی مشکل است، ولی این واقعیتی است که انبیا به آن نایل شده اند. ولی ما می گوئیم همه چیز مال خود ماست، این و آن، مال ماست، پول ها مال ماست. وقتی به قارون گفتند: این پول ها را انفاق کن، در جواب گفت: (أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي)؛ (1) من زحمت کشیدم و روی علم و دانش خودم این پول ها را جمع کرده ام.

دانش بی ثمر

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مذمت علمی که برای خدا نباشد و به منظور به رخ کشیدن و جلب توجه دیگران باشد به ابوذر فرمودند:

(يَا أَبَاذَرٍّ، إِنَّ سَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةٌ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمٌ لَا يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ، وَ مَنْ طَلَبَ عِلْمًا لِيَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ)؛ ای ابوذر، بدترین مردم در پیشگاه خدا در روز رستاخیز، دانشمندی است که دانشش سودی ندارد، و هر کس دانشی بیندوزد که با آن، مردم را به سوی خود جلب کند، بوی بهشت را استشمام نمی کند.

(يَا أَبَاذَرٍّ، مَنْ ابْتَغَى الْعِلْمَ لِيَخْدَعَ بِهِ النَّاسَ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ)؛ (2) ای ابوذر، هر کس در پی دانش باشد تا با آن مردم را فریب دهد، بوی بهشت را استشمام نمی کند.

چند دو بیتی زیبا از بابا طاهر

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم *** به دریا بنگرم دریا ته وینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت *** نشان روی زیبای ته وینم

ص: 223

1- سورة قصص، آیه 78

2- بحار الأنوار، ج 74، ص 76.

اگر یار مرا دیدی به خلوت *** بگو ای بی وفا ای بی مروت
گریبانم ز دستت چاک چاکو *** نخواهم دوخت تا روز قیامت

تن محنت کشی دیرم خدایا *** دل با غم خوشی دیرم خدایا
ز شوق مسکن و داد غریبی *** به سینه آتشی دیرم خدایا

دلی دیرم خریدار محبت *** کز او گرم است بازار محبت
لباسی دوختم بر قامت دل *** ز بود محنت و تار محبت

بدترین مردم

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(شَرُّ النَّاسِ مَنْ تَأَدَّى بِهِ النَّاسُ وَ شَرُّ مَنْ ذَلِكَ مَنْ أَكْرَمَهُ النَّاسُ إِتْقَاءَ شَرِّهِ وَ شَرُّ مَنْ ذَلِكَ مَنْ بَاعَ دِينَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ)؛ (1) بدترین مردم کسی است که مردم از او آزار ببینند، و از او بدتر کسی است که مردم از بیم گزندش به او احترام بگذارند، و از او بدتر کسی است که دینش را برای دنیای دیگری بفروشد.

هم چنین فرمودند:

(شَرُّ النَّاسِ الصَّيِّقُ عَلَى أَهْلِهِ)؛ (2) بدترین مردم، کسی است که بر خانواده اش تنگ بگیرد.

ص: 224

-
- 1- الاختصاص، ص 243؛ بحار الأنوار، ج 75، ص 281، ح 7.
 - 2- كنز العمال، ج 16، ص 375، ح 44972

در مضيقه قرار دادن خانواده نیز یکی از مصادیق بارز آزار و اذیت است که در حدیث نخست بیان شد.

تقدیر امام علیه السلام از علما ربانی

یکی از شخصیت های مورد پسند امام جواد علیه السلام علی بن مهزیار اهوازی است. حسن پسر شَمون می گوید: نامه ای را که امام جواد علیه السلام با دست خط خود به علی بن مهزیار نوشته بودند خواندم. در آن نامه آمده بود:

به نام خداوند بخشنده مهربان.

ای علی بن مهزیار! خداوند بهترین پاداش را به تو عنایت کند، منزلت را در بهشت قرار دهد، تو را در دنیا و آخرت خوار نکند و با ما محشور گرداند!

ای علی! تو را در خیر خواهی، مسلمانی، فرمان برداری از خداوند، احترام به دیگران، انجام وظایف دینی، آزمایش کردم، و تو را پسندیدم. اگر بگویم مانند تو را ندیده ام، حتماً راست گفته ام. خداوند جایگاه تو را در بهشت برین قرار دهد.

ای علی! در سرما و گرما، در شب و روز، خدمت تو برای ما مخفی نیست. از خداوند مسئلت دارم روز رستاخیز تو را آن چنان مشمول رحمت خود قرار دهد که مورد غبطه دیگران باشی! که خداوند دعا را مستجاب می کند. (1)

اضطرار و اختیار

زاری ما شد دلیل اضطرار *** خجالت ما شد دلیل اختیار

ص: 225

گر نبودی اختیار این شرم چیست *** وین دریغ و خجالت و آزرم چیست

انسان حالات مختلفی دارد و هر کدام کاشف حقایقی در وجود انسان است. مثنوی به دو حالت اشاره کرده است. این که بیچارگی و درماندگی ما دلیل بر احتیاج و اضطرار ماست. و این که از عمل خود نادم و خجالت زده می شویم دلیل اختیار ماست که خود کار زشت انجام می دهیم.

مقام ابو طالب

هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام خبر وفات حضرت ابو طالب علیه السلام را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دادند، آن حضرت به شدت ملول و محزون شدند و فرمودند: «یا علی، برو و او را غسل و حنوط و کفن کن و چون بر روی سریر نهادی به من خبر بده.»

وقتی که آن حضرت دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را انجام دادند و پدر بزرگوار را بر روی سریر گذاشتند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود شان تشریف آوردند. چون نظر ایشان بر پیکر مطهر عموی بزرگوار شان افتاد، رقت و حزن به آن حضرت دست داد و فرمودند:

(وَصَلْتَ رَحِمًا وَ جُزَيْتَ خَيْرًا يَا عَمَّ فَلَقَدْ رَبَّيْتَ وَ كَفَلْتَ صَغِيرًا وَ نَصَرْتَ وَ أَرْزَتَ كَبِيرًا)؛ ای عمو، صله رحمت و مهربانی کردی و جزای خیر دیدی. ای عمو، در کوچکی مرا کفالت کردی و در بزرگی مرا نصرت و حمایت نمودی!

سپس به مردم رو کردند و فرمودند:

(قَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَأَشْفَعَنَّ لِعَمِّي شَفَاعَةً يَعْجَبُ بِهَا أَهْلُ الثَّقَلَيْنِ)؛ (1)

ص: 226

سوگند به خدا که در روز قیامت به عمویم شفاعتی می‌کنم که تمام اهل محشر از آن شفاعت تعجب کنند.

لباس نو

روزی ملا به مجلس میهمانی رفته بود، اما لباسش مناسب نبود. به همین جهت هیچ کس به او احترام نگذاشت و به او تعارف نکرد.

ملا- به خانه رفت و لباس های نو پوشید و به میهمانی برگشت. این بار همه او را احترام گذاشتند و با عزت و احترام او را بالای مجلس نشاندند!

ملا هنگام صرف غذا در حالی که به لباس های نو خود تعارف می کرد، گفت: بفرمایید، این غذا ها مال شماست. اگر شما نبودید این ها مرا داخل آدم حساب نمی کردند.

یک خانواده موفق

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در خیر و خوبی یک خانواده فرمودند:

(إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِأَهْلِ بَيْتٍ خَيْرًا، رَزَقَهُمُ الرَّفَقَ فِي الْمَعِيشَةِ، وَ حُسْنَ الْخُلُقِ؛) (1) خداوند، هر گاه برای خانواده ای خیر بخواهد، مدارا در زندگی و اخلاق نیکو را روزی آنان می گرداند.

بنابراین، دو معیار مهم برای یک خانواده سامان یافته و موفق را می توان مدارا در زندگی و حسن خلق دانست.

عبادت داوود علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمودند: داوود نبی علیه السلام گفته است: هر آینه امروز خدا را

ص: 227

چنان عبادت می کنم و آن چنان قرائتی می نمایم که کسی تا امروز نظیر آن را انجام نداده باشد.

سپس وارد محراب شد و مشغول نماز گشت. وقتی از نماز فارغ شد، ناگهان قورباغه ای را در محراب دید. او به داوود گفت: ای داوود، عبادت و قرائت امروزت تو را به تعجب آورد و دچار عجب شدی؟

داوود گفت: آری. قورباغه گفت: مغرور مشو؛ چون من در هر شب هزار بار تسبیح می گویم که از هر تسبیح سه هزار تحمید منشعب می شود. و وقتی در قعر آب هستم و صدای پرندۀ گرسنه ای را در آسمان می شنوم، به سطح آب می آیم تا از من ارتزاق کند، بدون این که گناهی داشته باشم. (1)

یعنی مطیع امر الهی هستم که مرا روزی آن پرندۀ قرار داده است.

مثل آئینه

کفر است در طریقت ما کینه داشتن *** آیین ماست، سینه چون آئینه داشتن

صورت نبست در دل ما کینه کسی *** آئینه هر چه دید فراموش می کند

ای کاش یاد می گرفتیم که بدی و عیب دیگران را مثل آئینه فراموش کنیم، یا از وجودمان پاک کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(الْمُؤْمِنُ مِنْ مِرَاةِ الْمُؤْمِنِ)؛ (2) مؤمن آئینه مؤمن است.

آینه بدون سر و صدا و فریاد عیوب را نشان می دهد؛ و توای مؤمن نیز

ص: 228

1- الزهد، ص 64؛ بحار الأنوار، ج 14، ص 16.

2- تحف العقول، ص 173.

چنین باش!

آینه تنها عیب ها را نشان نمی دهد، بلکه زیبایی ها را هم نشان می دهد؛ و تو ای مؤمن نیز چنین باش!

آینه عیوب را آن گونه که هست نشان می دهد و چند برابر نمی کند؛ و تو ای مؤمن نیز چنین باش!

آینه عیب ها را از روی پاکی و صفای درونی خود می گوید، غرض و مرضی ندارد؛ و تو ای مومن نیز چنین باش!

آینه زمانی عیب ها را نشان می دهد که کثیف نباشد؛ و تو ای مؤمن نیز چنین باش!

آینه در گفتن عیوب رعایت پُست و مقام را نمی کند؛ و تو ای مؤمن نیز چنین باش!

آینه در گفتن عیوب انتظار و توقعی ندارد؛ و تو ای مؤمن نیز چنین باش!

آینه را نباید شکست، پس دل دوستی که عیب تو را می گوید نباید شکست؛ و تو ای مؤمن نیز چنین باش!

آینه در حال شکستن هم دست از کارش بر نمی دارد؛ و تو ای مؤمن نیز چنین باش.

آینه عیوب را در صفحه خود نگه نمی دارد؛ و تو ای مؤمن نیز چنین باش!

آینه فقط عیوب ظاهری را می گوید و تجسس نمی کند؛ و تو ای مؤمن نیز چنین باش!

ص: 229

آینه عیوب را رو به رو می گوید؛ و تو ای مؤمن نیز چنین باش!

آینه آن روز که گیری به دست *** خود شکن آن روز مشو خود پرست

آینه گر عیب تو بنمود راست *** خود شکن، آینه شکستن خطاست

دوست دارم که دوست عیب مرا *** هم چو آئینه رو به رو گوید

نه که چون شانه با هزار زبان *** پشت سر رفته مو به مو گوید

سه توصیه در معاشرت با دیگران

امام سجاد علیه السلام فرمودند:

(لا تُعَادِيَنَّ أَحَدًا وَإِنْ ظَنَنْتَ أَنَّهُ لَا يَصُدُّكَ، وَلَا تَهْدِنَ فِي صِدَاقَةِ أَحَدٍ وَإِنْ ظَنَنْتَ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُكَ، فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَتَى تَرْجُو صَدِيقَكَ، وَلَا تَدْرِي مَتَى تَخَافُ عَدُوَّكَ. وَلَا يَعْتَذِرُ إِلَيْكَ أَحَدٌ إِلَّا قَبِلْتَ عُذْرَهُ وَإِنْ عَلِمْتَ أَنَّهُ كَاذِبٌ؛ (1)

با هیچ کس دشمنی مکن، هر چند گمان کنی به توزیانی نمی رساند،

و نسبت به دوستی هیچ کس بی رغبتی نشان مده، هر چند گمان کنی به تو سودی نمی رساند؛

زیرا تو نمی دانی کی به دوستت نیازمندی و کی از دشمنت هراسان.

ص: 230

هر گاه کسی از تو عذر خواهی کرد، عذرش را بپذیر، هر چند بدانی که دروغ می گوید.

فرمایش امام سجاد علیه السلام سه نکته کلیدی و دقیق در معاشرت هاست که راه را بر مشکلات می بندد.

لطیفه

دقت کردید وقتی بچه هستیم، می گویند: بچه است نمی فهمد!

وقتی جوان هستیم، می گویند: جوان و خام است، نمی فهمد!

وقتی هم پیر هستیم، می گویند: پیره است، حالیش نیست!

فقط موقعی که می میریم می آیند سر قبرمان و می گویند: عجب انسان فهمیده ای بود!

ده توصیه امیر المؤمنین علیه السلام به یارانش

امام کاظم علیه السلام به هشام فرمودند: امیر المؤمنین علیه السلام به اصحابش می فرمود:

(أوصيكم بالخشية من الله في السر والعلانية والعدل في الرضا والغضب والإكساب في الفقر والغنى وأن تصلوا من قطعكم وتعفوا
عمن ظلمكم وتعطفوا على من حرمكم وليكن نظركم عبراً وصمتكم فكراً وقولكم ذكراً وطبعتكم السخاء فإنه لا يدخل الجنة بخيل ولا
يدخل النار سخي)؛ (1)

1. به شما توصیه می کنم که در نهان و عیان از خدا بترسید،

2. در خشنودی و خشم دادگر و معتدل باشید،

ص: 231

3. در بینوائی و توانگری به کسب و کار پردازید،

4. با هر که از شما بریده پیوند کنید،

5. از آن که ظلم تان کرده بگذرید،

6. به هر کس محروم تان کرده عطا کنید،

7. نگاه تان عبرت آمیز باشد،

8. سکوت تان فکر،

9. گفتار تان ذکر،

10. طبع تان سخاوت باشد؛ که هیچ بخیل به بهشت راه نیابد، و هیچ سخاوت مند به دوزخ در نیاید.

به سوی میهمانی

مرحوم حاج اسماعیل دولابی می فرمود: برای رفتن از دنیا عجله نداشته باشید. عجله خوب نیست. صبر کنید زیبایی ها را درک کنیم. نگرانی هم نداشته باشیم که کجا می رویم. آدم یک میهمانی که می خواهد برود، می پرسد: کدام ناحیه است، چه جور است، آب و هوایش چطور است؟ شما هم پرسید. از افراد، از کتاب ها، از عقل تان، از ائمه علیهم السلام پرسید که کجا می رویم.

ما خبر نداریم، قدری وحشت داریم. البته اختیاری نیست، انسان را می برند. اما می خواهیم بدانیم جای خوبی است که با کیف برویم. خودمان جلو بیفتیم، وقتی می گویند: بفرمایید! جلو برویم. اگر بدانیم جای خوبی است، خودمان جلو تر می رویم. اما اگر انسان نداند کجا می رود، یک مقدار آهسته و کند می رود. بعد می ایستد. ولی بالاخره ما را می برند. کفار و اشقیاء را به زور می برند.

بندگی کن، تا که سلطانت کنند *** تن رها کن، تا همه جانت کنند
خوی حیوانی، سزاوار تو نیست *** ترک این خو کن، که انسانت کنند
چون نداری درد، درمان هم نخواه *** درد پیدا کن، که درمانت کنند
بندۀ شیطانی و داری امید *** که ستایش، هم چو یزدانت کنند
سوی حق نرفته چون داری طمع *** همسر موسی بن عمران کنند؟
از چه شهوت، قدم بیرون گذار *** تا عزیز مصر و کنعانت کنند
بگذر از فرزند و جان و مال خویش *** تا خلیل الله دوران کنند
سر پنه در کف، برو در کوی دوست *** تا چو اسماعیل، قربانت کنند
جسم لاهوتی اگر داری، بیا *** تا به بزم قرب، مهمانت کنند
چون علی در عالم مردانگی *** فرد شو، تا شاه مردانت کنند

هم چو سلمان در مسلمانی بکوش *** ای مسلمان تا که سلیمان کند

تا توانی در گلستان جهان *** خار شو تا گل به دامان کنند

هم چو خاک افتادگی کن پیش از آن *** که به زیر خاک پنهان کنند (1)

باب الحوائج!

ائمه عليهم السلام گاهی جور شیعیان شان را می کشند و رنجی را تحمل می کنند تا آن ها متحمل عذاب الهی نشوند و این گونه برای شیعیان شان فداکاری می کنند. حضرت موسی بن جعفر عليهم السلام فرمودند:

(إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ غَضِبَ عَلَى الشَّيْعَةِ فَخَيْرِنِي نَفْسِي أَوْ هُمْ فَوْقَهُمْ وَاللَّهُ بِنَفْسِي)؛ (2) خدای متعال به شیعیان غضب کردند و مرا مخیر کردند که یا شیعیان باید عذاب شوند، یا من تحمل کنم. و من به خدا قسم، بار بلا را به دوش کشیدم و خود را سپر شیعیانم قرار دادم.

دل به سودای تو بستیم!

دل به سودای تو بستیم خدا می داند *** وز مه و مهر گسستیم خدا می داند

ص: 234

1- سید عباس حسینی جوهری، کلیات خزائن الاشعار

2- الکافی، ج 1، ص 260.

ستم عشق تو هر چند کشیدیم به جان *** ز آرزویت نشستیم خدا می داند

با غم عشق تو عهدی که بستیم نخست *** بر همانیم که بستیم خدا می داند

به امیدی که گشاید ز وصال تو دری *** در دل بر همه بستیم خدا می داند

خاستیم از سر شادی و غم هر دو جهان *** با غمت خوش بنشستیم خدا می داند

دیده پر خون و دل آتش کده و جان بر کف *** روز و شب جز تو نجستیم خدا می داند

دوش با «شمس» خیال تو به دل جویی گفت *** آرزومند تو هستیم خدا می داند

فضیلت زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

ابی وهب بصری نقل کرده است که داخل مدینه شدم و نزد حضرت امام صادق علیه السلام مشرف شدم و به محضرش عرضه داشتم: فدایت شوم! خدمت شما رسیدم، ولی به زیارت قبر امیر المؤمنین علیه السلام نرفته ام. حضرت فرمودند:

(بِسْمِ مَا صَدَعْت لَوْ لَا أَنَّكَ مِنْ شِيَعَتِنَا مَا نَظَرْتُ إِلَيْكَ إِلَّا تَرَوُرُ مَنْ يَزُورُهُ اللَّهُ تَعَالَى مَعَ الْمَلَائِكَةِ وَيُورُهُ الْأَنْبِيَاءَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ)؛ بد کاری کردی اگر از شیعیان ما نبودی به تو نگاه نمی کردم. چرا زیارت نکردی کسی را که خداوند با فرشتگانش زیارتش می کنند، انبیاء و مؤمنین

زیارتش می نمایند؟!

عرض کردم: فدایت شوم به این امر واقف نبودم. فرمودند:

(فَاعْلَمْ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ كُلِّهِمْ وَلَهُ ثَوَابُ أَعْمَالِهِمْ وَعَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِمْ فَضَّلُوا)؛ (1) بدان که امیر المؤمنین علیه السلام نزد حق تعالی از تمام ائمه علیهم السلام افضل و برتر بوده و ثواب اعمال ایشان برای آن حضرت نیز منظور می شود، در حالی که حضرات ائمه علیهم السلام به مقدار اعمال صادره از خود شان فضیلت و برتری عائد شان می شود.

شناخت کلمات

سست ترین کلمه «شانس» است، به امید آن نباش!

محکم ترین کلمه «پشت کار» است، آن را داشته باش!

سالم ترین کلمه «سلامتی» است، به آن اهمیت بده!

شایع ترین کلمه «شهرت» است، دنبالش نرو!

ضروری ترین کلمه «تفاهم» است، آن را ایجاد کن!

دوستانه ترین کلمه «رفاقت» است، از آن سوء استفاده نکن!

اصلی ترین کلمه «اطمینان» است، آن را به دست آور!

ضعیف ترین کلمه «حسرت» است، آن را نخور!

استاد راه

بدون شک راه کمال نیازمند دلیل و راهنما و استاد الهی است و باید کسانی که شرایط دستگیر دارند، مثل انبیا و اولیای الهی و رهروان آنان از ما

ص: 236

در این مسیر دستگیر کنند.

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن *** ظلمات است بترس از خطر گم راهی

پیر را بگزین که بی پیر این سفر *** هست بس پر آفت و خوف و خطر

هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر *** دامن آن نفس کش را سخت گیر

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید *** که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزل ها

تمسک به اهل بیت علیهم السلام

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

(مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا لِحَقِّ، وَ مِنْ سَدِّ لَكَ غَيْرَ طَرِيقَتِنَا غَرِقَ لِمُحِبِّينَا أَفْوَاجٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَ لِمُبْغِضِينَا أَفْوَاجٌ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَ طَرِيقُنَا الْقَصْدُ، وَ فِي أَمْرِنَا الرُّشْدُ؛ (1) هر کس به دامن ما چنگ زند، به ساحل نجات رسد، و هر کس جز راه ما را ببیماید غرق گردد، برای دوست داران ما فوج هایی از رحمت خداست، و برای دشمنان و کینه توزان ما فوج هایی از خشم خدا، راه ما مستقیم است و امر ما باعث هدایت و رستگاری است.

ص: 237

حمام رفتن بهلول

روزی بهلول به حمام رفت، ولی خدمهٔ حمام به او بی‌اعتنایی نمودند و آن‌طور که دل‌خواه بهلول بود او را کیسه نکشیدند. با این حال وقت خروج از حمام بهلول ده دینار که همراه داشت را به استاد حمام داد و کارگران چون این بذل و بخشش را دیدند، همگی پشیمان شدند که چرا نسبت به او بی‌اعتنایی کردند.

بهلول باز هفتهٔ دیگر به حمام رفت و این دفعه تمام کارگران با کمال احترام او را شست و شو دادند و بسیار مواظبت نمودند؛ ولی با این همه سعی و کوشش کارگران، موقع خروج از حمام، بهلول فقط یک دینار به آن‌ها داد.

حمامی‌ها متغیر گردیده پرسیدند: سبب بخشش بی‌جهت هفته قبل و رفتار امروزت چیست؟

بهلول گفت: مزد امروز حمام را هفته قبل که حمام آمده پرداخت نمودم و مزد آن روز حمام را امروز می‌پردازم تا شما‌ها ادب شوید و رعایت مشتری‌های خود را بنمایید.

تشنگی آور به دست

آن‌نیاز مریمی بود دست و درد *** که چنان طفلی سخن آغاز کرد

هر چه روید از پی محتاج رست *** تا بیابد طالبی چیزی که جست

حق تعالی گر سماوات آفرید *** از برای دفع حاجات آفرید

هر کجا دردی دوا آن جا رود *** هر کجا فقری نوا آن جا رود

هر کجا مشکل جواب آن جا رود *** هر کجا کشتی است آب آن جا رود

آب کم جو تشنگی آور به دست *** تا بجوشد آب از بالا و پست

تا نزاید طفلک نازک گلو *** کی روان گردد از پستان شیر او

پیش حق یک ناله از روی نیاز *** به کی عمری بی نیاز اندر نماز (1)

تشنگی و نیاز و اضطرار وسیله نزل خیر و برکات است. هر کجا اضطرار باشد، اجابت بر فراز آن است.

(أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ)؛ (2) یا کیست آن کس که در مانده را - چون وی را بخواند - اجابت می کند، و گرفتاری را بر طرف می گرداند.

سرمای بهار

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(اعْتَمُوا بَرْدَ الرَّبِيعِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ بِأَبْدَانِكُمْ مَا يَفْعَلُ بِأَشْجَارِكُمْ)؛ (3) سرمای بهار را غنیمت بشمارید که با بدن های شما همان کاری را می کند که با درختان می کند و از سرمای پاییز دوری کنید که با بدن های شما همان کاری را می کند که با درختان می کند.

رؤیت ملک الموت

ابراهیم علیه السلام فرشته ای را ملاقات کرد. به او گفت: تو کیستی؟ فرشته گفت: من ملک الموت هستم. ابراهیم گفت: آیا می توانی صورت و حالت خود را

ص: 239

1- مولوی

2- سورة نمل، آیه 62.

3- بحار الأنوار، ج 59، ص 27

هنگام قبض روح مؤمن به من نشان دهی؟ ملک الموت فرمود: آری. روی خود را از من برگردان. ابراهیم روی گرداند و وقتی دوباره نظر کرد، او را به صورت جوانی خوش صورت و خوش رو و خوش بو مشاهده نمود. در این موقع ابراهیم گفت: ای ملک الموت، اگر پاداش مؤمن از ایمانش فقط مشاهده همین صورت خوب تو باشد او را کفایت می کند.

سپس گفت: آیا می توانی صورت خود را هنگام قبض روح افراد گنه کار به من نشان دهی؟ ملک الموت گفت: تو طاقت دیدار مرا در آن حالت نخواهی داشت. ابراهیم اصرار کرد و ملک الموت گفت: روی خود را از من برگردان و دوباره به من نگاه کن.

وقتی ابراهیم چنین کرد، این بار مردی سیاه رو، با موهای راست و بد بو مشاهده کرد که لباس هایی سیاه به تن داشت و از سوراخ های بینی او دود و آتش بیرون می آمد.

ابراهیم از مشاهده او مدهوش شد. وقتی به هوش آمد، ملک الموت را به حالت اول مشاهده کرد. در این هنگام خطاب به او گفت: ای ملک الموت، اگر گنه کار غیر از مشاهده تو عذاب دیگری نداشت، همین برای او کافی بود. (1)

اشتباه زندگی نکن!

آدم های زنده به گل و محبت نیاز دارند و اموات به فاتحه،

ولی بسیاری از ما همیشه بر عکس عمل می کنیم!

ص: 240

به مرده ها سر می زنیم و گل باران شان می کنیم،

ولی گاهی چه راحت فاتحه حضور اطرافیان مان را می خوانیم!

ماه محرم و گریه برای امام حسین علیه السلام

ریان بن شیب می گوید: در اولین روز محرم به خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم. حضرت فرمودند: آیا روزه هستی؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: امروز، روزی است که زکریا علیه السلام پروردگارش را خواند و گفت: (رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ)؛ (1) پروردگارا! فرزندی پاک به من مرحمت فرما، همانا تو دعای بندگان را می شنوی» و خداوند دعای او را مستجاب کرد و به ملائکه دستور داد که به زکریا که در محراب در حال نماز بود بگویند که خدا به تو یحیی را مژده می دهد.

پس هر کس این روز را روزه بدارد و سپس دعا کند، خداوند همان طور که دعای زکریا را مستجاب کرد، دعای او را نیز مستجاب می کند.

سپس فرمود: ای ابن شیب! محرم ماهی است که اهل جاهلیت به احترام آن، ظلم و جنگ را حرام کرده بودند، ولی این امت، احترام آن و احترام پیغمبر خود را حفظ نکردند، در این ماه اولاد او را کشتند و زنانش را اسیر کردند و وسائلش را غارت نمودند. خداوند هرگز این کار شان را نبخشد! بعد فرمودند:

(يَا ابْنَ شَيْبٍ اِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لَشَيْءٍ فَاَبْكْ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ وَقَتْلَ مَعَهُ مِنْ اَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِي الْاَرْضِ شَيْهُونَ وَلَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ

ص: 241

السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ لِقَتْلِهِ وَ لَقَدْ نَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعَةَ آلَافٍ لِنَصْرِهِ فَوَجَدُوهُ قَدْ قُتِلَ فَهُمْ عِنْدَ قَبْرِهِ شَعْتُ غُبْرًا إِلَى أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ فَيَكُونُونَ مِنْ أَنْصَارِهِ وَ شِعَارُهُمْ يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ؛ ای پسر شیبیب! اگر می خواهی گریه کنی، بر حسین بن علی ابن ابی طالب علیه السلام گریه کن؛ زیرا او را هم چون گوسفند ذبح کردند و از بستگانش، هیچده نفر به همراهش شهید شدند که در روی زمین نظیر نداشتند. آسمان های هفت گانه و زمین ها به خاطر شهادتش گریستند، و چهار هزار فرشته برای یاری او به زمین آمدند، ولی تقدیر الهی نبود، و آن ها تا قیام قائم علیه السلام در کنار قبرش با حال نزار و ژولیده باقی هستند و از یاوران قائم علیه السلام هستند و شعار شان «یا لثارات الحسین» است.

(يَا ابْنَ شَيْبِيبٍ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ جَدِّي الْحُسَيْنُ أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا وَ تُرَابًا أَحْمَرَ)؛ ای پسر شیبیب! پدرم از پدرش از جدش علیهم السلام به من خبر داد که وقتی جدم حسین علیه السلام شهید شد، از آسمان خون و خاک قرمز بارید.

(يَا ابْنَ شَيْبِيبٍ إِنْ بَكَيتَ عَلَى الْحُسَيْنِ حَتَّى يَرِ دُمُوعُكَ عَلَى خَدَيْكَ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنُبْتُهُ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا)؛ ای پسر شیبیب! اگر به گونه ای بر حسین گریه کنی که اشک هایت بر گونه هایت جاری شود، خداوند هر گناهی که مرتکب شده باشی، چه کوچک و چه بزرگ، چه کم و چه زیاد، همه را خواهد بخشید.

(يَا ابْنَ شَيْبِيبٍ إِنْ سَرَكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَا ذَنْبَ عَلَيْكَ

فَزُرَا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ ای پسر شیب! اگر دوست داری پاک و بدون گناه به ملاقات خدا بروی، به زیارت حسین برو.

(يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنَّ سَرَّكَ أَنْ تَسْكُنَ الْغُرْفَ الْمُبِينَةَ فِي الْجَنَّةِ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَالْعَنْ قَتْلَةَ الْحَسَنِ؛ ای پسر شیب! اگر دوست داری با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در غرفه های بهشت همراه باشی، قاتلان حسین را لعنت کن.

(يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنَّ سَرَّكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا لِمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ فَقُلْ مَتَى مَا ذَكَرْتَهُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً؛ ای ابن شیب! اگر دوست داری ثوابی همانند ثواب کسانی که همراه حسین بن علی علیهم السلام شهید شدند داشته باشی، هر گاه به یاد او افتادی بگو: «(يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً؛ ای کاش با آنان می بودم و به فوز عظیم می رسیدم!)

(يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنَّ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَانِ فَاحْزَنُ لِحُزْنِنَا وَافْرَحْ لِفَرَحِنَا وَعَلَيْكَ بِوَلَايَتِنَا فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا تَوَلَّى حَجْرًا لَحَسْرَهُ اللَّهُ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ (1) ای پسر شیب! اگر دوست داری با ما در درجات عالی بهشت همراه باشی، در اندوه ما اندوهگین و در خوشحالی ما، خوشحال باش، و بر تو باد به ولایت ما؛ زیرا اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد، خداوند در روز قیامت او را با آن سنگ محشور خواهد کرد.

ص: 243

معلم به اصغر: آرزوت چیه؟

اصغر: دوست دارم درس بخوانم، پولدار بشوم، ازدواج کنم، زنم را بفهمم، برایش همه چیز بخرم، دنیام را به پاش بریزم، نگذارم دست به سیاه و سفید بزند!

معلم: رضا، آرزوی تو چیه؟

رضا: زن اصغر بشم!

شناخت خود

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(أَعْرِفُكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْرِفُكُمْ بِرَبِّهِ)؛ (1) هر کدام شما به نفس خود آشنا تر باشد، به خدای خود آشنا تر است.

شناخت خود مقدمه همه شناخت هاست.

صد هزاران فضل داند از علوم *** جان خود را می نداند آن ظلوم

داند او خاصیت هر جوهری *** در بیان جوهر خود چون خری

که همی دانم یجوز و لایجوز *** خود ندانی تو یجوزی یا عجوز

این روا و آن ناروا دانی ولیک *** تو روا یا ناروایی بین تو نیک

ص: 244

قیمت هر کاله می دانی که چیست *** قیمت خود را ندانی احمقی است

سعد ها و نحس ها دانسته ای *** ننگری سعدی تو یا ناشسته ای

جان جمله علم ها این است این *** که بدانی من کیم در یوم دین

آن اصول دین بدانستی ولیک *** بنگر اندر اصل خود گر هست نیک

از اصولینت اصول خویش به *** که بدانی اصل خود ای مرد مه (1)

مراحل تهذیب

مرحوم آیت الله بهاء الدینی درباره مراحل تهذیب می فرمود: مرحله اول اخلاق اسلامی، تهذیب نفس خود است، که انسان به واسطه آن آتش را از خود دور می کند. آن گاه نوبت به تدبیر منزل می رسد. و مرحله سوم تهذیب، اداره و تطهیر جامعه و دور کردن آن از آتش است. انسان کامل کسی است که این سه مرحله را طی کند. کسی صلاحیت اداره جامعه را دارد که این سه منزل را طی کرده باشد.

مراقبت در گفتار

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

ص: 245

(رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا تَكَلَّمَ فَعَنِمَ أَوْ سَكَتَ فَسَلِمَ إِنَّ اللِّسَانَ أَمْلَكُ شَيْءٍ لِلْإِنْسَانِ أَلَا وَإِنَّ كَلَامَ الْعَبْدِ كُلَّهُ عَلَيْهِ إِلَّا ذِكْرُ اللَّهِ تَعَالَى أَوْ أَمْرٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهْيٌ عَنِ مُنْكَرٍ أَوْ إِصْلَاحٌ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ)؛ (1) رحمت خدا بر آن بنده ای که سخن مفید گوید و از آن بهرمنند شود. یا سکوت کرده تا سالم بماند.

آگاه باشید که همه سخن های انسان به ضرر اوست، جز آن سخنی که ذکر خدا، و یا امر به خوبی ها و یا نهی از بدی ها، و یا اصلاح بین مؤمنین باشد.

همیشه یادمان باشد که نگفته ها را می توان گفت، ولی گفته ها را نمی توان پس گرفت. چه سنگ را به کوزه بزنی، چه کوزه را به سنگ، شکست با کوزه است. دل ها خیلی زود از حرف ها می شکنند. مراقب گفتار مان باشیم!

کشان کشان تا بهشت

در یکی از غزوات، جمعی از کفار حربی را در جنگ اسیر کردند. وقتی اسرای جنگی را دست بسته می بردند، پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله و سلم لبخند زد. اسیران چنین زمزمه می کردند که او مدعی رحمت جهانی است و از اسارت ما لذت می برد.

پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: من هرگز بر اسارت شما لبخند نزدم، بلکه بر این خندیدم که شما را با زنجیر از آتش می رهانم و به بوستان می رسانم و شما هم چنان لجاجت می ورزید. (2) و مولوی این قصه را به نظم در آورده است.

ص: 246

1- أعلام الدين في صفات المؤمنين، ص 335

2- تفسیر موضوعی در مثنوی معنوی، ص 267 و 268

پس رسول آن گفت شان را فهم کرد *** گفت آن خنده نبودم از نبرد

زان نمی خندم من از زنجیر تان *** که بکردم ناگهان شب گیر تان

زان همی خندم که با زنجیر و غل *** می کشمتان سوی سروستان و گل

ای عجب کز آتش بی زینهار *** بسته می آریم تان تا سبزه زار

از سوی دوزخ به زنجیر گران *** می کشم تان تا بهشت جاودان

خدا زیباست!

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ، سَخِيٌّ يُحِبُّ السَّخَاءَ، نَظِيفٌ يُحِبُّ النَّظَافَةَ)؛ (1) خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، بخشنده است و بخشش را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد.

عدد دوازده

تا حالا به عدد 12 این طور نگاه کرده بودید؟

لا اله الا الله 12 حرف است.

محمد رسول الله 12 حرف است.

علی بن ابی طالب 12 حرف است.

ص: 247

1- نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، ص 293).

أمیر المؤمنین 12 حرف است.

فاطمة الزهراء 12 حرف است.

الحسن و الحسين 12 حرف است.

الحسن المجتبی 12 حرف است.

الحسین الشہید 12 حرف است.

الإمام السجاد 12 حرف است.

الإمام الباقر 12 حرف است.

الإمام الصادق 12 حرف است.

الإمام الكاظم 12 حرف است.

الإمام الرضاء 12 حرف است.

الإمام الجواد 12 حرف است.

الإمام الهادی 12 حرف است.

الحسن العسکری 12 حرف است.

القائم المهدي 12 حرف است.

افتخار کنید که شیعه دوازده امامی هستیم!

دروغ گو و مرده

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند:

(الْكَذَّابُ وَ الْمَيِّتُ سِوَاءٌ لِأَنَّ فَضِيلَةَ الْحَيِّ عَلَى الْمَيِّتِ الثَّقَلَةُ بِهِ فَإِذَا لَمْ يُوثَّقْ بِكَلَامِهِ بَطَلَتْ حَيَاتُهُ؛ (1) دروغ گو و مرده یکسان اند؛ زیرا برتری زنده بر مرده، به سبب اعتماد به اوست. بنابراین، هر گاه به گفته او

ص: 248

اعتماد نشود، حیاتش از بین رفته است.

بنابراین، صداقت و راست گویی یکی از ارکان مهم شخصیت انسانی انسان است. اگر این عنصر مهم در انسان از بین برود، به شخصیت انسانی او خدشه وارد می شود و دیگر نمی توان روی آن حساب باز کرد.

هم نشینی با رفیق

امام باقر علیه السلام فرمود:

(لَمَجْلِسٌ أَجْلِسُهُ إِلَى مَنْ أَتَى بِهِ أَوْ تَقَى فِي نَفْسِي مِنْ عَمَلِ سَنَةٍ؛ (1))

نشستن نزد کسی که به او اعتماد دارم از عبادت یک سال برایم اطمینان بخش تر است.

مقام امن و می بی غش و رفیق شفیق *** گرت مدام میسر شود زهی توفیق

جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچ است *** هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم *** که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق (2)

آسمان رشک برد بهر زمینی که در آن *** دو سه یاری دو سه دم بهر خدا بنشینند!

ص: 249

1- الکافی، ج 1، ص 39.

2- حافظ

نیل به خواسته های دنیا و آخرت

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

(ثَلَاثَةٌ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِنَّ نَالَ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بُغْيَةً: مَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ وَرَضِيَ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَأَحْسَنَ الظَّنَّ بِاللَّهِ)؛ (1)

سه چیز است که هر کس به آن ها تمسک جوید، به خواسته های دنیا و آخرت خود می رسد:

1. به ریسمان الهی چنگ زند.

2. به آن چه خداوند برای او می پسندد راضی باشد.

3. نسبت به خداوند متعال خوش گمان باشد.

وصیت مرد کفن دزد

ابو حمزه ثمالی از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: در بنی اسرائیل مردی بود کفن دزد. همسایه ای داشت. همسایه بیمار شد و مرگ خود را نزدیک دید. کفن دزد را خواست و به او گفت: من چگونه همسایه ای بودم؟

کفن دزد گفت: بهترین همسایه. گفت: تقاضائی دارم. کفن دزد گفت: خواسته ات حتماً عملی است. مرد همسایه دو عدد کفن در مقابل کفن دزد گذاشت و گفت دوست دارم بهتر این ها را برداری و هنگامی که مُردم قبر مرا نبش نکنی و کفن مرا ندزدی. کفن دزد به ملاحظه آشنایی و همسایگی از برداشتن کفن خود داری کرد، ولی همسایه اصرار کرد. بالاخره کفن بهتر را برداشت.

ص: 250

1- تحف العقول، ص 316.

اتفاقاً در همان شب ها فوت کرد. پس از این که به خاک سپرد شد، کفن دزد فکر کرد و پیش خود گفت: این شخص که مرد و به خاک سپرده شد. الآن چه می داند که من کفن او را برداشته ام و یا رها کرده ام.

طبق عادت همیشگی خود شبانه بر سر قبر آمد. همین که قبر را شکاف ناگهان صدائی شنید که به او گفت: چنین نکن. کفن دزد سخت وحشت زده شد و به کلی این عمل ننگین را کنار گذاشت.

بعداً در مقام وصیت بر آمد و به فرزندانش گفت: من چگونه پدری بودم برای شما؟ گفتند: پدر خوبی بودی. گفت: من تقاضائی از شما دارم.

گفتند: هر چه می خواهی بگو که حتماً انجام خواهیم داد؛ ان شاء الله. گفت: من دوست دارم وقتی مردم، بدن مرا به آتش بسوزانید و چون خاکستر شدم، خاکستر بدن مرا به باد داده، نصفش به دریا و نصف دیگرش را به بیابان پراکنده سازید.

پس از مردن کفن دزد، یکی از فرزندانش طبق وصیت عمل کرد و چون خاکسترش را پراکنده کرد، خداوند متعال به دریا و بیابان فرمان داد که ذرات بدن مرد را جمع نماید.

ناگهان مرد کفن دزد زنده شد و ایستاد. خداوند متعال خطاب به او فرمود: به چه جهت چنین وصیّتی کردی؟ عرض کرد: قسم به عزت و عظمت تو جز خوف و ترس از عذاب، هیچ عاملی در میان نبود.

خدای مهربان فرمود: (فَإِنِّي سَأُزِيحُ خُصُومَكَ وَ قَدْ آمَنْتُ خَوْفَكَ وَ عَفَرْتُ لَكَ)؛ من هم به پاداش این عمل تمام دشمنانت را از تو راضی

خواهم کرد و خوف و وحشت را به امن و امان تبدیل نموده و تورا مشمول بخشش و مغفرت خود ساختم.» (1)

شاید این غفران بزرگ الهی به خاطر توبه واقعی این کفن دزد بوده، و وصیتش نمودی از آن واقعیت است. هر کس واقعاً از گناه خود پشیمان شود، این گونه مورد لطف و رحمت بی انتهای خدای مهربان واقع می شود.

ارزش پول

با پول می توان ساعت خرید، ولی زمان نه!

می توان مقام خرید، ولی احترام نه!

می توان کتاب خرید، ولی دانش نه!

می توان دارو خرید، ولی سلامتی نه!

می توان تشک خواب خرید، ولی خواب راحت نه!

می توان قلب را خرید، اما عشق و محبت را نه!

ارزش آدم ها به دارایی نیست، به «معرفت» آن هاست!

محبوب های خداوند

ابو حمزه ثمالی می گوید: شنیدم که امام زین العابدین علیه السلام می فرمود:

(مَا مِنْ خُطْوَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خُطْوَتَيْنِ خُطْوَةٍ يَسُدُّ بِهَا الْمُؤْمِنُ صَدْفًا فِي اللَّهِ وَ خُطْوَةٍ إِلَى ذِي رَحِمٍ قَاطِعٍ وَمَا مِنْ جُرْعَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ جُرْعَتَيْنِ جُرْعَةٍ غَيْظٍ رَدَّهَا مُؤْمِنٌ بِحِلْمٍ وَ جُرْعَةٍ مُصِيبَةٍ رَدَّهَا مُؤْمِنٌ بِصَبْرٍ وَمَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ

ص: 252

جَلَّ مِنْ قَطْرَتَيْنِ قَطْرَةٌ دَمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَطْرَةٌ دَمْعَةٍ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ لَا يُرِيدُ بِهَا عَبْدٌ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ؛ (1) هیچ قدمی به سوی خداوند از دو قدم محبوب تر نیست؛ قدمی که مؤمن برای صف بستن در جهاد بر می دارد، و قدمی که برای آشتی با خویشاوند بر می دارد.

و هیچ جرعه ای نزد خدا محبوب تر از دو جرعه نیست؛ یکی جرعه خشمی که مؤمن با برد باری فرو می برد، و دیگر شربت مصیبتی که مؤمن با شکیبائی بنوشد.

و هیچ قطره ای نزد خداوند محبوب تر از دو قطره نیست؛ یکی قطره خونی که در راه خدا ریخته شود، و دیگر اشکی که در تاریکی شب فقط برای خدا از چشم بنده جاری شود.

گم شدن ملا

روزی ملا خرش را گم کرده بود. ملا راه می رفت و شکر می کرد.

دوستش پرسید: حالا خرت را گم کرده ای دیگر چرا خدا را شکر می کنی؟

ملا گفت: به خاطر این که خودم بر روی آن ننشسته بودم و الا خودم هم با آن گم شده بودم!؟

فرار از بخل و فرومایگان

امیر المومنین علیه السلام فرمودند:

(مَا فِرَارُ الْكِرَامِ مِنَ الْجِمَامِ كَفِرَارِهِمْ مِنَ الْبُخْلِ وَ مُقَارَنَةُ اللَّئَامِ؛ (2)

ص: 253

1- الخصال، ج 1، ص 50.

2- تصنیف غرر الحکم، ص 431.

انسان های کریم بیش از آن که از مرگ بگریزند، از بخل و هم نشینی با فرومایگان می گریزند.

بخل و فرومایگی آن قدر پلید و زشت است که جا دارد انسان همان گونه که از مرگ می گریزد، از آن بگریزد، مبادا به آن آلوده شود.

مناجاتی از مخزن الاسرار نظامی گنجوی

ای به ازل بوده و نابوده ما *** وی به ابد زنده و فرسوده ما

حلقه زن خانه به دوش توایم *** چون در تو حلقه به گوش توایم

بی طمعیم از همه، سازنده ای *** جز تو نداریم نوازنده ای

از پی توست این همه امید و بیم *** هم تو ببخشای و ببخش ای کریم

چاره ما ساز که بی داوریم *** گر تو برانی به که روی آوریم

این چه زبان وین چه زبان رانی است *** گفته و نا گفته پشیمانی است

در صفتت گنگ فرو مانده ایم *** من عرف الله فرو خوانده ایم

بر که پناهیم؟ تویی بی نظیر *** در که گریزیم؟ تویی دستگیر

جز در تو قبله نخواهیم ساخت *** گر نوازی تو که خواهد نواخت

دست چنین پیش که دارد که ما *** زاری ازین بیش که دارد که ما

در گذر از جرم که خواننده ایم *** چاره ما کن که پناهنده ایم

ای شرف نام نظامی به تو *** خواجگی اوست غلامی به تو

انقطاع به سوی خدا

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(مَنْ انْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ كُلَّ مَوْنِهِ، وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ)؛

(وَمَنْ انْقَطَعَ إِلَى الدُّنْيَا وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَيْهَا)؛ (1) هر کس یک سره به خدا بیبندد، خداوند هر باری را از او بر عهده گیرد، و از جایی که گمان ندارد روزی اش بخشد؛ و هر کس به دنیا بیبندد، خدا وی را به دنیا وا گذارد.

لطیفه

کسی دعا نمی کرد.

به او گفتند: چرا دعا نمی کنی؟

گفت: چند بار دعا کردم نیمی از آن مستجاب شد.

گفتند: چطور؟

گفت: مدتی می گفتم: خدایا، یک داماد خر پول برای ما برسان!

خدا هم خرش را داده، پولش را نداده.

تربیت شده خداوند

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(أَنَا أَدِيبُ اللَّهِ وَعَلِيٌّ أَدِيبِي، أَمَرَنِي رَبِّي بِالسَّخَاءِ وَالْبِرِّ وَنَهَانِي عَنِ الْبُخْلِ وَالْجُفَاءِ وَمَا شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْبُخْلِ وَسُوءِ الْخُلُقِ وَإِنَّهُ لَيُفْسِدُ الْعَمَلَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ)؛ (2) من ادب آموخته خدا هستم و علی، ادب آموخته من است. پروردگرم مرا به سخاوت و نیکی کردن فرمان داد و از بخل و سخت گیری بازم داشت. در نزد خداوند عزوجل چیزی منفور تر از بخل و بد اخلاقی نیست. بد اخلاقی عمل را ضایع می کند، آن طور که سرکه عسل را.

ص: 255

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 222

2- مکارم الأخلاق، ص 17؛ بحار الأنوار، ج 16، ص 231

مالک و مملوک

مرحوم حاج اسماعیل دولابی می فرمود: مالک دنیا باشید، نه مملوک آن. بعد از موت، خداوند انسان را مالک آسمان و زمین می کند. انسان قبل از موت مملوک است.

مالک صاحب اختیار است و اختیار خودش و ملکش دست خود اوست. با ملکش هر کار که بخواهد می کند. اما مملوک اختیارش دست مالک است. مالک دنیا با مملوک دنیا خیلی فرق دارد.

از دنیا آن چه داری مالکش باش نه مملوکش. تنها مملوک خدا و اولیای او باش که آن ها به تو عزت می بخشند. مگذار دنیا به عزت و اختیارت لطمه بزند و تورا در خدمت خود در آورد.

اگر کسی مالک دارائی های خود باشد، در هر راهی که خواست خرج می کند و با از دست دادن آن ها غصه دار نمی شود. و اما اگر کسی مملوک دارایی های خود باشد، ذلیلانه برای حفظ آن ها تلاش می کند و اگر از دست او برود، محزون می شود. پس مالک باش، نه مملوک.

هر کس از دنیا بر گردد و به آخرت رو کند، خدا او را مالک دنیا می کند.

چند تک بیت

درویش را که ملک قناعت مسلم است *** درویش نام دارد و سلطان عالم است

حضرت عشق بفرما که دلم خانه توست *** بر سر عقل آمده هر بنده که دیوانه توست

ص: 256

بلبل به باغ و جغد به ویرانه تاخته *** هر کس به قدر همت خود خانه ساخته

ما را به دعا کاش فراموش نسازند *** رندان سحر خیز که صاحب نفسان اند

زین خوش توت کجا خبری در زند که دوست *** سرب بی خبر به ما زد و از ما خبر گرفت

قفس تنگ زبان درد مرا گویا نیست *** گاه اشکی باید تا سبک شود این بار

گر چه هستیم گنه کار تو ای ربّ رحیم *** نا امیدی ز درت نیز گناهی است عظیم

یا قوتِ لبِ لعل تو ، یا قوتِ روان است *** یا قوتِ نَهَم نام لبِ لعل تو ، یا قوت؟

زیاران کینه هرگز در دل یاران نمی ماند *** به روی آب جای قطره باران نمی ماند

بنده ها آزاد کند و سوارانی بر اسب های تیز رو در راه حق بفرستد، و در زمره نخستین کسانی است که وارد آتش می شوند. هم چنین است برای مرد، اگر به زن ستم کند.

لطیفه

می گفت: با سر و صدای مامان بابام از خواب پریدم.

رفتم بیرون می پرسم چی شده؟!

بابام می گه: من دیشب خواب دیدم یک زن دیگه گرفتم.

برای مامانت تعریف کردم.

اون هم گیر داده که باید همین الان بخوابی و طلاقش بدهی!

توفیقات الهی

مرحوم آیت الله بهاء الدینی می فرمود: اگر هفتاد سال از عمر انسان گذشت و اعمال خیری از او صادر شد، بداند که این کار های خیر از خودش نیست. اگر کار خیر انجام گرفته باشد، به توفیقات الهی انجام گرفته است و اگر توفیقات از او سلب شود، اوضاع خراب است؛ از همین نماز و روزه هم خبری نیست؛ همین آمدن به مساجد هم تعطیل می شود.

تمام برکات، برکات خدای تعالی است. بنابراین، عذاب خدا کتک نیست. عذاب خدا این است که بگوید: «برو دنبال کار خود!» عذاب این سخن، از تمام شکنجه ها زیاد تر است. یعنی اگر رحمت خدا نباشد، چشم شما کار نمی کند، حیات ندارید، خورشید و کره زمین از کار می افتند. اگر رحمت خدا نباشد، آرامش از انسان گرفته می شود و مثل دیوانه ها می شود.

ص: 258

محبت و انس و الفت نسبت به مردم در آیین اسلام یکی از ارکان عقل و ایمان و دین داری و سعادت بر شمرده شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

(لا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا تَحَابُّوا وَ تَهَادَوْا وَ آدَّوْا الْأَمَانَةَ؛ (1) اَمَّتْ مِنْ تَا هِنْكَامِي كِه يَكْ دِيْكَرَا رَا دَوْسْت بَدَارَنْد، بَه يَكْ دِيْكَرَا هِدِيَه دَهْنَد وَ اَمَانَت دَارِي كَنْد، سَعَادَت مَنَد خَوَاهَنْد بُوَد.

(رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيْمَانِ التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ)؛ (2) اسَاس عَقْل پَس از اِيْمَان، دَوْسْتِي بَا مَرْدَم اسْت.

(مَا تَحَابَّ الرَّجُلَانِ إِلَّا كَانَ أَفْضَلَهُمَا أَشَدَّهُمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ؛ (3) هَر گَاه دُو تَن يَكْ دِيْكَرَا رَا دَوْسْت بَدَارَنْد، آن كِه دِيْكَرِي رَا بِيْش تَر دَوْسْت مِي دَارَد، از دَوْسْتش بَر تَر اسْت.

امير المؤمنين عليه السلام هم فرمودند:

(إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ الْإِسْلَامَ صِرَاطًا مُنِيرَ الْأَعْلَامِ ، مُشْرِقَ الْمَنَارِ ، فِيهِ تَأْتَلِفُ الْقُلُوبُ ، وَ عَلَيْهِ تَأَخَى الْإِخْوَانُ؛ (4) خَدَاوَنْد عَز وَ جَل، اسَلام رَا رَاهِي بَا نِشَانَه هَاي رَوْشَن گَر وَ نِشَانِي دَر خِشَان قَرَار دَاد كِه دَر آن، دَل هَا بَا يَكْ دِيْكَرَا خُو مِي گِيْرَنْد وَ بَر اسَاس آن، بَرادري بَرادران شَكَل مِي گِيْرَد.

امام باقر عليه السلام فرمودند:

ص: 259

1- عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج 2، ص 29، ح 25

2- عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج 2، ص 35، ح 77؛ بحار الأنوار، ج 74، ص 392، ح 12.

3- كنز العمال، ج 9، ص 18، ح 24717

4- الكافي، ج 5، ص 371، ح 3.

(إِعْلَمَنَّ أَنْ الْإِلْفَ مِنَ اللَّهِ وَالْفِرْكَ مِنَ الشَّيْطَانِ)؛ (1) بدان که انس گرفتن [با مردم]، کاری خدایی و دشمنی، کاری شیطنانی است.

امام صادق علیه السلام هم فرمودند:

(إِنَّ رُوحَ الْإِيمَانِ وَاحِدَةٌ، خَرَجَتْ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ، وَتَتَفَرَّقُ فِي أَبْدَانِ شَتَّى، فَعَلَيْهِ إِتْلَفَتْ، وَبِهِ تَحَابَّتْ)؛ (2) روح ایمان، یکی است که از نزد خدای یگانه فرود آمده و در پیکر های گوناگونی جای گرفته است. پس بر اساس آن، خو گرفته می شود و بدان، دوستی ها پدید می آید.

(الْمُؤْمِنُونَ يَأْلَفُونَ وَيُؤْلَفُونَ وَيُغْشَى رَحْلُهُمْ)؛ (3) مؤمنان، با یک دیگر انس می گیرند و با آنان، انس گرفته می شود و خانه شان محلّ رفت و آمد دوستان است.

لطیفه

من نمی دانم چرا وقتی پای من به استکان چای می خورد و می ریزد، بابام می گوید: مگر کوری؟!

اما وقتی پای بابام به همان استکان می خورد و چای می ریزد، می گوید: کدام خری این را گذاشته این جا؟!

چهار صفت بهشتیان

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند:

ص: 260

1- الکافی، ج 3، ص 481، ح 1.

2- الاختصاص، ص 249؛ بحار الأنوار، ج 69، ص 193، ح 9.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 382.

(لا- يَجْتَمِعُ أَرْبَعَةٌ فِي الْمُؤْمِنِ إِلَّا أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ بِهِنَّ الْجَنَّةَ: الصَّدَقُ فِي اللِّسَانِ، وَالسَّخَاءُ فِي الْمَالِ، وَالْمَوَدَّةُ فِي الْقَلْبِ، وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ)؛ (1) مؤمن هر گاه دارای چهار صفت گردد، خداوند بدان ها بهشت را بر او واجب می گرداند: راستی در زبان، بخشش در مال، دوستی در دل، و خیر خواهی در نهان و آشکار.

اگر این چهار صفت در انسان مؤمن وجود داشته باشد، بهشت رفتنش حتمی است.

غم عشق

دیدم ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد *** چون بشد دلبر و با یار وفادار چه کرد
آه از آن نرگس جادو که چه بازی انگیخت *** آه از آن مست که با مردم هشیار چه کرد
اشک من رنگ شفق یافت ز بی مهری یار *** طالع بی شفقت بین که در این کار چه کرد
برقی از منزل لیلی بدر خشید سحر *** وه که با خرمن مجنون دل افگار چه کرد
ساقیا جام می ام ده که نگارنده غیب *** نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد
آن که پر نقش زد این دایره مینایی *** کس ندانست که در گردش پرگار چه کرد

ص: 261

فکر عشق آتش غم در دل حافظ زد و سوخت *** یار دیرینه ببینید که با یار چه کرد (1)

به همراه داشتن انگشتر عقیق یا فیروزه

یکی از آداب سفر این است که انسان انگشتر عقیق یا فیروزه به همراه داشته باشد. از ابو محمد قاسم بن علاء مدائنی نقل شده است که یکی از خدمت کاران امام هادی علیه السلام به من گفت: از مولایم اجازه خواستم تا به قصد زیارت به طوس روم. فرمودند:

(يَكُونُ مَعَكَ خَاتَمُ فَصَّةِ عَقِيْقٍ اَصْمَرَ عَلَيْهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَعَلَى الْجَانِبِ الْاٰخِرِ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ فَاِنَّهُ اَمَانٌ مِّنَ الْقَطْعِ وَ اَنْتُمْ لِّلسَّلَامَةِ وَ اَصْوَابِ لِدِيْنِكَ)؛ انگشتری با خود داشته باش، با نگین عقیق زرد که این کلمات بر روی آن نگاشته شده باشد: «ما شاء الله، لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ، اَسْتَغْفِرُ اللّٰه». و بر روی دیگرش کلمات «محمد» و «علی» نقش شده باشد. هنگامی که این انگشتری را با خود داشته باشی، از زیان راه زنان آسوده می مانی و مایه سلامت کامل و حفاظت بهتر دینت خواهد بود.

خادم گفت: رفتم و انگشتری با همین کیفیت که فرموده بود، تهیه کردم. سپس برای خدا حافظی نزد حضرتش رفتم و با ایشان وداع کردم. در حال برگشت، چون مقداری دور شدم، دستور فرمود که باز گردم. سپس به من رو کرد و فرمود:

«صافی!» گفتم: بلی آقای من! فرمود: «باید انگشتر دیگری نیز با نگین فیروزه

ص: 262

همراه داشته باشی؛ زیرا میان طوس و نیشابور، شیری بر سر راه است که کاروان را از رفتن باز خواهد داشت. تو به آن شیر نزدیک شو و انگشتی را نشان بده و بگو: مولایم فرموده است: از سر راه دور شو.

بعد فرمود: بر یک طرف نگین «الله الملك» و بر روی دیگر آن «الملك لله الواحد القهار» نوشته شده باشد؛ زیرا بر انگشتی امیر المؤمنین علیه السلام «الله الملك» نقش بسته بود و هنگامی که عهده دار خلافت گردید، «الملك لله الواحد القهار» را بر آن نگاشت. نگین انگشتی آن حضرت نیز فیروزه بود که مخصوصاً باعث ایمنی از درندگان و هم چنین پیروزی در جنگ هاست.

خادم گفت: راهی سفر شدم. به خدا سوگند، در همان جا که امام علیه السلام فرموده بود، به شیر بر خوردم؛ پس دستور آن حضرت را اجرا کردم. شیر فوراً از سر راه دور گردید.

پس از بازگشت خدمت آن بزرگوار رسیدم و ماجرا را باز گو نمودم. فرمود: «یک چیز باز ماند که آن را نگفتی اگر مایلی بگویم؟» عرضه داشتم: آقای من، ممکن است آن را فراموش کرده باشم.

فرمود: «آری، در طوس شبی را نزد مرقد مطهر ماندی. در همان شب گروهی از جنیان جهت زیارت آن قبر مطهر به آن جا آمدند. نگینی را که در انگشت تو بود، دیدند و نقش آن را خواندند؛ پس آن را از انگشت بیرون آوردند و جهت استشفای بیماری که داشتند بردند. انگشتی را در آب شستند و از آن آب به او دادند؛ بر اثر آن بهبود یافت.

سپس انگشتی را به تو برگرداندند و در حالی که تو آن را در انگشت دست راست کرده بودی، آن ها انگشتی را به دست چپ کردند. پس بسیار

شگفت زده شدی، اما سببش را نفهمیدی.

آن گاه سنگ یاقوتی را که بالای سرت یافتی برداشتی و هم اکنون نیز به همراه داری. آن را به بازار ببر که به هشتاد دینار از تو خواهند خرید. این هدیه آن ها به توست.»

خادم می گوید: به بازار رفتم و همان گونه که آقاایم فرموده بود، یاقوت را به هشتاد دینار فروختم. (1)

احمق تر از بهلول

روزی خلیفه از بهلول پرسید: تا به امروز موجودی احمق تر از خود دیده ای؟

بهلول گفت: نه والله، این نخستین بار است که می بینم.

بهترین ها

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(يَكْفِيكُمْ مِنَ الْعِظَةِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَيَكْفِيكُمْ مِنَ التَّفَكُّرِ ذِكْرُ الْآخِرَةِ، وَيَكْفِيكُمْ مِنَ الْعِبَادَةِ الْوَرَعُ، وَيَكْفِيكُمْ مِنَ الْاسْتِغْفَارِ تَرْكُ الذُّنُوبِ، وَيَكْفِيكُمْ مِنَ الدُّعَاءِ النَّصِيحَةُ.

مَنْ كَانَ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ وَاحِدَةً دَخَلَ الْجَنَّةَ مَعَ أَوْلِ زُمْرَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ؛ (2)

برای اندرز یاد مرگ برای تان کافی است.

برای تفکر یاد آخرت برای تان کافی است.

ص: 264

1- الأمان من أخطار الأسفار والأزمان، ص 48.

2- جامع الأخبار، ص 359، ح 1000.

برای عبادت پارسایی برای تان کافی است.

برای استغفار ترک گناه برای تان کافی است.

و خیر خواهی شما را از دعا کفایت می کند.

کسی که یکی از این خصلت ها در او باشد، با نخستین گروه از پیامبران به بهشت وارد خواهد شد.

ضمانت استجاب دعا

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمودند:

(أَنَا الضَّامِنُ لِمَنْ لَمْ يَهْجُسْ فِي قَلْبِهِ إِلَّا الرِّضَا أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ فَيَسَّ تَجَابَ لَهُ)؛ (1) کسی که در قلبش جز رضا و خشنودی خدا خطور نکند، چون خدا را بخواند، من ضامن اجابت دعای او هستم.

ص: 265

1- الکافی، ج 2، ص 62.

1. قرآن كريم.
2. الاختصاص / مفيد، محمد بن محمد، المؤتمر العالمي لالفية شيخ المفيد، قم، چاپ اول، 1413 ق.
3. ارشاد القلوب الى الصواب (للديلمى)/ ديلمى، حسن بن محمد، الشريف الرضى، قم، چاپ اول، 1412 ق.
4. اعلام الدين في صفات المؤمنين / مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ اول، 1408 ق.
5. الامالى للصدوق / ابن بابويه، محمد بن على، كتاب جى، تهران، چاپ ششم، 1376 ش.
6. الامالى للطوسى / طوسى، محمد بن الحسن، دار الثقافة، قم، چاپ اول، 1414 ق.
7. الامالى للمفيد / مفيد، محمد بن محمد، كنگره شيخ مفيد، قم، چاپ اول، 1413 ق.
8. الامان من أخطار الأسفار و الأزمان / ابن طاووس، على بن موسى، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، 1409 ق.

9. بحار الانوار/ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، 1403 ق.
10. البرهان فی تفسیر القرآن/ بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، مؤسسه بعثه، قم، چاپ اول، 1374 ش.
11. تحف العقول/ ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، جامعه مدرسین، قم، چاپ دوم، 1404 ق.
12. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم/ تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، دفتر تبلیغات، قم، چاپ اول، 1366 ش.
13. تفسیر العیاشی/ عیاشی، محمد بن مسعود، المطبعة العلمية، تهران، چاپ اول، 1380 ق.
14. تفسیر القمی/ علی بن ابراهیم، دار الکتب، قم، چاپ سوم، 1404 ق.
15. التفسیر المنسوب الی الامام الحسن العسكري علیه السلام/ حسن بن علی علیه السلام، امام یازدهم، مدرسه الامام المهدي علیه السلام، چاپ اول، 1409 ق.
16. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال/ ابن بابویه، محمد بن علی، دار الشریف الرضی للنشر، قم، چاپ دوم، 1406 ق.
17. جامع احادیث الشیعة/ بروجردی، آقا حسین، انتشارات فرهنگ سبز، تهران، چاپ اول، 1386 ق.
18. جامع الاخبار (للشعیری)/ محمد بن محمد شعیری، مطبعة حيدرية، نجف، چاپ اول.
19. حکم النبي الأعظم صلی الله علیه و آله و سلم/ محمدی ری شهری، محمد، مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، سازمان چاپ و نشر، قم- ایران، چاپ اول، 1429 ق.

20. الخصال/ ابن بابويه، محمد بن علی، جامعة مدرسين، قم، چاپ دوم، 1362 ش.
21. دعائم الإسلام/ ابن حيون، نعمان بن محمد مغربی، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، 1385 ق.
22. ديوان خواجه حافظ شیرازی/ به اهتمام سيد ابو القاسم انجوى شیرازی، سازمان انتشارات جاويدان، تهران، چاپ سوم، 1358 ش.
23. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه/ مجلسي، محمد تقی بن مقصود علی، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، قم، چاپ دوم، 1406 ق.
24. روضة الواعظين و تبصرة المتعظين/ فتال نیشابوری، محمد بن احمد، انتشارات رضی، قم، چاپ اول، 1375 ق.
25. الروضة في فضائل امير المؤمنين علی بن ابی طالب عليه السلام/ ابن شاذان قمی، ابو الفضل شاذان بن جبرئیل، مكتبة الامين، قم، 1423 ق.
26. الزهد/ كوفي اهوازی، حسين بن سعيد المطبعة العلمية، چاپ دوم، 1402 ق.
27. سيره نبوی «منطق عملی»/ دل شاد تهرانی، مصطفی، دریا، تهران، چاپ 2، 1383 ش.
28. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل/ حسکانی، عبید الله بن عبد الله، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، تهران، چاپ اول، 1411 ق.
29. عدة الداعی و نجاح الساعی/ ابن فهد حلی، احمد بن محمد، دار الکتب الاسلامی، چاپ اول، 1407 ق.
30. علل الشرايع/ ابن بابويه، محمد بن علی، کتاب فروشی داوری،

31. عوالم العلوم و المعارف و الاحوال/ بحرانی اصفهانی، عبد الله بن نور الله، مؤسسة الامام المهدي عليه السلام، قم، چاپ دوم، 1382 ش.
32. عوالم اللئالی العزیزية فی الاحادیث الدینیة/ ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، دار سید الشهداء للنشر، قم، چاپ اول، 1405 ق.
33. عیون اخبار الرضا علیه السلام/ ابن بابویه، محمد بن علی، نشر جهان، تهران، چاپ اول، 1378 ق.
34. عیون الحکم و المواعظ/ لیثی واسطی، علی بن محمد، دار الحدیث، قم، چاپ اول، 1376 ش.
35. غرر الحکم و درر الکلم/ تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، دار الكتاب الاسلامی، قم، چاپ دوم، 1410 ق.
36. فلاح السائل و نجاح المسائل/ ابن طاووس، علی بن موسی، بوستان کتاب، قم، چاپ اول، 1406 ق.
37. الکافی/ کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم، 1407 ق.
38. کشف الغمة فی معرفة الأئمة علیهم السلام/ اربلی، علی بن عیسی، بنی هاشم، تبریز، چاپ اول، 1381 ش.
39. کفایة الاثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر/ خزاز رازی، علی بن محمد، بیدار، قم، 1401 ق.
40. کلیات سعدی/ به اهتمام محمد علی فروغی، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، 1369 ش.

41. کلیات شمس تبریزی/ مولانا جلال الدین محمد مولوی، نشر پیمان، تهران، چاپ چهارم، 1381 ش.
42. کنز العمال/ المتقی الہندی، مؤسسة الرسالة، بیروت، 1409 ق - 1989 م.
43. لثالی الاخبار/ محمد نبی التوسیرکانی، مكتبة العلامة، قم.
44. مائة منقبة من مناقب امير المؤمنين و الائمة عليهم السلام/ ابو الحسن بن احمد شاذان القمی.
45. مثنوی معنوی/ جلال الدین محمد بلخی (مولوی)، به کوشش و اهتمام رینولدالین نیکلسون، نشر طلوع، تهران، 1373 ش.
46. مجموعة ورام/ ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، مكتبة فقیه، قم، چاپ اول، 1410 ق.
47. المحاسن/ احمد بن محمد خالد برقی، دار الکتب الاسلامیة، قم، چاپ دوم، 1371 ش.
48. مداد الروح/ حمود، محمد عبد اللہ، دار الولاء، بیروت، چاپ سوم، 1430 ق.
49. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل/ نوری، حسین بن محمد تقی، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ اول، 1408 ق.
50. المستطرف في كل فن مستظرف/ ابشیهی، محمد بن احمد، عالم الکتب، بیروت، 1419 هـ. ق.
51. مشکاة الانوار فی غرر الاخبار/ طبرسی، علی بن حسن، المكتبة الحیدریة، نجف، چاپ دوم، 1385 ش.
52. مقتل الحسين عليه السلام، الخوارزمی/ موفق بن احمد خوارزمی،

53. مكارم الاخلاق/ طبرسى، حسن بن فضل، شريف رضى، قم، چاپ چهارم، 1412 ق.
54. من لا يحضره الفقيه/ ابن بابويه، محمد بن على، دفتر انتشارات اسلامى، قم، چاپ دوم، 1413 ق.
55. مناهج أنوار المعرفة فى شرح مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة/ ميرزا بابا شيرازى، ابو القاسم بن عبد النبى، خانقاه احمدى، تهران.
56. منية المرید/ شهيد ثانی، زين الدين بن على، مكتب الاعلام الاسلامى، قم، چاپ اول، 1409 ق.
57. موسوعة الإمام الحسين عليه السلام فى الكتاب و السنة و التاريخ/ محمدى رى شهرى، محمد، موسسه علمى فرهنگى دار الحديث، سازمان چاپ و نشر، قم، 1431 ق.
58. مهج الدعوة و منهج العباد/ ابن طاووس، على بن موسى، دار الذخائر، قم، چاپ اول، 1411 ق.
59. ميزان الحكمة/ محمدى رى شهرى، محمد، موسسه علمى فرهنگى دار الحديث، سازمان چاپ و نشر، قم، چاپ 11، 1389 ش.
60. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر/ حلوانى، حسين بن محمد بن حسن بن نصر، مدرسة الامام المهدي عليه السلام، قم، چاپ اول، 1408 ق.
61. النور المبين فى قصص الانبياء و المرسلين/ جزايرى، نعمت الله بن عبد الله، مكتبة آيت الله المرعشى النجفى، قم، چاپ اول، 1404 ق.
62. نهج البلاغة/ شريف الرضى، محمد بن حسين، هجرت، قم، چاپ اول، 1414 ق.

63. نهج الفصاحة/ ابو القاسم پاينده، دنياى دانش، تهران، چاپ چهارم، 1382 ش.

64. وسائل الشيعة/ شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ اول، 1409 ق.

ص: 272

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود.

برای خدمت‌رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

